فهرست میزان الطب فارسی

فہرست ادویہ مفردہ ومرکبہ وکیفیت مزاج ہر یک ادویہ مفردہ

فہرست بعض فوائد متعلقہ حواشے

بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان نسخه

میزان الطب

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع مقبول جهان یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین اما بعد العبد الجانی محمد ارزانی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را تعلم آسان بود بعبارتی موجز که مشتمل بر فوائد بسیار است تالیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق بر ساله متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل ست بر سه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست

بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی ست و سوزش و قلق یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر و خمیازه و فازه و تنگی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

و قشعریره دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ سردی نابودن
تشنگی و سوزش سست و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب
و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب
سردی غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلّه سر معده
و اشتهای کاذب دلیل آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضو است و هر آنچه ضد یبوست
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ
خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغریست و بیرونقی
و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود
نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است خون و بلغم و سودا و صفرا و
قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از زیادتی و کمی آنهاست خون گرم
و ترست و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا سرد و خشک اما مادهٔ خبیست
سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی
ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار میشود اما بقای حیات
بدن موقوف بر آنست و مربی بدن است **مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه
حسب حاجت و اغذیهٔ مناسب حال و درین مقاله چند فصل است **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد
و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود ان شاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آ
قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک ا
گفته آید ان شاء الله تعالی ادویه که جوش خون را بنشاند زرشک تخم کاسنی تخم کاهو کد
گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت سکر و مانند آ
هر چه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان
شاهتره و ماء العسل و هر چه مخرج سوداست غلظت خون را دور میکند و غلظت
بیشتر از آمیختن سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون ا
بود سهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن ماده بلغم و سودا
باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد
سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خو
اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم ا
بسهل وی و هلیله کابلی در عناب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و تخم
و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مثل جگر می باشد و مالیدن بدن در [illegible]
نمودن نافع است و اگر بسبب رقت آمیزش صفرا بود رنگهای زرد بالای خون [illegible]
و تدبیر وی برآوردن صفراست بسهلاتش و هلیله زرد در عناب اثر تمام دار
شربت عناب و آب عدس و همه آنچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع
و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت کند و شده ا
گویند هر خلط که گنده شود تب او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که
زیاده در ان نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در حالت ا

وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از جوش خون که درانجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و حاصل آنکه گنده شدن را حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا به پنجگونه است یکی آنکه رطوبت رقیق با وی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه سودای ناطبعی قدری با صفرا آمیزد اول را مرهٔ صفرا گویند دوم را صفرای محیه سوم را صفرای محترقه چهارم آنکه مرهٔ صفرا و صفرای محترقه باهم مرکب شده باشند واین را صفرای کراثی گویند پنجم آنکه مرهٔ صفرا و صفرای محترقه که کثیر الحرارت بوده باشد باهم مرکب شوند واین را صفرای زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است و درین بیشتر والا فی الحقیقة هر دو واحد اند و معدلات صفرا که نوشته میشود حسب حاجت توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است دوائیکه بسیار سرد است باید داد و در روزی دو بار یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود ادویهٔ مفردهٔ معدلهٔ صفرا اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد بطریقی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسبغول دهند لعاب از آن بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهر است خوردن اسبغول کوفته در بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند والا از سبزی آنها آب افشرده بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب آن را دو سه جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق دهند تنها اگر به نبات یا ترشی آمیخته نیز تمام مفید بود در تصفیهٔ خون بی بدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

وانچه در رود درکردن سیاهی خرفه مبالغه میکنند بجز خیانت طبع فائده ندارد وکشنیز خشک
درآب تر باید کرد وبه نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است وصندل
بآب سوده وسپید سند حرارت قوی فرومی نشاند وسپید از سرخ بهتر است وکافور بقدر دو
حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان گرم مزاج ندهند وفواکه سرد
چون تربز وامثال آن وترشیها همه معدل صفرا اند وبدانند که زنان وطفلان و
خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد وادویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا
مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت صندل
شربت آلو شربت بنفشه وشربت نیلوفر وامثال آن وبوئیدن وطلا کردن ادویه
سرد نیز معدل است مر صفرا را ومسکن است حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی
آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد وآنرا از مزاجش بگرداند واین قسم را بلغم حلو گویند یعنی
بلغم شیرین دوم آنکه صفرا المحترقه با بلغم آمیزد واین را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند وطبع
وی نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد واین را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد واین را بلغم عفص
یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید واین را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
ووی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبیعی ومعدلات بلغم اینست حسب حاجت [illegible]
ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی قاقله
برنجاسف سنبل الطیب تودری طریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم
بهتر است وهرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم
شور بود وتخم کشوث در بر آوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است

میزان الطب

وهرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت انچه در صفرا گفته شد قدری گرفته باین چیزها
مرکب باید ساخت ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه معجون زنجبیل معجون سیر
جوارش جالینوس وماننداٰن اینهمه وقتی است که بی عفونت یعنی بی تپ باشد اما اگر
تپ بود قرص گل وقرص غافث وسکنجبین بزوری معتدل وحار وگلقند و
شربت بزور موافق است اما تغیر سودا نیز چگونه هست یکی آنکه سوداء طبعی زیاده برمقدار
طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق
خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیراکه هر خلط که سوخته میشود
سوداء غیر طبعی همانست ومعنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف ورقیق از خلط
بتحلیل رود وما بقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و
بتحلیل جهت آن گفتیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزاء وی
وی را در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم جصی و بدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه وی
بجص یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جائز داشته اند ادویه
مفرده معدله سودا اسپستان گاوزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرو انجیر مویز
وماننداٰن هرچه گرم تر بود وپس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سردتر باید داد چنانچه
خرفه وبهدانه وخیارین وماننداٰن والا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت وبرودت
باشد ادویه مرکبه معدله سودا اسکنجبین افتیمونی انوشدارو معجون سقراطیا قوتی
بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو وامثال آن ومکرر گفته شد
که در هر باب رعایت مزاج در گرمی وسردی ملحوظ دارند واگر سودا عفن شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم بیخ مهک

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش از این باید که نضج و تنقیه شده باشد تا دوا اثر کند و در امراض سوداوی دوا بیشتر روز نها دهند و در بحث تبها تدبیر ازالهٔ العفونت گفته آید بتمامه انشاء الله تعالی **فائده** در بیان چیزهای که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحدی وارد شدن در معده و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط وجور سنون قطور نطول سکوب انکباب کماد ضماد دهن تمریخ کحل برود ذرور تجور طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه آبزن یا شوبه و در اینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه بویند خشک یا تر لخلخه آنکه چیزی رقیق خوشبو در شیشه نهند و بویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور آنچه در گوش و دیگر شگافها چکانند نطول آنچه از لعابات بر ظاهر بدن ریزند از فاصله بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سائل از فاصله بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم به بدن رسانیدن خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارفست که برای آوردن عرق میکنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود باز گرم نموده بگذارند خواه آنچیز خشک بود خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند دهن آنکه روغن مالند حقنه آنکه چیزی سائل در حقنه انداخته در روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف است شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بگذارند یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت درآرند حمول آنکه لته را با دویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه

ولیکه مخصوص بفرج زنان باشد کحل انجبیل درچشم کشند برد داد دویه سرد که آنها را ترتیب
رده باشند وبچشم استعمال نمایند ذرور آنکه ادویه خشک را بسایند ودرچشم پاشند یا بر جراحت پاشند
ور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو رسد بطریق
صوص ضماد آنکه چیزی ترکه تند را باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد
بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه پخته باشند درظرف کلان اندازند
یار را دران نشانند پاشویه آنکه درآب گرم یا در آبی که در و سنبوس وگل خطمی وگل
شه وبابونه وبرگ بید وامثال اینها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پاهای بیمار بگذارند
عینکه با زانو در آب بود و در تپهای گرم که برای ازاله صداع وبخار دماغ بکار برند باید
ر ا بطرف پشت مائل دارند تکیه داده وجای درشت درپیش گذارند تا بخار آن بدماغ
سد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار روی خلل دماغ وخفقان عارض شد شمومیکه
ربهای گرم را نفع دارد صندل سفید سائیده وشکر وآب کشنیز تر وگلاب باهم آمیخته
یند واگر لخلخه سازند بهتر است وآنجا که بیخوابی باشد سرکه نباید آمیخت واگر گرمی بسیار
سد کافور اضافه نمایند وبوئیدن خیار پاره کرده ومیوهای دیگر وگلهای سرد اثر
م دارد وآن را که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب کدو سرد
کنند شمومیکه بیماریهای سرد را نفع دارد مشک عنبر دارچینی جند بیدستر
ل زعفران شونیز است حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوطی بارد که
ض گرم وخشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هریک یک جزو
ز ختران دو جزو واگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند می شاید
بجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

کہ امراض سرد وتر دماغ راسود دارد حبّ مرکند رضعفی جند بید ستر زعفران جدآب
ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخیکہ سکوت رابهوش آرد وسدهٔ
دماغ رابکشاید کندش خربق سپید کوفته وبیخته اندک اندک دربینی دمند
وجورکہ ام الصبیان رانافع ست صعتر جند بید ستر زیره کرمانی مساوی درشیر
حل کرده درگلوی طفل ریزند وجورکہ مصروع راهوش آرد حلتیت جند بید ستر د
سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون کہ ضعف دندان رانفع دارد سورنجان
قرنفل سعدگزمازج پوست طبیلہ زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند وبکار
واگرحرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور کہ درد گوش راکہ ازگرمی باشد سود د
روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکہ انگوری ده درم برآتش نرم
جوشانند تاسرکہ رود وروغن بماند قدری درگوش چکانند وآنجا کہ درد مفرط بو
قدری افیون نیز آمیزند قطور کہ جراحت قضیب وسوزش بول رامفیدست سفیده
کندر انزروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته باشیر دختران
در احلیل چکانند نطول کہ خواب آورد وسرسام گرم رانفع دهد بنفشه تخم کا
هریک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هریک ده
کشک جو پنجاه درم درپنج من آب بپزند وبعمل آرند نطول کہ امراض سرد ر
نفع دهد بابونه اکلیل الملک نام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جب
برابر بجوشانند وبرسر ریزند وانکباب سازند فائده درامراض گرم
حتی الامکان بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول کہ ریح راازعضو
بتحلیل برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیره وکرا

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه
انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو تحلیل برد گاورس و
نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده و
خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در شانهٔ گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اشنغ بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل
و بردود و ذرور حسب احتیاج از انچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است
عود قسط شیرین صندل سپید هر یک یک درم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته
و بیخته بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بیشتر میکرده باشند
غب غیر خالص و تپهای بلغمی را برکند اما بعد پختن مادّه پوست بیخ بادیان و تخم آن
بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل
لائق گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد کدو
خیار خرفه کاهو تخم گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفی که چون بیمار در آن نشیند آب او تا بگلو برسد اندازند بیمار را بنشانند و ساعتی
بمانند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که برای هر مرض
مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب مادّه از سر
اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها در آن داشتن نیز سود دارد فائده

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب مادّه از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت از ان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم و بیشتر
کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند **فصل** در فصد بدانند که فصد
استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط است
یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس
هرگاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار برمی آید
و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیهٔ دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ
مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است
هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد
شرب آن اگر چه مادّهٔ غیر مقصود بر آید حبس نتوان کرد و پیش از عمل دوا دادگر کننده
ضرر رود سوم آنکه فصد محتاج منضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرط است
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط از قفا
مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد که غلبهٔ خون محسوس
شود و فصد کننده ما خون کمتر گیرند و بدان سبب مادّه در حرکت آید و تپ آرد و در
زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرر وی بدل و دماغ رسد و کرب
و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند
فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دم خود بر زمین
کشان میرود و از خواص او ست که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغه
البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر مادّهٔ ورم کثیر باشد

درمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویدا است و بیان اوقات فصد و آنکه
گرا کنند و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود شناسند
و اکنون آنچه لابد نیست مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو
یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست
بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود را راحت داده و قدری حرکت فرموده باردیگر همچنان
دو سه بار وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه
قی کنانیدن است پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دوا المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنروز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است
که حریره و تنبول بعد فصد هرکس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جاهل رواج
یافته که البته سردی می نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا
صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در خولار گما که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال اکحل
باسلیق حبل الذراع اسیلم ابطی صافن عرق النسا مابض چهار رگ قیفال را سر را رگ
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علتهای سر و رو را نافع اکحل را
هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای همه
بدن را مفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنوره بدن گویند
سود مند و امراض جگر را مفید و باید دانست که زیر این شریان است و چون نیش محسوس
می شود باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع و بعضی دستها رگ

باسلیق است و در بعضی بارگ اکحل آمیخته وگفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال است اما قیاس و تجربه نفع آنرا بنفع باسلیق قرین یافته ابطی برابر خنصر است و آنرا اسیلم
نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم است
و از ابطی متصل است گویا شعبه آنست و آنرا مابین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست
در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال
دل را نافع است و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شتالنگ و نصست
برابر بر انگشت حیض بکشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود دهد
ماده را از سر فرود آرد و مابض زیر زانوست و نافع تر از صافن است و در درد احشا و نشست
مفید بود و در مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست گره دار که از ستن پای
معلوم میشود اگر بر ساق پای یابند بهتر و الا مابین بنصر و خنصر پشت پای بکشایند از
عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بنافع صافن است چهار رگ عبارت از ان
رگ است که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند در باطن لبها میکشایند از نشتر گرد سر و
دهان و لثه را نافع است و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم
واقع اند چون کمتر میکشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسانند
آنست که خون سرخ خالص بر آید و بدفق خارج شود و ضعف دل آناً فاناً ترقی کند چون
چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازق بران گذارند و رفاده نهاده محکم بندند و دست
بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت ندهند و تا دو روز بسته دارند و پس از
دو روز برفق باید کرد و باز باید بست و همچنان باید کرد تا الیقین شود که جراحت محکم بسته شد

ودرین بیان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین انزروت شب یمانی تلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را بکوبند وبحریره بیزند وبسپیده بیضه بصمغ بسرشند وباشم خرگوش یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند ودر جهت فرو گذارند ودرمیان پوست بامیل درکرده وبالای پوست نیز بگذارند وگرد اگرد پس ببندند بعصابه ودیبها ودست ودوم رابسته دارند تا خون بدان جای انس باشد **فصل** سوم در حجامت وارسال علق بدانند که حجامت وعلق کودکان را بجای فصد است ولی ضرورت نشاید کرد وبالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند وپیش از دو سال نیز جایز نیست وبهتر آنست که روز چهاردهم وپانزدهم از ماه حجامت کنند وبهترین ایام شانزدهم وهفدهم باشد وبهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمده وپس از حمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت بباشد باید که وضع محاجم نماید وهرگاه در عضوی ماده جمع آید وکثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه بنفس عضو باید کرد وحجامت پس سر را پاک کند وبر نقره گردن خلیفه اکحل باشد السیان آن بهتر آنست که فروتر از نقره کنند ومیان شانه با خلیفه باسلیق ست لیکن معده را ضرر دارد وخفقان آرد واندکی بالاتر باید کرد وبر ساق خلیفه صافن است حجامت بلا شرط بهر جذب بهر بکار آید واماده نیز نیز بدرا ما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد وتحمل شرط زدن نباشد **فصل** در منضجات بدانکه نضج پختن را گویند وپختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا نزد تنقیه وی بدو وا با آسانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ وسودا نضج وی آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید وخلطی که رقیق است چون صفرا وبلغم مائی نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد وصفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که دران محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی هوای بخاری ست از آنرا
زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب کثافت است اگرچه اندک باشد
و باید دانست که خون محتاج نضج نیست لهذا در تپ خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد
خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر ردی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبهٔ خلط نضج داده
بعد و فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری
نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعد فصد کردن
منضج صفرا عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی
نیم کوفته سه درم بیخ کاسنی نیم کوفته دو درم گل سرخ از پوست سبز که زیر گل میباشد
و از تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند با مطبوخ نقوع آنست که ادویه را
در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانه روز پس مالیده و صاف کرده بنوشانند
فقط یا همراه سکنجبین یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معدل است منضج است و ذکر منضج
جداجدا بر فوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند
که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا
تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرم
پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و هر نقوع و شیره
و تخمهای سرد که مذکور شد تبرید باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد دوا
صفرا اقسام است در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از اوزان
ادویه نوشته شده بنظر شخص معتدل العمر و معتدل القیافه است پس اگر مریض طفل

باشد موافق همان دراوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرمایند
واین تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده شود
بشرطیکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب
ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده یازده دانه بادیان نیکوفته دو درم واگر بادیان
رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست
که بالای ویست خراشیده وجوکوب نموده سه درم تکاغی نیکوفته دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد
گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو توله
اعانت تمام کند در نضج اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری
بلغم از آمیختن صفرا میشود لهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در جمیع مرکبات یاد دارند
ونخود آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد مگر انگاه که تپ کهنه
شود و هرچه معدل آنست منضج آنست **فائده** بلغم در سه چند ایام نضج صفرا نضج
یلبا یعنی در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر غلیظ
وغیر رقیقه باشد والا ممکن ست که در پنج روز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد حسب
ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب ست منضج سودا بستان بیست دانه عناب
دو دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم
پرسیاوشان دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بوجهیکه گفته شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص ست

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با دویه که برای نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزاے رقیق وے بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود بر مے آید آنرا سودای غیر طبعی میگویند و مراد از سودائی دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین ست و سودای طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجبست **فائده** ماده سودای خالص در پانزده روز نضج میابد و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شائسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل ادویه گردد نه آنکه ماده نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما یعنی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر نه دهند و بدانند که انچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دواے منضج نضج میشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است نه بی همیشه در کار خود ست لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زائل مے شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین

فصل ۵ در مسهلات و ملینات

بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و اعضاے دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعاء و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهتر ست ملین مبارک که اکثر امراض
باطنیه و ظاهریه را مفیدست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد چنانکه زنان حامله را
نیز میدهند و طفلان و پیرانرا بدستور و تپها و ورمهای احشار الغایت نافع و با همه مواد
موافق بود صفت آن مغز فلوس خیار شنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم
مالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیرهٔ تخمهای دیگر
باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبهٔ نضج بود شیرهٔ
بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیار شنبر بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند
ملین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان
و گل بنفشه و سویزدگاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده
بدهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و
باید دانست که کسی را که روده وی ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود مغز فلوس را بی روغن
بادام زنهار ندهند کذلک زنان حامله و پیر را بی روغن بادام نباید داد تا ایمن باشد از پیچش
و اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی
سطح روده بدان ملاست دارد و مغز فلوس تشبث در جرم وی نمی تواند کرد تا محتاج بروغن
شد و مقدار مغز فلوس در حق مردگلان که طبیعتش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست
یعنی هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر
دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمهٔ اسهال مذکور میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی
دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا منضج حاجت نیست و شب ابرو با و مانع نه دارد

مسهلے که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر
شکم بپیچاند کے آب گرم باید داد و بالاے دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است
که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع ست اما اگر تشنگی غلبه کند آب
تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنا
در بعضے ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هرچه در دست
حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد
نوشیدن بهتر ست زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد در ین ترکیب چنانچه قرشی نوشت
و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد بهر دو باز دلبسته دمینی گرفته بنوشند و بعد غرغره
دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهتر ست
اشیاست و خوردن خیر بوا بدستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را الا
خواهد برتافت باید که نخستین قصد آنی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آنست که
حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و محلے محفوظ باید نشست
و استنجا بالطبخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه
باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند سنت که بالاے وی مسهل دیگر خورند بها
بلکه بشافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین
باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس تیر مجوز ست و مصطکے کوفته بیخته یک نیم درم همراه
آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد
فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه
کرده باشد و حرارت در معده و امعا پیدا بود دلها بن یعنے لعاب بهدانه و اسبغول د

ومعتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتے رود غذای ملائم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت کند هم مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد متفاریق باید داد یک روز و دو روز در میان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال بدحال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد ماست و برنج نیکو چیز است و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره تخم خرفه بریان و بارتنگ بریان دهند و آنچه در باب اسهال مذکور است **اهل** از **مسهلات صفرا** این ادویه اند هلیله زرد و تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره حب گل سرخ شیرخشت بعضے قوی العمل اند و بعضے ضعیف هر کدام ازینها که خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی نسازند بعمل نیارند مسهل **مرکب** که باخراج صفرا مخصوص است پوست هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه برای طبیب است آنجا که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه مطبوخ سازند خواه نوع مختار ندو باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ بریزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده** هیچ دواے ست که بجز یک خلط خلطے دیگر از اخلاط ثلثه برون نیارد و آنچه مخصوص گردانند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنابر آنست که وے بیشتر آن خلط را برمے آرد **انتباه**

در تب نوبینی قبل از دو هفته ایلیه دادن منع کرده اند که اسهال کبدی مے آرد
پس اگر ضرورتی بدان وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند وهمراه لعابین یا نقوع اشیای که فرق و مقوی جگر باشند
بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاءالله تعالی **مسهلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون ماهی زهرج
غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانه تبتاج شونیز شکاعی **مسهل**
مرکب که اخراج بلغم نماید یارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمے غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگے و نیم بکوبند و بآب
بادیان بسرشند و جمله یک شربت ست مردکلان را و بدانند که غاریقون نباید کوفت
زیرا که در وے چیزے درشت مانند ناخن باشد و آن زهرست اگر کوفته شود
ضرر میرساند لهذا آن را بغربال موئین می مالند تا اجزاے صغیر غاریقون مستخرج شود
و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالاے غربال و در استعمال نیاید **نوع**
دیگر که بلغم بیرون آرد و در تب ها نیز میتوان داد بسفایج کهنه تخم دهه عناب سپستان
هر یک بیست دانه زوفاے خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان هر از یانه نیکوفته
هر یک سه درم مویز دانه بر آورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه اصل السوس
خراشیده نیکوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل
باند صاف نمایند خیار شنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم در آن بمالند
و مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوفیکه
بلغم بر آرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده دو کوفته و بیخته سه درم
زنجبیل فوق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند و اگر بجاے

نمک شکر سپید آمیز نیم درم چند روز ادامه دهند و اگر مصطگی افزایند نیز رواست اما آنجا که نمک یا ترید ممزوج نباشد بآب گرم دهند **مسهلات سودا** اهلیله کابلی اهلیله سیاه سنای مکی بالنگ افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی آمله **مسهل مرکب** که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد مغسول هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سنبل الطیب انیسون هر یک یک درم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو و نیم درم **نوع دیگر** که بازاله امراض سوداوی مخصوص ست اهلیله سیاه ده درم بسفایج پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه دو دانگ ترید سپید خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم ست بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد و ملح نفطی هر یک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل و صبر سقوطری قدرے اضافه نمایند **فائده** در مطبوخیکه افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و دوبه بجوشانند و چون خواهند که فرود آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند و دران بمالند و پوشیده نماند که حقنه و شاف در باب اسهال اثر تمام دارد اما از انکه عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل ست و چون مطابق ماموره واقع نشود ضرر میدهد درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شاف که قائم مقام اوست اختصار کردیم هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشاف تحریک کنند و کذالک

هرگاه قولنج افتد تا از شاف اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت
که اندک قبض محسوس شود و شرب ملین و مسهل خود مهلت میخواهد و از انجا که نیکوترین تدبیر
شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و درینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را
بگشاید و طبع را نرم کند و در همه اوقات توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای
مکی پنج درم نمک هندی یک درم عسل خیارشنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن قبول بر سد
شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج
را موافق ست ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک دو درم شکر
سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بشکل خسته خرما تراشند
و بر دارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بر دارند بی اذیت باشد شافه که طفلان و ضعیفان
را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و بورق ارمنی هر یک نیم درم هر دو را کوفته
در موم بسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و
هرگاه شافه زود بر آید اعاده نمایند **فصل ۶ در مقیات** چون ادویه قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم ست بیان نموده مے آید بدانکه هرگاه
خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از ان غذاے نرم خورند و اگر حرارت و مانعے
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و در روز قی چیزی ترم چون ادگرای ماش و برنج نوشند
و بعد ازان مقیات نوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت نوشانیدن
ادویه نیست بلکه آنرا قی تنها بهترست و کسی را که قی باسان نیاید سه روز بحمام رود و تدهین

نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد پس در حمام یا در خانه
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفادة بر پشت چشم نهاده بعصابه
بربندند و راست بنشینند و شکم را بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند که قی استاده
و سر فرود داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد و بدین هیأت قی آسانتر
می آید و باید که بر دفع قی کنند باندک فصل تا تنقیه معده تمام شود اما بعد از قی اگر وقت گرما
باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشویند و دهان با آب گرم و سکنجبین قندی
یا آبکامه تغرغر نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و بردم سرد مزاج
چشم و روی را نیز با آب گرم باید شست و تغرغر به سکنجبین عسلی باید کرد و اگر آب گرم فرو کنند
کافیست و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود عود بقدر یک مثقال یا مصطکی یک درم با یکتا نبات
یا شکر آمیخته یا بی شکر بدهند و در آب سیب بسرشند و اگر بجای مصطکی کاکنج کنند و اطریفل
صغیر دهند رواست و هرگاه از مقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آنرا زائل میکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه
و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و با آب گرم تکمید
نمایند و منافع و مضار قی و آنکه شایسته بدانست یا نیست در مطولات و در شرح قانونچه مفصل
گفته ایم و در اینجا بهمین قدر اکتفا کردیم پوشیده نماند که در شرائط قی آنچه در ماتقدم گفته شد
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد بی آنکه
چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلاء معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد و اگر عیاذاً بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزها ی
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی بسیار کنند

بدفعات اکنون بحسب سه بیشه خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا را قی دفع کند سکنجبین قندی
دو مثقال در چهل مثقال آب اشنان اخ یا آب کشنک جو یا آب نان کلاغ حل کرده نیم گرم
باشامند و بدستور قی کنند مقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم تخم شبت یک درم
بوره نان نیم درم همه را کوبند با عسل کبر سرشند و بدهند پس اگر خود بخود قی آید
فبها والا آب نیم گرم مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب و بشگافند و خربق سیاه
درو سپر سازند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب بعد آن ترب بخورند
و سکنجبین عسلی آب لوبیا آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقی
که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی دو مثقال آب ترب چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم بنوشند
مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوس تراشیده و نیم کوفته و تخم شبت هر یک
پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشنک جو هر یک سه مثقال همه را در یک کاسه آب
بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند و ده مثقال شربت افتیمون شیرین نمایند
و لیسر کا انگوری ترش کرده نیم گرم باشامند و بدستور قی کنند فائده واضح
قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد
وایضاً بضرورت قوی غیر معتاد قی را قی نباید فرمود **فصل ۷ در مدرات**
بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع کند و برای برآوردن ماده عروق ادرار
نفع تمام دارد اما آنجا که خلط بسیار باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند
والا مضر گردد اندکه اگر ماده در جگر باشد ببینند که مائل بمحدب است یا بمقعر اگر بمحدب
مائل باشد ادرار بهتر است والا اسهال و پوشیده نیست که ادرار بول اسهال در هر عروق [illegible]
[illegible] اسهال یا در عروق مانع ادرار بول شود و برای توجه ماده بطرف مخالف [illegible] نیست

که باد را نچه رقیق ست مندفع میگردد پس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند از انست
که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک امرا در ادرار بول دانسته اند و ایضا قبل از نضج
تشرب مدرات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت
خون منفصل مرقوم میگردد به حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارد انیست تخم کاسنی
تخم خیارین سکنجبین بزر القرع تخم خرفه خشک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن مدرات حار
انیست تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه نانخواه سداب تخم گزر
و امثال آن مدرات معتدل پرسیاوشان تخم خربزه است و انگاه که بارد و حار باهم
ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل که ادرار بول کند انیسون بادیان
هریک دو درم نیکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن بماند صاف نمایند
تخم خیارین و تخم خربزه هریک سه درم کوفته در طبیخ مذکور شیره از نهایت بستانند و بقند
سفید شیرین سازند و بنوشند تا ده بار درابر آرد و بول بسته بگشاید و اگر انیسون
و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن شیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه
مدد کنند جهان عمل کند و دوائیکه حیض را بگشاید سلیخه شونیز هریک دو مثقال حب بید
ابهل هریک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل کف گرفته بسرشند
و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل درم عرق
بادیان بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم سی آمده باشد فراغت از و بشر طیکه سبب
احتباس حرارت و قلت خون نبود و الا مضرت طبیخ که حیض براند و سنی مردان که
از جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در دماغ خود افسرده محتبس
شده باشد بیرون آرد افسنتین در سنه ترکی ترمس سداب را زیانه تخم کرفس

ہریک دو درم انجیر پنج عدد گلقند دہ مثقال ادویہ بدستور بجوشانند و گلقند آمیز نموده بدہند
سہ روز پیہم و سہ روز مہلت داده بعد سہ روز دیگر دہند تا ادرار تمام کند و مدات حیض
در ایام حیض باید داد تا موثر تر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضاے اربعہ یعنی دماغ
ودل و جگر و معده و ہریک جدا گفتہ شود حسب حاجت برگزیند مقویات دماغ مروارید آملہ
بہارہ بہار سیب بہار امرود گل سرخ ماء الورد و نارنج بلادر بندق بالنگو زنجبیل سعد
سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیہ قرنفل کندر روغن عبہر دماغ حیوانات گوشت کیان
و دراج و شیر میش مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آملہ تمر ہندی سیب
صندل طباشیر گل مختوم ریباس بسد کہربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ
مروارید نیلوفر نارنج ہلیلہ یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس
ابریشم بہمنین بسفائج بالنگو بادرنجبویہ جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران
سنبل سعد سلیخہ شقاقل عود عنبر زرنباد مشک فادانیا قاقلہ لاجورد مقویات
جگر کاسنی انار اشنہ اظفار الطیب جوز بوا حماما حب بلسان دارچینی قافث
قرنفل کشوث مصطگی ریوند ریوند نار دین و بدانند کہ ضعف جگر بیشتر
از سردی و تری می باشد لہٰذا ادویہ مقویہ جگر اکثر حار اند مقویات معده آملہ انار زردانہ
ہلیلہ سماق سفرجل طباشیر گل سرخ ہلیلہ خصوصاً مربا اذخر پوست
ترنج بالنگو جوز بوا دارچینی زرنباد سعد سلیخہ ساذج ہندی قرفہ
قرنفل قاقلہ کندر کرویا مصطگی سنبل الطیب اشنہ نعناع عود و بدانند کہ ہرچہ
مقوی معده است تقویت امعا نیز نماید و ہرچہ مسہل است مضعف
معده است مگر ہلیلہ و در سنای کی اختلاف ست بعضے بر آنند کہ سنا مکی

نیز مقوی ست **فائده** ادویهٔ مقویهٔ سر داول مرقوم شده اند وعقب آن گرم وجهت امتیاز دواے گرم از انجا که شروع شده اند نخستین دوا بشگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت اسفیدباج ملطا یست که بمحرور المزاج نیز دهند وطریقش آنست که گوشت را بے مصالح گرم وبی ترشی پزند وشوربای بکار برند ماءالشعیر غذا بسیار موافق ست در امراض حاره توان داد که هم دواست وهم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد وطبخش معروف است واگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند واگر ماءالشعیر محمص گویند واگر در ماءالشعیر عناب وسپستان ومانند آن چیزهاے حلو بپزند ماءالشعیر مدبر نامند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچهٔ گوشت در ماءالشعیر توان پخت وقطعا ماءالشعیر بالسکنجبین جمع نمایند در معدهٔ قریص گوشت که همراه سرکه دبقول وابازیر پزند قریب باعتدال ست مصوص قریصی ست که از کبوتر بچهٔ پخته باشند زیرباج شوربای گوشت که از سرکه واز فواکه خشک پزند وبزعفران خوشبو کنند وزیره وچیزی شیرین آمیزند امراض که براسو دارد **مقاله سوم** دربیان امراض وعلاج آن واین مقاله مشتمل ست بر چند باب وهر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ا** در امراض راس یعنی بیماریهاے سر **فصل ا** در صداع یعنی درد سر ودی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند وشربت لیمو نوشانند وبعد برآوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع حامض یا ملین مبارک طبع کشایند ومعدلات خون بکار برند واگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند ومنضجات وی داده بمسهلات وی تنقیه کنند وصندل سفید بآب کشنیز تر طلا سازند واگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند وبادیان بقدر حاجت جوشانند وشهد آمیخته بدهند ودر روغن قسط بر سر مالند و

بعد نضج مسهل ملیّنم خورانند وبیخ بید انجیر وزنجبیل طلا کردن بآب سائیده سود مند است واگر از
سودا باشد بتبدیل وانضاج واسهال وی کوشند وروغن بابونه وبادام طلا نمایند فائده
باشوبه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزها ست ودر درد سر زنهار سر را
نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه پا بیمار را باید کوفت وکفها مالند
که نافع ست واگر سر را گیرند بدست بی مالیدن وکوفتن باک نیست وبعد تنقیه باهستگی مالیدن
هم مضائقه ندارد فائده صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض
شود بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند ودرینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست اگر از گرمی ست
سردی نوشند وبویند واگر از سردیست گرمی استعمال نمایند وهرگاه صداع با تب باشد
بعلاج تب متوجه شوند وهمچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد تدبیر آن مرض
کوشند وقسمیست از صداع که آنرا شقیقه گویند وآن در نیمه سر میباشد ودیر پا ییست طریق
علاجش بحسب سبب همانست که در صداع مطلق گذشت واین طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم
افیون نیمدرم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند وبر کاغذ
نهاده بر بنا گوش چسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد واین مرض رازود علاج کنند
که بعد استحکام تصدیع تمام میشود فائده عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون وما نند آن وشک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی
بهلاک می انجامد وعند الضرورة اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه که مصلح افیون
است وآنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد واگر چنان
نکنند ضرر دارد وهرگاه خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند که علامت نیک ست
مگر آنکه صداع خونی نباشد وخون بسیار برآید وخوف ضعف شود آنوقت توان بست

و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود ست **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس که در پرده های سیاه در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از صفرا باشد بدخو و ترشرو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست ظاهر است و دموی او قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاجش از مبحث صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین باشرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر ست و استعمال نطلهٔ اسرع و براثر ده مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض دماغیه پاشویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسامی مرکب با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده هذیان دیاده گوئی و جستن آن که از لوازم سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و بتقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود و این مرضیست که یکبارگی واقع شود و آدمی بی حس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بی شعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام زنجبیل در ان آمیخته بمالند و اگر جند بید ستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون تیز غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر بر آرند و جمود را شخوص و آخذه و مدرکه نیز نامند **فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و بر دو ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند والا حقنه و شیاف که بلغم بر آرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر قی تواند آورد اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیاب بر ان مالند یا بش که مستعمل میشود باریک ساخته بر ان مالند خوب است و بعد افاقت تبدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز است شود کسی حکم دفن نکنند اگر چه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده میباشد گاهی میتواند که بفضل الهی بگشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل ۵** در سبات و آن خوابیست غیر طبیعی و خواب گرانی و سبب آن استیلای رطوبت است بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب و سر که با انیسون و ...

مجفف باشد خورانند واطریفلات سریع الاثرست وآنجا که سبب سبات بخار معده باشد سبوق
تخمه ونفت درحالت جوع پدید بود وتدبیر وی تنقیه معده است واطریفل کشنیز نفع تمام دارد
وکشنیز خشک کوفته بیخته بالای طعام سودمند بود **فصل ۲** در سهر یعنی بیخوابی وسبب
آن غلبه یبوست ست در دماغ ساذج بود یا مادی وماده سهر آور سوداست وصفرا ونمک
وبلغم شور نیز علاج در ساذج ترطیب دماغ کوشند باشربه واغذیه وتطول وسعوط ودهن
معتدل مرطب و در مادی حسب ماده تنقیه نمایند وسرکه نشاید که بو کنند که سهر
افزاست وادویه خواب انیت سشبت تر در زیر بالین نهند ودر سبلغی بر سر
نیز چند دریحان بگلاب افشانده بویند ونخلیه بیشتر بکار برند وافیون بروغن بنفشه
حل کرده بر تارک سر مالند **فائده** سهر گاه باعث سهر تپ باشد یا بخار های
گرم بهترین تدابیر پاشویه است ودلک اطراف واز مالیدن روغنها بر سر دور بودن
ودر قطع سبب کوشیدن **فصل ۳** در سبات سهری واین مرض از اجتماع اسباب
سبات وسهر حادث شود وبعضی برانند که ورمیست دماغی مرکب از صفرا وبلغم بالجمله
نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد وثقل وکسل وگاهی بیداری مفرط
بود والکه ورم میگویند هذیان وفتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر اگر
جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند واگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی
نامند وتعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیداری واگر
یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که بوجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در
سبات مذکور شده واست حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند ووقت
غلبه بلغم شمومات حاره خفیفه وهنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند وکذلک دیگر

تدابیر و به تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند و حق انیست که ورم لازم
این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۸** در کابوس و این
مرضیست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بران افتاده یا کسی آنرا بخشش
میکند پس نفس او تنگ شود و آواز نگردد **علاج** اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت
ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت
تغافل نکنند که بصرع می انجامد **فصل ۹** در صرع و این مرضیست که آدمی بیهوش
بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگها
زیر زبان لازم ویست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید مهلکست مگر صرعی
که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع شود و باز زائل گردد چنانکه
دیگر عود نکند **علاج** در وقت ضرورت آنچه در غشی گفته اند بکار برند و کرده
در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیه
ماده نمایند حب الخلاط و از میوه‌های تر و گوشت بز و شیر و امثال آن بپرهیزند و عود صلیب
در گلو آویزند و جوز بکار برند **فصل ۱۰** صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان خوانند
و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید این تعقیب
سبب نباید نمود و دایه را نیز بپرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیر است
و فساد شیر محدث آفات در طفل هرگاه طبع طفل قبض باشد بشیافه قبض گشودن
است در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضیست که آدمی را از فکر سلیم
و ظن سالم باز دارد و بوضعی در روشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی
امور و از این قبیل ست حمق در حونت و عشق نساق **علاج** حسب الخلاط منقیه

ومفرحات خورانند ونوشدارو نفع تمام دارد وبعد تنقیه در تعدیل کوشند واغذیه لطیفه دهند وتنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید وقوت نگاهدارد واز انکه اثر تنقیه وتعدیل دیر ظاهر میشود درامراض سودا ویه ملول از تدبیر نشوند وبعد تحقیق سبب تدبیر که در خور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی و در عشق بهترین تدابیر وصل معشوق اگر ممکن باشد والا بطریقیکه باز دارند واندیشه آن باشد متوجه باید بود وجماع را در ازاله عشق اثر تمام ست خاصه اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام ست اگر با غضب وایذا بود ماتیا گویند واگر با خنده وبازی وایذا بود داء الکلب واگر با ترشروئی وفرار از مردم بود قطرب وهر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه مالیخولیاست وبعضے در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت وی غیر آنست زیراکه در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج وے در مالیخولیا گفته شد بکار برند ودر ترطیب بیشتر کوشند وبدوشیدن شیر زنان برسر وریختن آن در بینی ومالیدن روغن بنفشه وبادام برسر وبدن وبه استحمام ونطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد ومعجون نجاح اکثر سود رسیده بعد از نضج تمام **فصل ۱۳** در سدر ودوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا سدر گویند وچون اشتداد کند وسر بگرداند وهمه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ توان دانست واگر ماده در معده باشد از غثیان ودیگر آفات در معده مهیا بود و همچنان هر عضوی که مبتدر ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت وتنقیه عضو مذکور واجب باید دانست وتقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد دوار که از تقاضات

میشود و اغذیهٔ لطیفه و مفرحات مناسب مزیل آنست و مروارید صلایه کرده با شربت لیمون و صندل یا شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن سر با بر سر باعث دوار بود تکمید و تضمید با شیای گرم نمایند و اغذیه که دران توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبهٔ بلغم بر دماغ و بسبب سودا و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بمنضج خصوص بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و وج مربا و زنجبیل مربا و کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب با دیان سوداوی واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیست

فصل ۱۵ در فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او در مبدأ اعصاب را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد کے آب گوشت با زیره و دارچینی توان داد و بجای آب بر ماء العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند و نخود و آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از هفت روز تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مسهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند و جوارش بلادری و تریاق کبیر و شرودیطوس نافع ترین ادویه ست و مشک و کندش و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر بدن نرسانند که بدتر از آب سرد ست و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جائز ست و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازالهٔ حرارت باید کرد و بعده بمعالجهٔ فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج و تورع ورم باشد بر مبدا اعصاب از ماده

مادهٔ خون تنقیهٔ ورم نمایند و بمعالجهٔ ورم توجه فرمایند **فائده** بطلان حس و حرکت اگر
بعضوی افتد بلا تخصیص و وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند یا بلفظ مطلق
و فالج با استرخای نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این حنیست که
حس عضو باطل یا ناقص شود علاج اگر از غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از
غلبهٔ بلغم باشد تنقیهٔ بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علامات و علاجش از تشنج یابس جویند
و اگر بسبب ضغطهٔ ورم یا بستن عضو باشد ازالهٔ سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی
کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا
کدورت حواس است و نقصان ذائقه و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد
پوست پیشانی است و قلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج
تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز دارند و از
آب نیز اگر ممکن باشد و در خانهٔ تاریک نشانند و آئینهٔ چینی پیش نظر دارند تا به تکلیف دران
پیوسته همی بینند و جوز بوا در دهن دارند و پوست بیخ کبر در ماء العسل جوشانند و تغرغر کنند
و اگر از غلبهٔ خون بود فصد مجوز ست و در تدبیر تمهل ننمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نشود
و آئینهٔ چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی دران به تکلیف
دیده میشود کثرت نظر دران باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی
در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست
که بیکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد بعد تحقیق استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم
مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج کوشند

و در صبی ترطیب ظاهریه و باطنیه از آنچه بهر سو مزاج یابس در معالجات ذکر یافته و موم
روغن و روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و شیر زنان استنشاق نمایند **فائده**
تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم اما حادث می شود
تدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع
افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود کشودن صرع تشنج
بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فاژه دهن
کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافیست و اگر کفایت نکند بعلاج امتلا
باید پرداخت **فصل ۱۹** در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آفت که عصب از هر
جانب کشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجی که در خم گردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه مبادرت نمایند که اینها قوی تر از تشنج
فصل ۲۱ در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا
باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب
نمایند و در رعشه بجای شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بعضی نیم برشت خوردن
مفید است **فصل ۲۲** در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در دو جبهه منذر لقوه
و در شکم بمقدمه صرع و در پهلو بورم سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در اعضا
شکم بمقدمه مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه
بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابرآمدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد
فوراً **فصل ۲۳** در لوی که ویرا فیمج نیز گویند و این حال باشد که اعضا گرد از
رنگ روی و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمی خود را اهی ...

گویا مقدمه حمی ست وحال آنکه تب نباید وبعد از چندے آنحالت رفع گردد وباشد که عود
کند بکرات علاج اگر آنحالت ثابت ماند یا سود میکند تنقیه خون وصفرا باید کرد وتقلیل
غذا باید نمود وگرم مزاج را آب سرد نوشیدن وغسل بدان کردن نفع دهد وتخم کشنیز
سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سودمند ست **فصل ۲۴** در حس واین عرضیست
که دماغ خارش کند بلی درد **علاج** در تبرید وترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار
صفراست واگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد وآنجا که خون غالب باشد فصد
توان کرد **فصل ۲۵** در عصابه واین دردیست که در ابرو پیدا آید وسببش اگر
گرمی ساذج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع کند وغلبه میکند
تا دوپهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد وتمام شب اثرے ازان نباشد باز صبح
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند واز خارج
به تفتیح مسام کوشند واگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض برروی افتاده باشد و
پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن ست بخاریدن درون بینی از چیزی خشن واگر
رعاف نیاید رگ قیفال زنند وسرکه وکافور بویانند واطراف بمالند **فصل ۲۶** در زکام
ونزله بدانکه فضلهٔ دماغ اگر از بینی برآید بطریق مرض آنرا زکام گویند واگر بجانب حلق
ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت وحدت ماده است ونشان برودت غلظت
یا رقت بی حدت **علاج** تعدیل مزاج کوشند ودر مادی تنقیه نمایند حسب ماده وبالجمله در زکام
قبل از تنقیه تمام چیزیکه ماده را از برآمدن باز دارد نباید داد وطبع نرم باید داشت وسر
پوشیده چه در حار وچه در بارد ودر خواب غرق وخفتن بر پشت وخوردن حموضات ولبنیات
ونکوم وسرنگون کردن وحرکت عنیف نمودن منع باید کرد واگر سرفه با زکام بود ورعاف نیز نمایند

فائده ماشری و باد شنام که در ردی می افتد به تنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب در امراض
متفرقه گفته آید ان شاء الله تعالی **باب ۲ در امراض عین** روشن باد که چشم مرکب
است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور ست در وسط آمده و تا جلیدیه
رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند و در عصبه متادی میشوند و باصره
درک آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش نهاده مانند واقع اند
اکنون بدانکه آنچه مماس هواست و ملمس در میآید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه
است تا آنجا که سپید ست ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد
ایشان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین ست و تلون حدقه از وست والا قرنیه
شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است
پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد از رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه چشم ست
هر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده آنچه نام دارد درینجا مذکور میشود **فصل**
در رمد و آن ورم ملتحمه ست اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار
آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود
سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند
و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک برهم زند و چشم گران باشد و باصره
بود و اگر از ریح بود ثقل چندانی نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن ماده نماید
پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرساند اما آنجا که سبب خفیف است خفیف باشد

دو سه روز بعد دوا مالیدن بی تنقیه مجوزست و بهترین اطلیه در درد گرم حضض کی ست
با شیر دختران حل کرده در چشم و بالاے او طلا کنند و آنجا که درد شدید بود افیون اندکے
نیز ضم نمایند و ذرور چشنجام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد پس از چند روز استعمال باید کرد
و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخار انگیزد لازم داند صفت ذرور چشنجام که هندی
چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خر بخیسانند بعد از آن دو حصه گیرند و از نبات مصری
و از ماميران چینی یک یک حصه و همچون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور
و انزروت مدبر باشیر حب اگر مثل ماميران کنند می شاید فائده عظیم که در چشم
اطفال افتد مسهے ست بورد یج وحجامت پس سر و زلو چسپانیدن بر بناگوش اثر
کلی دارد و ذرور مذکور سودمند فصل ۲ در طرفه و آن نقطه خونست که بر ملتحمه افتد
علاج قطره خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود
آن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند فصل ۳
در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهورست میل بسازند فقط جا را
در چشم روزی چند بار بگردانیده باشند و اگر ماده سوجب کثیر بود قیفال کشایند و بحب
ایاره تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری بردارند و بهر این کار
دستکار هشیار درکارست تا آفتے دیگر لاحق نشود فصل ۴ در بیاض و آن سپیدیست
که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب بر قرنیه علاج کف دریا آب بسایند و در چشم
رسانند چند کرت زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض
بزبان ناشتا اثر تمام دارد فصل ۵ در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ و ممتلی
میشوند تبدریج و چشم بخار دلپس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد سبل رطب گویند

واگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین ستقیات فصد رگ قیفال است بعده رگ پیشانی ورگ ماق زدن پس آنجا که سبل رقیق بود شیاف دینار کشند ودر سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون ودر یابس قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند واگر رمد با سبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد و بر استفراغ و جذب ماده قناعت کنند وزرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که بسیار نفع دارد واگر بدوا زائل نشود لقط نمایند یعنی بر دارند و ببرند بطریق که معروف ست نزد کحالان فصل ۶ در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه وفرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده ورم در جزو عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو پیدا آید و پس بعضی بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آنست که دفعة پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گزیدن پشه و یا مگس میشود ظاهر گردد واگر از بلغم باشد بتدریج افتد ودر چندان نکند و چون از ان غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود واما اگر ریائی بود اثر غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و تدبیر رمد بارد رجوع نمایند ودر ریحی سه روز هیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود زائل شود فصل ۷ در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه درین بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز نمایند و تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جست بر قصب بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم را بآب گرم می شسته باشند فصل ۸ در ثوثة الملتحمه و آن گوشتی نرم ست که اکثر در موق اکبر پدید آید علاج تنقیه فرمایند بعد از آن دستکاری نمایند فصل ۹ در ودقة الملتحمه و آن بثور صلب ست سرخ یا سیاه که در چشم

پدید آید واکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده و دوقه بسبک بود
وچون رفائد بگلاب ترکرده بر نهند زائل شود بے تدبیر دیگر **فصل ۱۰** در دمعه یعنی
سیلان اشک اگر از گرمی بود سرمه کشند واگر از سردی باشد باسلیقون واگر از ضعیفی
عضلهٔ چشم بود خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هرسه مساوی کوفته بیخته
باشند وآنجا که در مهرانک زمانی قطرات اشک برآید و منقطع گردد آنرا بوالتین نامند تدبیر او
تنقیهٔ بدن است پس ادویهٔ اشک آور و محلل چون باسلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت
عین بسبب سوزش چشم اگر با ماده گرم بود تنقیه نمایند واگر بے ماده باشد توتیا در خوره
پرورده بکشند و کاسنی ترکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد **فصل ۱۲**
در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعاً چشم را
نمالند زیراکه اگر شئی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر آنست که چشم باب گرم
بشویند و شیر زنان چکانند وآنچه مرئی باشد به پنبه پالته بردارند واگر غائص بود بدین تدبیر
نه برآید نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانے بدارند تا قذی در نشاسته
آویزد و از چشم تعلق بگذارد پس به پنبه بگیرند واگر قذے جانورے باشد خرد که
اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسے سرخ که بخارے
از آن گل سرشوی بگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بنوبه که مس شیر پهلو
بود بربندند در چشم بعد تکمید چشم باب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو بسیل
انبوبے بکشند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند واگر ریزهٔ شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم آب لبنے که مخصوص باین کار است یا بهر حیله که توان

برآورد و برآرند پس از آن شیر زنان با سپیدهٔ بیضهٔ مرغ چکانند تا از مضرت نشست ایمن

سازد **فصل ۱۳** در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم

دارند بتبوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه با روغن گل

بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ پلپل یعنی سنگی که

در خریطهٔ پلپل باشد و زرد بیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از سنگ تفرق اتصال

افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تلیین ست در مهر اندک مدت و زرده تخم مرغ

نهادن و با صلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحه عین

بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه

بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه بعینه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات

که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمیشود و مگر بعد غلیان مده علاج بزودی

رگ قیفال زنند و سر مقتضی خون تدریجا گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند

شیر زنان چکانند و اگر زود و دیر به نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را

در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بسبب چند باشد

و چون نصف بماند بپالایند غسل او این باشد و بعد از پختن و شگافتن شیر با عسل

آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند

آنچه برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوص ست بکار برند و استخوان بوسیده

بگلاب سائیده در ازالهٔ اثر مجرب ست **فصل ۱۵** در گُنّه بدانند که این لفظ مشترک

است گرانی ملک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در

چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص به یک است گفته آید جدا اما آنچه بقرنیه مختص ست تدبیرش نضج ست باستعمال لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف ماده ارقیشیا سے فضی باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید کرد والا تعرض نکنند تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بملتحمه خصوصیت دارد بمعالجه رمد سوداوی دور شود و طبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را آکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری علاج شهد با آب بادیان در چشم و دار فلفل و جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند و آنرا بر آتش کنند و رطوبتی که از انجا بر آید بمالند و در چشم کشند که سریع الاثر ست و اگر ماده کثیر بود مسهل و فصد بر آرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روز کوری علاج هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند و در آب سرد چشم بگشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع حدقه و شقیقه عین و این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مشکلی با ضاخط بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در تبریشریان صدغ مبادرت نکنند تا آفتی دیگر نیارد **فصل ۱۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده اهلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست **فصل ۲۰** در نتو القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غلیظ و بعده ذرور اصفر کشیدن و آبهاے گرم روشستن و بر بخار آن انکباب نمودن و خاصه نتو آنست که سخت مے باشد و زیر میل منغمز نے شود و معه از دمعه و ضربان

سے بود بجانب شبر و کہ در قرنیہ افتد نرم و ذی غمز و با درد ست باشد **فصل ۲۱** در
بثور القرنیہ بدانند کہ قرنیہ چہار طبقہ دارد و گاہے در جملۂ آنہا بثور حادث میشود
و گاہے در بعضے بالجملہ در بعضے قرنیہ سپید می نماید بہمان موضع و در بعضے سیاہ و دش سکولات
گفتہ ایم علاج فصد و مسہل بعمل آرند و ابتدار و ادع و انتہا شیاف ابیض کندری
و انحطاط شیاف احمر لین کشند **فصل ۲۲** در مورسرج ہرگاہ قرنیہ شگافتہ شود
عنبیہ از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموماً خواہ آن بقدر سر مور بود یا زیادہ باشد
و اگر نہ بقدر حجم اشیا مختلف نہادہ اند چنانچہ راس النمل و راس الذبابی و عنبی و تفاحی
و مسماری و ثولولی و فلکی نیز خوانند علاجش پیش از انکہ کنارہاے شق قرنیہ سطبر شود
در مراجعت میکوشند و مخالفت نمایند از کثرت خرق و اینچنان باشد کہ شادنہ مغسول و کتیرا
نقرہ و صدف سوختہ باریک نمایند و در چشم اندازند و اگر اکسیرین اندازند بہتر باشد و بالا
آن رفادہ مدور بقدر خانۂ چشم بر چشم بگذارند و قطعۂ اسرب یا اسرب سوہان کردہ و در خریطہ
نہادہ بر نہند و اگر سرمۂ سیاہ باریک سازند و در خریطہ کردہ بگذارند بہتر باشد و بعصابہ محکم
بر بندند و ہرگاہ کنارہای قرنیہ منشقہ غلظت گرفتہ باشد علاج سود ندہد لہذا از بیانش
نکردہ اند در تدبیرش **فصل ۲۳** در حول یعنی ہر چیز را دو نمودن ہر دو چشم این مرض اگر
مولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی انچہ با طفال افتد از صرع یا از خوابانیدن او
انرا بر یک پہلو یا از صیحہ و آواز مہیب کہ یکبارگی طفل را جنبش آرد علاجش آنست کہ مرغے
مرغ بدانجانب کہ خواہند چشم را گردانند آویزند تا طفل نظر پیوستہ بدان دارد و ہیأت چشم
بحال آید انچہ بزرگانرا افتد اگر از تشنج عضلہ مقلہ بود نظر کنند کہ سببش یبوست یا امتلا
نشان یبس تقدم امراض حادہ است و علاجش ترطیب چنانچہ بہ تشنج یابس مقرر شدہ

وشیر خر وشیر دختر دوشیدن النفع ونشان امتلا التقدم صرع ست وجز آن که تشنج امتلائی لازم ست وعلاجش تنقیه واگر از استرخای عضلات مقله بود بعلامت وعلاج استرخا رجوع نمایند چنانچه درامراض راس گذشت واگر زوال طبقات ورطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی وعلاجش تنقیهٔ دماغ ست بایارجات وتنقیه معده نمایند واگر ادوار اسعدان ماده دانند تجویدِ هضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع وانتشار بدانند که اتساع کشاده شدن ست خواه عصبهٔ مجوفه کشاده شود خواه ثقبهٔ عنبیه وانتشار پراگنده شدن نور ست دراجزای چشم واین لازمهٔ اتساع عصبه است واتساع در ثقبهٔ عنبیه نیز باشد ودر اکثر باتساع عصبه اتساع در ثقبه نیز پیدا باشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البر ست اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند وتدارک فرمایند مثلاً اگر از ضربه افتد امالهٔ ماده کنند واگر از خلط افتد تنقیه نمایند واگر از زیادتی رطوبت بیضیه افتد واین بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقهٔ عنبیه افتد ایضاً تنقیه نمایند واگر از خشکی عنبیه افتد علامت وعلاجش از ضعف بصر یبسی جویند **فصل ۲۵** در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبهٔ عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد وباعث قوت بصر واگر عارضی ست ضعف بصر می آرد ونظر کنند که سببش رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت ویبوست از اسباب ما تقدم پوشیده نیست ونشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست ومبصرات تشخیص نه نمودن وعلامت کیموس صلب فقدان ثقبه است یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه وقلت بیضیه ترطیب ودر کثرت رطوبت عنبیه تنقیه ودر رداءت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را قابل برآمدن سازد باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی شکلها وخیالها در چشم آید

چون پشه و مگس و جز آن بنماید که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده
یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آنست دائم و هر روز
افزودن و اکثر در یک چشم بودن علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان
بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات
از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده و تغییر
اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ ست
و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره
که در هوا نشسته ست می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش
میشود جهت تکدر هر شی و کلیه با پچه دهند **فصل ۲۷** در نزول الماء یعنی فرود
آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه
عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر
بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگر چه همه
ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت بتمامه نمیکند بنابر رقت و این قسم را
منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک
و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت
علاج در ابتدا بے توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته
باید تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد
آغشته گذارند و هر چند که داغ تیز باید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع
پرهیزند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم متسع نشود

و نیشکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فائده خیالات چون از شش ماه درگذرد
و نزول ما نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بدانند که تخم نیل باریک ساخته
در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش کشادن نیز مانع میشود اما داغ بشرطیکه
بر شریان افتد و نجته بود البته منع نزول الماء مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد
نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری و طریقش معروف ست و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول الماء را
صدمهٔ قوی بر سر افتاده و منفذ باصره بکشاد و اقسام این مرض بسیارست غمامی زیبقی
جصی آسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی اصفر احمر ذهبی ازرق انگور دار بهیا
هیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه قابل قدح ست سپید صاف ست که
از مالش چشم منسح گردد **فصل ۲۸** در سدهٔ عصبهٔ مجوفه که سبب نزول الماء بود نشانش
سالم بودن مردمک ست و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه
نابودن **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند و رگ گوشهٔ چشم زنند و دیوچه بر صدغ چسپانند و
قدم بمالند و محاجم ناری بر ساقین نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی گربه چشمی انچه اصلی
بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیست خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب
سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیهٔ بدن و چشم نمایند و اگر
یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقهٔ یبسی بطلان بصارت ست و فرق
درین و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضاً در یبسی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بجا رضه بعد بلوغ
زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطهٔ
غلبهٔ خون بود رگ زنند و تصفیهٔ دم نمایند و توتیا العنزروت پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیه بلغم نمایند و باسلیقون فصد کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک
کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج نپذیرد اما
جهت حفظ باقی در ازالهٔ رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۳۱** در ذهاب
بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاجش اگر
نور مکدر شده باشد یا بیضیه سیاه گشته باسلیقون بکشند و ادویه و اغذیهٔ لطیفه بکار برند و اگر
دفعةً برآمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آویزند و بروشنائی آفتاب
نگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۳۲** در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود
و اگر این مولودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت باشد
دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳** در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت
نظر کردن ببرف یا بروشنائی **علاج** خرقهٔ سیاه بر وجه آویزند و لباس و فراش هم سیاه
سازند و شیر در چشم دوشیدن و بادام خاصیت کوفته بر چشم نهادن در قمور برفی اثر
تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف آن از سامیت علاج
در ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و تفتیح نیز بعمل آرند **فصل ۳۵** در نفض العین
یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و
تبرید ست و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازالهٔ سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصهٔ چشم گرم و تر ست و گرنه چنان بود مزاج خاصه باشد نشان
گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و حمرت لون او ست و نشان سردی
ضد این و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک ست و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این دیگر
و تری چشم سیاه افزون از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر

باب ۳ در امراض جفن و هدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم اموی پلک ست یعنی مژه **فصل ۱** در گیمنه پلک و نشانش آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست پس از زمانی زائل شود **علاج** بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون اخمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند **فصل ۲** در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تضمید صبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست و رگهای درون بینی کشادن نفع دارد **فصل ۳** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد **علاج** هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده در میان گذارند و زردهٔ بیضه در روغن گل بر پشت چشم نهند **فصل ۴** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد و جز آن افتد **علاج** در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند **فصل ۵** در شناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود **علاج** تنقیه کنند بعده مدمعات کشند و اگر نفع نشود در ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و نافع ترین چیزها پرهیز ست حتی که خنازیر و سرطان از پرهیز واقعی تحلیل میرود **فصل ۶** در عقده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید **علاج** بقیروطی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم داخلیون نهند و آنچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید **فصل ۷**

در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده در چشم خلد آنرا شعر منقلب گویند
و آنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند و آنجا را
بنوشادر بخارند و بیضهٔ مورچه و شیر انجیر و خون کنه سنگ طلا نمایند و کف دریا لعاب
اسپغول مالیدن منبت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد بسبل دبق با موهای راست
آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را بآلتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج
و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر ویست **فصل ۸** در انتثار الاهداب یعنی ریختن **علاج** اگر فساد
غذا باشد بواسطهٔ غلبهٔ سودا تنقیهٔ خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبهٔ آن موضع بود در این
عقب قرانیطس و تبهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون ورد و شنالک
کنند که شدید التقویة اند و اگر از غلبهٔ رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تخفیف کوشند
و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند **فصل ۹** در بیاض الاهداب
یعنی سپیدی مژه **علاج** بعد تنقیهٔ بلغم برگ لالهٔ دشتی بروغن زیت بمالند و در شیاف
بمیل بر مژه کشند **فصل ۱۰** در جرب الاجفان یعنی زدهای خرد با خارش
که در باطن پلک پدید آید **علاج** حسب ماده تنقیه نمایند و بر زند شیاف بنفسج کشند **فصل ۱۱**
در برد و آن رطوبتیست غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد **علاج** بقیروطی
و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند **فصل ۱۲** در صلابت جفن
و غلظت آن سختی چون در پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار میشود **علاج**
در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و با کمباب مرخیه و این
را جسا بالعین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود وسمی میشود
به یبوست العین **فصل ۱۳** در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص که کناره بشتر سطبر شود علاج در ابتدا ماء الفواکه کافیست و ساق در گلاب
خیسانیده آب او چکانیدن و شب و خرفه و برگ کاسنی بر و فن گل ضماد کردن الی
و بعد از مان و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمر لین کشند
فصل ۱۴ در قمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بود صیبان
و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که آگنده باشد قرده خوانند علاج بعد تنقیه بدن
پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود گرفتن بگیرند الا آب کبه شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل
در زیبق گذارند تا بوی سیاب در وی اثر کند پس باهستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از
سیماب با آن بماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیه قمل بکشد فصل ۱۵ در شعیره که در هیئت
بشکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند در ابتدا رادع و بعده منضج گرم و داخلیون
نهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون بر آمدن بدهند زمانی
و زرود بند نکنند و بعد آن ذرور اصفر پاشند فصل ۱۶ در توثة الاجفان و آن فزونیست بر شکل
توث اکثر در باطن پلک زیرین میشود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند فصل ۱۷ در تحجر جفن و این از برده
غلیظ تر باشد علاج تنقیه کنند و تغییر و طلی نرم نمایند و اگر تحجر شایسته دمل بود
آنرا کبد نمایند فصل ۱۸ در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشک ریشه زردهٔ بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود فصل ۱۹ در تهبج اجفان یعنی انتفاخ پلک
علاج اگر بسبب ضعیف را اشتا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت احشا
کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند فصل ۲۰ در ثولول پلک

علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر نرود و دبر چیزی

گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک پاشند تا خون

بایستد فصل ۲۱ در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک بخارد

و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند

و بشیاف نه عدسی مغسول اکتحال نمایند فصل ۲۲ در نمله پلک و آن بثور خرد سوداویست

که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مر طلا نمایند

فصل ۲۳ در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج رنگ اوا گر اغبر بود مسهل

سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد شرطها

و باشکر بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند فصل ۲۴ در سلعه پلک و آن جسمیست که

از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند فصل ۲۵ در زرقت و خضرت

جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند

و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا نمایند و اشتغال نو دهم سودان آب

وطلا کردن ازاله کبودی بنماید فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی است

علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن اول باید که قرصه را

پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف

و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود دور

تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر پزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند که تا سر شود اکنند

فصل ۲۷ در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلا بثور که در گوشه چشم

و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بر روغن گل ضماد

نمایند و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون دکحل[1] عزیزی کشند **فصل ۲۱**
در ظفره یعنی زیاده شدن گوشت گوشهٔ چشم که طرف بینی ست **علاج** بعد تنقیه جهت
افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند همچو ظفره و بعد قطع ذرور صفر
پاشند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زردهٔ بیضه بروغن گل طلا نسایند
و مراهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی **باب ۳** در امراض اذن یعنی گوش باید دانست
که وی عضوی شریف است زیرا که آلهٔ شنوائی ست و حس شنوائی بر همه حواس
فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا را در گوش در
امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل عصبهٔ
سمع را ضرر دارد **فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد گوش **علاج** اگر درد بسبب
ورم یا قرحه بود بیانش علیحده می کنم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه
در مادی و ایضاً در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد کافی ست و در مادی
بعد تنقیه نیز و اگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود
و جهیدن بر یک پای دست بر گوش ماوف نهاده سر بدان طرف نگون ساخته آب را
و دیگر اشیاء سیاله را که در آمده باشند برون می آید و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش
مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانے دراز تمام آب را نشف کند و اگر بسبب
تولد کرم در گوش بود بجارد و دغدغه کند و احیاناً آب آید **علاج** برگ شفتالو را جوشانیده
آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرند پس از صـ ف فتیله
سازند و بسریش آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه
باعث کرم بود بتدبیر قرحه کوشند **فصل ۲** در ورم گوش **علاج** بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون ثقبه است یا برون اگر درونست قصور در سمع و شدت درد و لزوم تپ
نیباشد نزدیکه دوائی مرکبست آب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر از پستان
دوشند تا در وا بستد واگر تا یستد لعاب حلبه با تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بیالایند
پخته شده واگر بیرون ثقبه است ورم بنظری آید و تپ لازم نیباشد و درد شدید نبود
و درین استعمال روادعات منهی ست و عند شدت درد پارچه در آب گرم ترکرده تکمید
توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کفته بخته بر ورم نهند
تا تحلیل ماده کند فائده آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد درون صماخ
بود یا برون سبب ثقل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ مادی نیباشد اما ثقل و تمدد لازم ویست
و روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تمام دارد در بارد فصل ۳ در قرحه گوش و
نشانش تقدم ورم است و بر آمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده
بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر در و نمایند یا بروغن گل آمیزند
و بفتیله بر وا رند واگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جند بیدستر جهت اصلاح افیون
بهم آمیخته در و رسازند یا بچیزی آمیخته بچکانند فصل ۴ در طرش و وقر و صمم نقصان
سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی مراد دیگری آید علاج حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بغاریقون نمایند اگر تنقیه
مطلوب باشد و آنچه روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا
مولودی بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره
در گوش چکانند نفع دهد فصل ۵ در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانند آن در
گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون خواهند بیاید دهن و بینی

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید چوب باریک بادیان قدر وجب گرفته بر یک طرف او پنبه ببندند و بر دغن آلوده بر اف روزند و طرف دوم را در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت در دخول حیوان صغیر را انچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند فصل ۶ در طنین و دوی آوازیکه درون گوش میشود اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند و اگر از ذکاء حس بود کله بچه هریسه خورانند فصل ۷ در انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند و هرچونکه باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در بحرانی تا که خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از لسع حیه زراقه افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند و صبر و سماق و اقاقیا و مامیثا و حنا ضماد سازند بجانب مقابل کسر تا عضو را بهیات اصلی آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه محکم ببندند و اگر درد باقی باشد بیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند فصل ۱۰ در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دوشانه و بر بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مردار سنگ در قنبیل نرم سائیده بپاشند فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را بر دغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

در ضرب الاذن یعنی کر نخستین و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ کوشند
با غذیه و ادویه مقویه و شموم **باب ۵** در امراض انف یعنی بینی بدان که در بیخ بینی دو زاده
است یکے بدماغ میرود و دیگرے بحلق **فصل ۱** در خشم یعنی بطلان شامه و سبب
اگر از بر آمدن گوشت زائده بود در مجری آنرا بواسیر الانف گویند و جدا بیاید و اگر حدوث
ورم یا وقوع سده بود از خلط از انچه لازم هر خلط ست معلوم میشود و اگر از سوء مزاج
ساذج بود نشان حار و بارد ظاهر ست و تا بر آمدن ماده ضمیر در علاج حسب سبب
تدارک نمایند و انچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج گشته علاج
پذیرد **فصل ۲** در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوی
و این سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز
بوهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضے بوها شمیده شوند و بعضے و این از دو وجه
خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بدبو نه یا بر عکس **علاج** تنقیه
دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعد و آنجا که خوشبوئی محسوس
می شود فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بدبوئے شموم میشود مشک در بینی چکانند اگر
بیماری در ابتدا بود و بعد از مان در اول مشک و در ثانی جند **فصل ۳** در بواسیر الانف
یعنی گوشت زائده که در بینی بر آید **علاج** رگ زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس از آن
زنگار و اشنان قصارین مرهم سه برابر در هم ساخته و فتیله بدان آلوده بر آن گذارند
تا بر دارید و اگر سود نه دهد قطع نمایند با آهن یا بریشته موئین گره دار که از بینی فرو
حلق در مے آرند و آنرا میکشند تا فرود آید زند و ده شود بعد مرهم اسفیداج
استعمال نمایند **فصل ۴** در بثور الانف **علاج** تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

داشته باشد بموم روغن نرم سازند واگر تحلیل نیابد بشر طازنند وبمرهم اکال بزدایند پس بمراهم سپیده مندمل گردانند فصل ۵ در قروح الانف علاج ریش بینی اگر تر بود رگ زنند ومسهل دهند پس مردار سنگ بروغن گل بمالند واگر خشک بود موم روغن مالیدن کافیست فصل ۶ در رعاف یعنی برآمدن خون از بینی علاج بازو وران وانثیین واذنین وثدیین بستن وپس سر حجامت کردن وهمچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید وبر سپرز اگر از چپ آید وسرگین تازه خر افشرده دوسه قطره چکانند وخانهٔ عنکبوت در سیاهی تر کرده وبغبار الرحی آلوده در بینی درآوردن وسریش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن حبس خون نماید واگر خون غالب بود رگ زنند وحسب حال خون برآرند اندک یا یک دفعه وبه تغلیظ خون کوشند شربت عناب وامثال آن وعدس وبرنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است فائده اگر رعاف در تپ یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانیست یا نه اگر بحرانی باشد زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی باشد واگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد انتباه هرگاه در امراض دماغی تر عطس حاجت شود بآلتی که باین کار مخصوص است درون بیخ بینی بخراشد واگر کندس وموبزج وفرفیون کوفته وبزهرهٔ گاو سرشته فتیله سازند ودر بینی درآرند خون روان کند فصل ۷ در بخر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج اگر سبب وی بثره یا قرح بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت واگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی دهد واگر از تعفن خلط معده بود که بخار از آن بانف آید تباهی معده شاهد بود تدبیر وی تنقیهٔ دماغ ومعده بود وسکنجبین در غرغره بخردل غرغره کردن

وچیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ٨** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر
خوف ورم بود رگ زنند وحیله باصلاح هیات انف کوشند بنوعی که مانع تنفس نشود یعنی
انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم سهل آید وبعد اصلاح صورت او بدست صبر ومغاث
واقاقیا ومر باریک ساخته وآب لسان الحمل سرشته وبر کاغذ نهاده بالای بینی
چسپانند **فصل ٩** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن **علاج** روغن گل خوشبوی
در بینی کشند وآب شیرین نیمگرم بر سر ریزند وروغن نیمگرم در گوش چکانند ودست و
پای وچشم وگوش وکام بمالند واگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند وآب چکیده او
در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست وافراط باعث آفت
فصل ١٠ در جفاف الانف **علاج** خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند
واگر از یبوست بود مرطبات ودر کشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد واگر سبب
خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان وجز آن **فصل ١١** در حکة الانف
یعنی خارش بینی **علاج** اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد باشد تعدیل
مزاج دماغ کنند واطریفل دهند واگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن
مرض مترتب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از خارج
در بینی درآید وبند شود روغن چکانند وبمالند وعطسه آورند تا بیرون افتد وبسیار
باشد که از راه حلق برآید بی تصدیع **باب ٦** در امراض لسان ودهان **فصل ١**
در ورم لسان یعنی آماس زبان **علاج** حسب سبب تنقیه نمایند وبعده غرغره
فرمایند ودر دموی وصفراوی تا که سه روز نگذشته بشیره کاهو وکاسنی
وخرفه وعنب الثعلب وبعد سه روز آب کرنب وعنب الثعلب ولعاب

تخم کتان ہم آمیختہ ودر انحطاط طبیخ بابونہ واکلیل الملک وبنفشہ ومغز خیار شنبر آمیختہ ودر
ابتدا بعسل تنہا یا صعتر وایارج آمیختہ ودر سوداوی طبیخ انجیر وحلبہ وروغن بنفشہ
ومغز فلوس آمیختہ ودر سوداوی کاسنے وکشنیز اکثر در دہن دارند تا سرطان نگردد
از استعمال ادویہ حارہ وغرغرہ کہ در بلغمی وسوداویست مفید بوقتے از ابتدا وانتہا
وانحطاط فیست بخلاف غرغرہ ورم گرم واگر سبب ورم شرب سم بود علاج سم نمایند

فصل ۲ در ثقل اللسان یعنے زبان گرانے کند وادائے حروف چنانچہ باید
بظہور نیاید واگر سبب قوی بود واصلا بر تلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و
تدارک آن فرمایند وآنجا کہ استرخا بود بنگرند کہ قوت حواس وفساد در دماغ ہست یا نہ اگر باشد
تنقیہ دماغ باید کرد وبعدہ بوج وجزآن زبان را مالند واگر نباشد آنچہ درباب فالج
ذکر یافت بعمل نمایند وآنچہ از گسستن عصب عقب تشنج استفراغے افتد علاج نپذیرد
وآنکہ عقب سرسام افتد ومزمن شود بدستور ما قبل از زمان ملح اندرانی ونوشادر
مالیدن تا لعاب آرد شفا می بخشد ومجبہ ناری زیر زنخ نہادن در استرخائی نفع تمام دارد

فصل ۳ در عظم اللسان یعنے بزرگی زبان واین را دلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت
عظم از دہن بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند وترشیہا بمالند تا لعاب آرد واگر بلغمی
بود بعد تنقیہ بلغم نمک وسرکہ مالند فصل ۴ در استرخاء اللسان وعلاج وی ثقل گذشتہ

فصل ۵ در تشقق اللسان یعنے کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبہ خشکی دماغ باشد
مرطبات دہند وقیروطی وروغن بنفشہ بمالند وتعدیل دماغ کوشند وکف چنار کہ بریدہ
بہم سے مالند بر سے آید مالیدن نفع تمام دارد واگر از بخار معدہ باشد فساد معدہ
گواہی دہد وآثار یبوست دماغ وبیخوابی بود تدبیر وے تنقیہ معدہ است

وسپستان در دهن داشتن وآنچه دریبی ست بکار بستن **فصل ٦** در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان **علاج** اگر از گرمی وخشکی بود مرطبات دهند وبمالند ولعاب بهدانه
بآب نیلوفر وشکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد واگر خلط لزج بر سطح زبان گراید و
خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زود دور شود واین قسم
فی الحقیقة یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست ولزوجت آب دهن خاصه آنیست و
همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میگردد **فصل ٧** در حرقة اللسان یعنی
سوزش زبان **علاج** در تبرید کوشند واگر مادی بود مسهل دهند وکافور ریاحی الیدن اثر
تمام دارد واز العبة تبرده هرچه در دهن گیرند زود تجدید نکنند وبدان ملازم باشند **فصل ٨**
در حکة اللسان یعنی خارش زبان **علاج** بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم وبعده نبیذ شکر
آمیخته وبعده بسرکه وروغن گل وبدانند که هلیله زرد خاییدن وبر زبان مالیدن در استفراغ
ماده گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ٩** در ضفدع اللسان یعنی افزونی سخت غده
مانند که زیر زبان پیدا شود واین از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد ریختن در اینجا اجزای
لطیف او بتحلیل رود **علاج** بعد تنقیه نوشادر وزاج سوخته وزنگار ومر با سرکه
آمیخته بمالند واگر دفع نشود دستکاری نمایند وهنگام قطع احتیاط نمایند تا آن
دو شریان که زیر زبانست بریده نشود **فائده** گاه باشد که ماده ضفدع نیابت
متحجر شود وچون پوست بالا بشکافند مشابه پاره سنگ برآید ودفع گردد وگاه باشد که
فزونی نرم زیر زبان پدید آید وچون بشکافند رطوبت غلیظ برآید وباز جمع آید تدبیر
آنست که بشگافند وپوست آنرا بمقراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیبی
نرسد **فصل ١٠** در فساد ذوق ودوسه آنست که طعمی نا طبعی بهم آید در ذائقه

وقت تناول یا بدون آن وسبب این غلبهٔ خلطی از اخلاط ست وطعم بران دال علاج
تنقیهٔ خلط غالب نمایند بفصد یا باسهال وبعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ١١** در بطلان
ذوق یعنی ہیچ مزه محسوس نشود وگاه باشد که حس لمس نیز باطل شود واز حرارت وبرودت
زبان منفعل نگردد وسبب این علت نفوذ مادهٔ رطب ست در جرم عصب علاج بعد
نضج وتنقیهٔ دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا وموبزج وخردل اگر حرارت نباشد
والا گل سرخ وسماق بجوشانند ودر طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند وتغرغر کنند **فصل ١٢**
در تقشر زبان ودہان یعنی پوستہاے باریک جدا شود از دہن وزبان چون نخبه
بیشتر جدا میگردد علاج بعد فصد واسہال صفرا آس وگل سرخ وگلنار
در سرکه بجوشانند ومضمضه کنند **فصل ١٣** در بثور الفم یعنی دانہاے خرد که
در دہن بر آید علاج رگ زنند ومسہل دہند وسرکه که در وی کشنیز وعدس وبرگ
عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند **فصل ١٤** در قلاع یعنی جراحت وریش
دہن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی
غرغره کنند بدانچه در بثور گفتیم وطباشیر وگلنار وکافور باریک ساخته ذرور سازند
وآنجا که قرحه بغایت بد بود بسرکه ونمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود واگر از لذع
سرکه تبرسند زعفران بجاے سرکه آمیزند واگر از بلغمی بود مامیران وہلیله وعاقرقرحا
در سرکه جوشانند ومضمضه کنند واگر سوداوی بود برگ حنا بخایند ومغز ساق گاو
بمالند وگاہے جہت تقویت محل مازو وکشنیز وپوست انار در سرکه بجوشانند ومضمضه
کنند فائده شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر
تمام دارد وبدستور گاوزبان سوخته پاشیدن **فصل ١٥** در اکلة الفم وآن قلاع خبیثه

است کہ زود پراگندہ شود علاج انچہ در قلاع گفتیم از تنقیہ وزدائیدن رطوبت فاسد
بعمل آرند وبعد باز ایستادن قرحہ از انتشار فلدفیون بگذارند یا سورنجان تا پاک کند وہرگاہ
ازین ادویہ حرقت شود بالعبہ مضمضہ نمایند ویا بشیر تازہ شکر آمیختہ فصل ۱۶ در کثرت
سیلان لعاب از دہن خواہ در بیداری بود خواہ در خواب یا از حرارت ورطوبت معدہ بود
یا از برودت ورطوبت معدہ بود وانچہ از حرارتست در خلو معدہ زیادہ شود وانچہ از برودت
است در پری معدہ وایضاً ضعف ہضم وترشی دہن ولزوجت لعاب گواہی دہد علاج
تنقیہ معدہ نمایند از خلط موجب ودر حار کاسنی تازہ با قدرے نمک نیمکوب بخایند وآب
او بلع نمایند ودر بارد کندر ومصطگی مضغ فرمایند فصل ۱۷ در بخر الفم یعنی بدبوے دہن
علاج اگر سبب در اجزای دہن باشد تنظیف او نمایند واگر از دماغ ہے آید یا از
معدہ تنقیہ دماغ ومعدہ نمایند وحب المسک پیوستہ در دہن دارند وبر مسواک کردن
ملازم باشند وتمضمض بروغن گل یا گنجہ گاہ گاہے صبحگاہے در ازالہ بخر عجیب قوی
مجربست فصل ۱۸ در ورم اللثہ یعنی آماس کام واین یا از خون افتد یا از بلغم
خونی سرخ وبا درد باشد وبلغمی سفید وبے درد علاج حسب مادہ تنقیہ فرمایند
وغراغر کہ در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب ۷ در امراض شفت یعنی
لب فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب واین غیر برص ست علاج
تنقیہ بلغم نمایند واغذیہ غلیظ بگذارند در روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند فصل ۲
در تشقق وتقشر وجفاف کہ بر لب افتد ومعنے این الفاظ در باب امراض دہن گذشت
علاج انچہ در باب امراض دہن گفتہ ایم بعمل بندند ومحل تشقق از ہوا
محفوظ دارند ومازو واسفیداج ونشاستہ وکثیرا کوفتہ وبیختہ در بیہ اکیان

رشته ضماد نمایند که مجربست هر دو آنکه بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ
بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب **علاج** اگر سببش در آمدن
خون بود در رگهای لب و مستحیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح
مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از
مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و مقدمه قی بود بقی دفع شود و آنچه از دماغ
بود مقدمه لقوه و صرع باشد تدبیری پرهیز است و بمنع حدوث امراض شروع به
کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب **علاج**
آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس
افتد تدارک پذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست
بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی فزونی که در لب زیرین
پدید آید **علاج** تنقیه خون سودا نمایند و براهم اصلاح فرمایند **فصل ۶**
در ورم الشفه یعنی آماس لب **علاج** حسب اخلاط تنقیه نمایند و اضمده مناسبه
بکار برند و حضض با شیره عنب الثعلب طلا کردن اثر تام دارد خصوصا در حار
اما در بارد **فصل ۷** در بثور لب و علاجش نیز تنقیه است **فصل ۸** در قروح
لب **علاج** براهم پردازند **فصل ۹** در اکله لب **علاج** آنچه در اکلة الفم گذشت
بکار برند **فائده** هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب**
در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع الاسنان یعنی
درد دندان آنچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی
بود بآب گرم رسیدن البته بایستد **علاج** اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرکه

با گلاب و در بارد طبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و در مادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل و آنچه در پری معده بیفزاید از فساد ماده معده بود تنقیه معده و تجوید هضم فرمایند و کشنیز در طعام بیشتر دارند و قی نافع ست درین قسم آنچه منتقل بود از بادها باشد تنقیه باد نمودن و طبیخ بادیان و افیون و زیره تمضمض کردن بهم گرم شود و دیدن قایحه از تولد کرم باشد تقدم تقلب گواهی دهد تخم کتان و بزر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش سوزند و بواسطه نی دود آن بدندان رسانند فائده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن فوراً دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و کمید کلیه در بارد و کذلک میل زر یا آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ کرباید کرد آنچه شده و باحتیاط کنند تا داغ بدیگر مواضع نرسد و آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند و اگر بیشتر بود بجز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند پس برکنند تا بچشم ضرر نرسد هر دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قنار کندر باریک ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن دندان سببش اگر تناول چیزی زمخت یا بسیار ترش بود **علاج** در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه با تخم او و کباب گرم و یا نان گرم بدندان گرفتن ست و در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز هندی خائیدن و آنچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد علاجش تنقیه بلغم است خاصه بقی زیرا که چون وجع ندارد و کثرت ریزش ماده متصور نیست در برآمدن ماده از معده بقی و اسهال ست **فصل ۳** در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان و مراد آنست که دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر مضغ اشیا قادر نبود **علاج** تنقیه و تعدیل کوشند و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و در روغن گل و کافور تمضمض در حار نفع

بسیار دارد و این نیز قسمے از ضرس ست و تدبیر او تدبیر اوست فصل ۴ در تاکل و تفتت و تثقب اسنان یعنی خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیه دماغ کنند و مضمضه بمازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه از فنای رطوبت اصلی باشد هزال دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال نپذیرد اما جهت بطو اثر ذبول ترطیب باید کرد

فصل ۵ در حفر یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان شکون شود و زرد و ده نگردد این را قلع نیز نامند علاج تنقیه ماده غالبه نمایند پس به آلت آهنی آن را بزدایند و بعده سنون نمک و زبد البحر و بیخ سوخته نمایند تا لعبه را دور کند و دیگر شکون شدن ندهد

فصل ۶ در تغیر رنگ دندان صفرت و سیاهی و بادنجانی نشان سوداء و خضرة نشان بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سوداویه کبره روغن گل و در بیاض روغن مصطگی باید مالید فصل ۷ در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان علاج آنچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت مزاحم او نشود اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد لثه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنون مقوی نافع ست و هرگاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آن را از بیخ سست کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بیازند پس برگ انجیر باریک کوفته با شیر انجیر خام بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد فصل ۸ در تزاید السن یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر غلبه خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این با درد سے باشد و اگر بلغمے بود بے درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتے حقیقة نباشد بلکه دندانے صلب بود

چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع آنست بآلت مخصوص این کار
فصل ۹ در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت باز نمیتوانند نمود بیار
در برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا **علاج** تنقیه بدن و دماغ کنند و از
چیز ترش و شور پرهیز نمود بسر که در وی بیخ کماهی مطبوخ بود مضمضه نماید **فصل ۱۰**
در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان در خواب **علاج** اگر امتلا
بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا تعدیل کافیست **فائده**
در بیان تدبیر که دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بالند و
مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محل ماده
نکوفت و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیم گرم بمالند و بانگشت آلوده
بر بن دندان مالند و روی که در رویدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه
یعنی آماس گوشت بن دندان **علاج** حب ماده تنقیه نمایند و مضمضه فرمایند **فصل ۱۲**
در لثه دامیه یعنی برآمدن خون از لثه **علاج** اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو
و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و به بردات مضمضه نمایند
فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد چهل
روز ناصور نامند **علاج** آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند بمیل
باریک **فصل ۱۴** در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان
باعث تحریک دندان میشود **علاج** گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم
خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک نموده بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت
زائد که بر لثه برآید و بیشتر در ضرس آخرین افتد و بعد ورم **علاج** مرو زاج سبز هر یک باریک سائیده

برگوشت زائد گذارند تا بزواید **باب ۹** در امراض حلق و لهات و مری و قصبهٔ ریه حلق مشهورست لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجرای آب و طعام و قصبهٔ ریه مجرای نفس

فصل ۱ در ورم اللهات یعنی آماس ملازه **علاج** حسب ماده تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصارهٔ عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی بمری و سکنجبین خردل آمیخته و در سوداوی بمغز فلوس در شیرهٔ خیارزه حل نموده

فصل ۲ در استرخاء اللهات یعنی ملازه سست شود و فرو آید و این را سقوط اللهات نیز گویند **علاج** اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته و نوشادر با یک سائیده بکفچه میل نهاده ملازه را بردارند و بر تارک سر سریش بگداخته در سنبل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضهٔ مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازو بسرکه سائیده بر تارک طفل نهادن مثل ملازه افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته و با سرکه سرشته و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه با آهن خواه بدواء استیصال نباید کرد که ابطال بعض مخارج حروف مینماید از بیخ بریدن ملازه

فصل ۳ در خناق یعنی در تنفس و در فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق **علاج** در دموی و صفراوی فصد رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست و باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر امتلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود و پس از تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربهٔ مطفیه باید خورانید و بر اینها اقتصار باید و در زید اگر سرفه نبود مضمضات بکار توان بست شربتها و غرغره دهر گاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و ضمع محاجم و ارسال علق بر آن سود دارد تا ماده از نفس عضو بر آید و در دموی بهمت
ساقین مفید است و چون سه روز از امراض گذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده و شیاف
نموده غرغره نمایند که نافع است و هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بر اسرار مرض
آ ضرورت نه بیند بفصد مبادرت کند و هرگاه ماده خناق پخته شود و خود نشگافد از بوره
و حلتیت و خرخطالیت که در شیر تازه و در فضای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشگافد
و بعد شگافتن شیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام حریره
که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند. فائده. در ذبحه
دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد نفت و قنطوریون و خردل با آب
سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بری و قصبه ریه نریزد و ضمع محاجم
زیر زنخ لهذا سود داده و در دملی نیز بحقنه طبع کشایند یا ادویه مشروبه و با آب ترب و سکنجبین
عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در
سوداوی رگ باسلیق زنند و شگاف فسیح نمایند و حسب حاجت خون گیرند و بانچه لائق بود
طبع ملائم کنند و شیر و مغز فلوس غرغره نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته پخته بروغن
نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند فائده نوعیست از خناق که آنرا خناق
کلبی گویند و این شدیدترین اقسام است و مریض مانند سگ دهن میگشاید و زبان
می برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه نمایند چنانچه
گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بانچه لائق بود و نوعیست از
خناق مسمی به ذبحه و اصعب ترین اقسام است و عدم قدرت بر تکلم و بلع و برآمدن آنچه نوشیده
بکشند از راه بینی خاصه علامت است و هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود است و ...

فائده آنجا که بلع متعذر بود بر مهره دوبین گردن محجمه نهاده بکنند که مری قدری میکشاید
و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت بطریقیکه در
مطولات مذکورست **فصل ۴** در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبهٔ ریه پدید
آید علامت بثور مری شدت درد است در محل مری هنگام مرور غذا خاصة که طعام
ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبهٔ ریه ازدیاد وجع است عند التکلم و خائیدن و از ورود
دخان و غبار رسیدن نه در وقت مرور غذا **علاج** فصد کنند و آب فواکه لیمون کنند و از آب پرهیز
کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور پخته خواهد شد منضج و
بعد انفجار مجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغرهٔ خناقی بشیر تکرده باشد
فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانند که بسا آبهاست که در وی دیوچهای
خرد میباشد و چون آنرا کسی بنوشد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد
یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد و بالجمله آنچه درون حلق بود منظور نشود و از غم و بیقراری
توان یافت که غیر ازین مگر وجهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر
اما آنچه در قصبه آویزد دیگر دم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجرهٔ بینی آویخته باشد بکام آید و تنگی
دماغ پیدا بود **علاج** آنرا که بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه بسر او در آنجا نماند
لهذا گفته اند که از منقاش گردن علق تحبیش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در
عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت
درون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان پر نمایند تا زلو جدا شود و گل در گردن
زیرا که مالوف او ست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و خرنوب
در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه حین جدا کردن بمعده افتد زود قی کنانند والا

مسهل دهند تا برآید **فائده** و در شرب آب احتیاط لازم است پی دیدن مبدان بالایدان نوشند **فصل ۶** در بلع الابرة یعنی فرو بردن سوزن و امثال این خطاهر است **علاج** سنگ مقناطیس سوده بیک وثیق شراب انگوری یا شابنوشند و بعد نیم ساعت مجوسه مسهل دهند و بعد خروج جهت صلاح معده مدبر یکه لایق بود و توان کرد حسب حاجت **فصل ۷** در تشبث شوک یعنی تعلق خارماهی و جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن درآن **علاج** اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند و الا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم انبه و سنگ دان و بین آهن لفینین امیزند تا برآید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود ولقمه بزرگ خورانند تا باشد که زود رود و اگر نه انجیر خشک در رشته محکم بسته و اندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند پس یکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد اگر خراش در گلو شده باشد بعد برآمدن بلعابها و حسوها اصلاح کنند **فصل ۸** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورده شود بیدرد **علاج** مقیئ ملین نمایند و طبیخ افسنتین و کندر و سنبل و بهمن و مصطگی تجرع نمایند گرم و زیر زنخ محجمه ناری نهند یا پای زرده چند و سکنجبین الفصل **فصل ۹** در استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس بیامدن است یا بعسر آمدن **علاج** انچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحد است **فصل ۱۰** در حکه المری یعنی خاریدن مری **علاج** فی نمایند و بسرکه کهنه غرغره نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند **فصل ۱۱** در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن است و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران مشهود است **علاج** بدانچه در رعشه و اختلاج گذشت تدارک کنند

وغرغره درینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش
بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند وشکم بجنبش کنند تا آب برآید وفلفل وزنجبیل در
سرکه جوشانیده صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود وشیر دهند
تا مزاجش را اصلاحیت دهد وآنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق
حیات میباشد چون سکوت را غلط محض ست همین که نفس وی نه بینند حکم موت وی کنند
وبعد بیب تدبیر نپردازند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بچاق یعنی کسیکه گلوی وی بکمند خفه
کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه
اگر ندارد رگ قیفال زنند وبحقنه نرم طبع نرم نمایند وبا بیمار اجزا دل سوده بسیار بمالند
وچون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه وآب گرم غرغره کنند واگر کف باشد
امید نبود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب تنگی
مجری بود خناق وانطباق مری گویند وگذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود
علاجش تعدیل مزاج ست حسب سبب ووضع اضمده درین مرض بین الکتفین باید کرد
که مری بطرف پشت نزدیک ست وقصبه شش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری
علاج حسب ماده تنقیه نمایند وتعدیل فرمایند باشربه موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری
ونشان ریش وی لزوم وجع است در محلش وبطعام تیز وترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود
وعدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد
وبهمین فرق میکنند در ورم وقرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد وگاه بی ورم
نیز افتد از ماده حاده **علاج** موم سپید وروغن گل بگدازند وجرعه جرعه بنوشند
بعد ازانکه دو سه روز ماء العسل با شیر وشکر نوشیده باشند وقرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

وبحة الصوت یعنی گرفتگی آواز ودر تغیر وبطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز واصلا
برنیامدن آواز **علاج** تحقیق سبب نمایند که از نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد
شربت خشخاش دهند وطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد واگر سوء مزاج بود
حسب مزاج تدارک فرمایند **فائده** کبابه خاییدن آواز درشت را صاف کند وبا قوام
وخرما وانجیر وچلغوزه ومغز بادام وشکر وماء العسل وتخم کتان هر واحد از نیها
اکلا **باب ۱۰** در امراض ریه وصدر یعنی بیماریهای شش وسینه **فصل ۱** در ربو یعنی
ضیق النفس واین را بهر نیز گویند وبعضی درین هر سه لفظ فرق کنند بالجمله جنسیت
ذی او وار حسیر البر هر چه گنند و تدارک نمایند بهتر است مثلا آنچه از بلغم بود وبرآمدن بلغم
بسرفه وخرخره سینه گواهی دهد **علاج** بعد نضج واسهال شربت زوفا بآب گرم نیم گرم
صبح وشام ووقت خفتن هر بار دو توله وگاه گاه قی لازم دارند طبیخ ترب وعسل نو
وگوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته وعند غلبه بلغم تخم کتان نیم کوفته وجوشانده
وصاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد وبا دویه گرم سبب نیز دا
که موجب ازمان مرض میشود وسینه را بروغن پیه گرده بز ودروغن تخم کتان که موم
آمیخته باشد چرب دارند وآنچه از بخار قلب بود تواتر وعظم نبض ونفس وعطش گواهی
علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ لعابات دهند وملینات نوشانند واطراف
وآنچه از گرمی ساده بود که به تشنج افتد تواتر نبض وعطش گواهی دهد وعظم نبض نباشد
تعدیل ست ببردات شربا وطلاء علی الصدر وآنچه از استرخای عضلهای سینه بود
ضعف نفس یکبا یعنی نفس مضاعف گواهی دهد تا سینه راست نکند نفس نیاید علاج
روغن نرگس بمالند وبعلاج فالج کوشند وطبیخ حلبه ودارچینی با عسل تجرع نمایند وآنچه از

ریه بود دقت آواز و تشنگی و نفع بر رطبات گواهی دهد علاجش ترطیب ست و بآب زنان مرطب
نشستن نافع تر و شیر بز نوشیدن سودمند تر و انچه از برودت شش بود تضرر از سردی
گواهی دهد و علاجش تسخین ست و انچه از باد باشد که در منافذ نفس در آید عدم گرانی در نفث
بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد ست به تنقیه و تعدیل و نشبت
و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و انچه از ورم شش و حجب و کبد و
جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور بیاید و انچه از خناق بود گذشت و انچه
از امتلای معده بود در پری معده خواهد آمد علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید
هضم و نوعیست از ینمرض که صعب ترین اقسام ست و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید
و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم
که در مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲ در سعال**
یعنی سرفه انچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست
و انچه از خون بود با عظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر
بود و المقای او به مبردات نمودن و بتقوع تلیین کردن در همه حال مفید و از انچه از ریختن ماده
رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزلات و طبیخ
کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از ریختن ماده بر شش بود
از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و بر آمدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب
زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک نوشیدنست و
رب السوس و فلفل و شکر هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و انچه از رطوبت شش و سینه بود
بلغم بسیار بسرفه بر آید و لزج باشد و سینه خرخر کند و این بیشا ایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از بحث ربو که بهر ربو طبعی گذشت بعمل آرند و آنچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار و دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب ست بشرب حسوهای مرطب و تدهین ناف و مقعد بسکه و آنچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و آنچه از حدوث ثور در ریه بود سرعت نبض و حرقت بول و نفع از برودت گواهی دهد و علاجش فصد ست و حجامت سینه و اسهال صفرا و هرچه در ثبور حلق گذشت و آنچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده و تقلیل غذاست و آنچه از ماده سودا بود بسبب حصول او در ریه چیزی سیاه و کبود در سرفه برآید و دیگر علامات سودا گواهی دهد **علاج** حریره سبوس گندم تبند یا عسل و بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسفند سازند و آنچه از وقوع آب و جز آن در حنجره افتد تا که آن جسم غریب بر نیاید سرفه نایستد و محتاج تدبیر نیست و گاه باشد که جسم ثقیل بود بر نیاید و بهلاکت کشد و در صورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند

فصل در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن تا باشد که از حنجره و قصبه ریه برآید و این اجزای دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن آنچه از اجزای دهن آید بتفل برآید و آنچه از سر آید بتنخنخ برآید و بسکی سر بعد برآمدنش و دیگر آثار گواهی دهد و آنچه از حنجره و قصبه ریه آید بتنحنح برآید و اکثر آید اما در حنجری خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبی خون کف دار بود و یا سرفه و درد باشد و آنچه از شش بود خون ناصع و کف دار و سپید رو و با سرفه باشد و آنچه از سینه آید افسرده و قلیل باشد بسرفه شدید برآید و محل جراحت درد کند و چون بر پشت خسپند درد غلبه کند و آنچه از مری معده باشد و یا از جگر یا از سپرز آید بقی برآید و وجود آفت در عضو بر تعیین عضو گواهی دهد **علاج** آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس و گل نار و مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق زلو سبب باشد تدبیرش گذشت

گذشت وآنجا که از سر آید فصد قیفال وحجامت نقره وتمضمض بالطبیخ مذکور کنند وآنجا که از
حنجره وقصبه آید بالطبیخ مذکور مضمضه کنند وقرص نفث الدم در دهن گیرند وجراحت قصبه
متعسر العلاج ست مگر آنکه در غشای درونی بود وفقط وآنجا که از شش آید فصد صافن و
باسلیق وحجامت بر ساق کنند وطبع نرم دارند وحسب حاجت در تعدیل کوشند وعند الحاجة
قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در شش نباشد وآنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند
وقرص نفث الدم نوشند اندک اندک وایضاً بر سینه طلا نمایند وجرح سینه زود به می شود
وآنجا که از مری ومعده وغیرها آید تدبیرش در محل هر یک مذکور ست **فائده** نافع ترین ادویه
در همه اقسام نفث الدم شادنه مغسول ست یک مثقال در شیره برگ خرفه یا لسان الحمل
یا آب برگ خرفه خائیدن وخوردن مجربست وهرگاه خون در شش بفسرد وسرفه
شدید بود بسرکه وگلاب تغرغر کنند واندکی بنوشند واگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند
وخاکستر چوب انجیر با آب آمیزند وبنوشانند واگر حاشا نیز آمیزند بهتر وقوی تر بود **فصل** در
نفث المدة یعنی بر آمدن ریم از دهن آنچه بسبب انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل
بود یا دبیله معده بود هر یک گفته آید وآنچه از حلق وحنجره واجزای دهن آید از خناق ودیگر اورام
این جا ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار آماس او علاجش تلطیف خلط ست بآنچه
در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند مترشح شد وموم وروغن بابونه وپیه ماکیان باهم سرشته
بر سینه ضماد نمایند وقطعاً چیزی بارد بالفعل وقابض ندهند وشرب مطبوخ زوفا وحاشا وانجیر
واصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد وبگشاید این ضابطه
یاد دارند **فائده** ماده سینه در شش در آمده از راه قصبه بر می آید ودیگر بدفع طبعی جهت
بر آمدن ماده صدر واقع نیست وهرگاه مده بشش بدر آید وفضای سینه ریخته جمع شود آنرا احتقان المدة

گویند وجدا گفته آید **فصل ۵** در رفات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس ودرد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت وخفت اعراض حسب ماده موجبه **علاج** رگ باسلیق زنند واگر امتلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند واگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال تیز رگ باید **فائده جلیله** که در اورام ریه و ذات الجنب و معالیق و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر براست بود هم از دست راست رگ زنند واگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر باین بود وقت تپ رخساره همان طرف سرخ تر شود و گرانی بطرف این لازم بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید واگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد بفصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد ها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید رادع در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و ضماد شوصه در تسکین درد اثر تمام دارد و تغذیه چیزیکه در دقبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون دیا قوزا از نهار ندهند و کذلک آب برد مگر در رفات الریه که از جنس حمرت باشد و بگی دران کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هر گاه برای تپ حاجت ببرودت دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز مجوزست زیراکه درینها جلاست نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود سخت نافع ست و هر گاه نفس بتواتر آید لعاب اسبغول رقیق یا جلاب یعنی شربت قند

هید هند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید و درد بایستد و بدانند
حال آماس در هر عضویکه افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود و ماده پخته شده
بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام این اماکن خفت اعراض ست
روز بروز و سهولیت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض ست خصوص روزیکه
پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روزیکه آن ورم
بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض ست و شدت
ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید بالجمله بعد انفجار
اگر مده خوب برآید بهتر و الا مده دهند بدانچه در نفث المده گذشت و بسیار باشد که پیش از زمان
نضج بسببے عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بگشاید و خون صرف یا با مده خام
برآید و چون چنین اتفاق افتد زود رگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و انچه بسبب نزلت
بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس
و تر بل و جهت و اقتضای اعراض حرارت اما تپ در جمله اورام احشا لازم ست لیکن حار
بشدت بباشد و در بارد بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و تعسر جذب هوا و افزودن
ضیق نفس بمرور ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج
در بلغمی اندر ابتدا تلیین طبع کنند و رادعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود انچه در سعال
بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی بلعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند
و کذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند و این کتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه
سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه و بعده سرفه بایستد و باشد که بسل انجامد عیاذا بالله منها **فصل**
در سل یعنی قرحه ریه و نشان او وجود تپ دق ست و بروز مده در سرفه و بدانند که مده با رطوبت خام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی بد میدهد
بخلاف رطوبات **علاج** هر چند که این مرض لا دواست اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن ست که
بیمار تا دیر بزید و بو علی گفته که زنی بست و سه سال با این علت بزیست و جالینوس گفته هر کرا
اول روز یافتم که خون از شش آمده علاج کردم بهتر شد بالجمله تدبیر کلی آنست که مجرد وقوع
این مرض باسلیق زنند از آن جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر با نزله بود قیفال
نیز کشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هر چه در تپ دق باید مناسب ست و بو علی انچه آزموده
گلقند ست که همان سال ساخته باشند اما بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند
بشرطیکه شکم نبارد **فصل** ۷ در اورام که در حجب و اغشیه بود و معالیق و عضلات
صدر و ما یلیها افتد و بدانند که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب
باسمی مخصوص ست چنانچه ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا
در حجابیکه حاجز ست در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند
و ذات الجنب صحیح نامند و هر چه قایم بود با غشیه مستبطنه **خانقه** نامند خانقه و اگر
در عضلاتیکه فیما بین اضلاع واقع اند باشد **ذات الجنب غیر خالص و غیر
صحیح و ذات الجنب مغالطه** گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز همین اسم
خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف ست باشد **شوصه** نامند و بعضی شوصه صحیحه
ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل ست باشد برسام نامند
و این حجاب غیر حجابی ست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز ست و جمهور این حجاب را دیافرغما
خوانند و بعضی متعرض فی المعده والکبد را دیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل بسینه است
باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء و سینه که متصل پشت ست باشد **ذات العرض** نامند

بدانکه از برابر عظام القص آنجاکه غضروف خنجری است حجابی برآمده است و دوشق شده یکی بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا طفقی الترقوتین رسیده و در انجا بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشا ضرور نمود فائده شیخ بو علی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا بعضی از برسام آنرا امتیاز نمیسازند. فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق منهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این اورام نضج شود و ظهور نضج از اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم ست بزودی در آن کوشند که ماده بنفث پاک شود قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و سکنجبین با عسل دادن و خوابانیدن بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث الملاقات الریه تملک الجنب و نشفها منها لاستقصار فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در غشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق منهما از خفت که لازمه ریح است عدم لزوم حمی در ریحی و جز آن ظاهر است و تصفیه خلط کافی باشد که بمسهل و فصد حاجت

آید و نیز فصد اسیلم از دست محاذی اسرع الظهور ست **فصل ۸** در احتقان مدۀ
یعنے بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آ
منفجر شود و ریم در فضای که خارج از شش ست گرد آید و بسبب کثافت در شش نه ر
ورنه بجانب بول و براز برآید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظه
مستحیل شدن بمده و مده نه برآمدن و تپ لازم بودن **علاج** طبیخ انجیر و زوفا و بیه
و اصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا
رقیق شود پس هرچه نفث را بآسانی برآرد دهند و مدرات نیز مفید داده باشند تا ش
از راه بول برآید و یا از راه براز پس هرگاه در بول برون کند هرچه مثانه و گرده را شوید
و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود گا
مدر و گاهے ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنے افسرده شدن و گرفت
شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه
پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر
علاج روغنهای گرم بمالند و چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لاز
و حلبت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حشوهای مناسبه و ماء العسل فذاما
انتبا ه بدانکه شراب افیون و دخان اسرب که وقت گداختن او میشود نیز جمود الصد
و تدبیر وی استعمال متضاد ست و تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن زعفران نیز
سخت نافع و روغن قسط در اسرب بس مفید بالجمله وقت تذویب اسرب و دراز و صوا
محترز دارند **باب ۱۱** در امراض قلب یعنے دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب آنکه گرم
است تعدیل کافیست و اگر با ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب
آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هرچه مقوی دل باشد غافل نباشد و آنجا
که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تهمل در علاج نکنند که بعد از زمان مشکل میگردد **فصل ۱۲**
در خفقان یعنی طپش دل و وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب آن
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش و حجب یا در
تن و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و آنچه از لسع و لدغ افتد از ین قبیل است **علاج** در
مشارکی اصلاح عضو ماؤف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بنا بآنچه در کلیات گذشت و آنچه از ذکاء حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای
معتاد و غیر معتاد شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند **فائده** کسی را که خفقان گرم بود در
شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بمزاجها در غشی بیاید
و تعلیق سنگ یشب بر فم معده بالخاصیة نفع دارد **فصل ۱۳** اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه
اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هرچه که بود ضعف
می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هر کدام که مفرط باشد
و اسباب اختناق امتلای مفرط است خاصةً از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متکون
گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که بدل آید
یا در رگهای او وی باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم اذنی القلب مفصل بیاید **علاج**
در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شماً و جوراً

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل واگر از برودت بود چون مشک واشباه
آن بویانند وکذلک در چکانیدن وضماد کردن رعایت مزاج نمایند ومحروری را گلاب وآب
سرد بر روی وسینه زدن در انتباه اسرع ست اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا برآمدن
خون مفرط وجز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب وآب سرد بر روی وسینه وی نزنند و
درینجا بوی کباب خصوص از مرغ وبوی نان گرم ووجود ربالحم یا قدری شراب وتمهین فم
معده بروغن گرم کافیست ودر کثرت عرق اطراف بگلاب وآب سرد مالیدن نافع ست
بشرطیکه سبب کثرت انفتاح مسام باشد بواسطهٔ حرارت وهر چون که باشد جهت قبض
عرق برگ مورد خشک کوفته وبیخته بر بدن مالیدن ومازو وجز آن قابضات همین اثر دارد
ودر وجع بهر تسکین او فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد ودر آنجا که حالت غشی غثیان یا فواق
بوده باشد قی کنانند وبا بندکه قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق قی شاید که
مضرت ودر لسعی ولدغی تریاق دفاذ زهر بدهند ودر آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر
قطعا نشمانند ودر امراض رحم گفته آید که اشیای بدبو شمیدن وچیزهای خوشبو در رحم مالیدن
علاج اینست ومالیدن اطراف در همه اقسام مفید ومفیق انتباه این همه تدبیر وقت
بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک کنند مثلا در سوء مزاجی تعدیل
ودر امتلائی تنقیه ودر استفراغی احتباس وآنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماؤف کوشند
فائده زردی رنگ وبرد اطراف وضعف نبض لازمهٔ غشی ست واگر قوی بود چشم نیز باز
نشود وهر چونکه باشد مغشی علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت وفرق بینها ظاهر ست که
لوازم غشی ست در سکته نباشد واز سبات نیز بهمین وجه تمیز دارد وغشی که از قوت حس دل
افتد باندک سبب پدید آید وخفیف باشد وزود زائل گردد **بیان** ادویه که بدل مشموم

زیرا انچه قریب باعتدال ست یاقوت ست و فیروزه و زر و نقره و گاوزبان وانچه گرم ست
درونج ست و جدوار و مشک و عنبر و زر بناد و ابریشم و زعفران و بهمنین و قرنفل و هیل خام
و بادرنجبویه و تخم اودوشا هسفرم و تخم اودوقتا قله و کبابه و پوست ترنج و ساذج هندی
و راسن و انچه سرد ست مروارید ست و کهربا و فلسید و کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم
و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر رطب و یابس از ین
ادویه حار و بارد و هر چه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه در تبرید دل
اگرچه حرارت قوی بود منع از انست که قرص کافور بے زعفران در حرارت
دل تجویز کرده اند باآنکه تبدرق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت زعفران قوت ادویه سرد
زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید و بر مروت ادویه
باصلاح جوهر دل فصل سیم در ورم اذنی القلب یعنے آماس دو گوش دل و پوشیده
نیست که بر سر دل دو اقرونی ست که نسیم از ان درمے آید و اینها را اذنی القلب نامند
هرگاه روح با طالت امراض تحلیل میابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو عضو
نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
در دل بود یا در غلاف یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود
نیز مهلک ست لیکن انچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید و الا روز بروز لاغری مے افزاید تا که بهلاکت مے انجامد و نشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک فم معده و در اکثر حالتے شبیه بغشی پیدا شدن و دل منبسط
ناگشتن و چشمها متهیج و روے بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه و اکلیل و پرسیاوشان
و سبوس گندم بر سینه و فم معده ریزند و کذلک ادویه محلله ضماد نمایند و بالجمله
سے سل بابونه و اکلیل و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب و ضماد زعفران ضماد نمایند و ... [illegible]

تقویت قلب کوشند وبدانکه ورم سرد کہ در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوشت

دل افتد قلیل الشده است و غشی وی بسیار نیز فصل ۵ در علت دخانیه و این آنست کہ در بابد

بیمار و گویند دود داخل بر سرے آید بسیار دہان بسیار شود و غشی آرد و سوزش فار علاج در بر طبیب

و تنقیه سودا کوشند فصل ۶ در ضغطة القلب یعنے فسردہ شدن دل و عند

حصول این حالت غشی میشود و لعاب از دہن میرود و باز اندک مدت افاقت رو میدہد

علاج در تعدیل جگر کوشند و مسہل سودا دہند و مفرحات دل و دماغ را تقویت نمایند

و تریاق کبیر با کثیر النفع افتد فصل ۷ در تقشیر القلب و وی آنست کہ بیمار مریض کردش

میخراشد و از شدت الم بیہوش افتد باز فوراً بہوش آید و وقت بیہوشے تشنج در روے

افتد جبت صدد عرق بسیار می آید بہر ضعف اسکہ علاج تحقیق سبب نمایند کہ

مادہ از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب مادہ تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند و تنقیه صفرا

در صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام سے آرد فصل ۸ در قذف القلب

و وے آنست کہ پندارد گویا دل بیرون مے آید و این آزار دہ خونی افتد یا صفراوی

و تغیر لون روے حسب مادہ درین وقت لازم است علاج باسلیق آن

بکشایند و مسہل صفراوی و گلاب و عرق بید مشک و شربت صندل مدا دست

کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دہند فصل ۹ در جذب القلب و وے آنست

کہ پندارد دل فرو کشیدہ میشود و سبب این حصول خلط است در معالیق جگر و گاہے

باشد کہ باینحالت الم ضعیف و حالتے شبیہ غشی نیز افتد علاج حسب الخلط تنقیه کنند و تلون

وجہ مریض در آنوقت بر خلط دلالت کند فصل ۱۰ در احتواء الرطوبة علی القلب و وی آنست

کہ پندارد کہ دل در آب افتادہ است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قد ما از انواع خفقان

ردہ اند و سبب این مادہ رطوبت ست کہ زیر غشا کہ بر دل محیط ست بند شود علاج
رجات دہند و گل سرخ و سنبل و زعفران را با آب بادرنجبویہ بر سینہ ضماد نمایند و ریاضت
بایند و بہترین تدبیر جہت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست فائدہ گاہ باشد کہ رطوبت
ل و از حرارت نامعتدلہ خشک شدہ بچسپد و نشان وے آنست کہ دل منبسط نشود و نفس
نالف گردد و قوت ساقط و غضب ظہور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات
ست بر سینہ تا از الیبس کند پس باستفراغ کوشیدن و در جملہ تقویت قلب بنظر داشتن و تدبیر تام
ر دل شریف ترین اعضا ست در علاج او مہلت روا نباید داشت باب ١١ در امراض
ری یعنے بیماریہای کہ بہ پستان تعلق دارد بدانکہ پستان را حکیم مطلق خاصیتے دادہ کہ چون
ون دران آید سپید شود چنانچہ در خصیتین منی شود فصل ١ در قلۃ اللبن یعنے
لی شیر و آنرا شش سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ خون ست یا علامات
رض و دوم کثرت خون زیرا کہ چون وی بیشتر آید ہاضمہ ثدی را عاجز و از ہضم رد نماید سوم
فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این سوء مزاج ظاہر ست علاج در کمی خون
آنچہ خون را بیفزاید چون شیر و زردہ بیضہ و گوشتہا و جز آن حسب تقاضائے حال
بر نہند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستوریکہ معلوم ست
و بدانند کہ رقت و صفرت و حرقت شیر از صفرا ست و شدت بیاض و مائیت قوام و
عفونت آواز بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا
و آنجا کہ بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد فائدہ ہر چہ فربہ و منی ست شیر نیز بیفزاید
و شیر حیوانات نوشیدن آنجا کہ سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب
ست فصل ٢ در کثرت در رو لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

بتجفیف کوشند و مداومت جبن سوده دارد واین دوا نافع است لک و مرداسنگ هر دو برابر
بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسبغول کوفته همین عمل کند اما در
برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند فصل ۳ در اورام و تمدد پستان
علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در مثانهٔ حیوان کرده تکمید کنند و عنب الثعلب کوفته
ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن بگوییم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته
ضماد نمایند و بر بندند یا بابونه کوفته با آب بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام ملحوظ
مرعی دارند فصل ۴ در تجبن اللبن و رشدی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون
شیر در پستان بند و ورم آرد در اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ
سازد و از تحلیل لطیف یا برودت مفرط که شیر را بیفزاید یا نابر آمدن شیر که بسبب دیر
غلیظ شود علاج حسب سبب تدارک نمایند چنانکه در ورم گذشت و در آنجا که نابر آمدن
شیر سبب بود خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم
ریختن است و مکیدن باهستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون در
دلیل و طعم شیر بیان گواهی دهد تدبیر پرانیدن کنند و تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم او و بابونه
جمله برابر کوفته بیخته با آب چقندر یا با آب خالص سرشته در روز دو سه بار این ضماد تجدید نمایند
و بعد پختن اگر بدوای منفجر نشگافد فبها و الا باهن بشگافند و ضمانه گاه باشد که شق خفیف
کنند و بموضع ریم نرسد خون صرف برآید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت جراح
حاذق تر سد و شق را عمیق کند تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان رفته
است بکنند که علاج ریشهای نازک یکسانست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها
استعمال نمایند فصل ۵ در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج جوماش بکوبند

وآب برگ بید وبسر شند وضماد سازند در ابتدا وبعده انچه مناسب باشد واگر ورم آورده باشد
بعلاج آن کوشند فائده در تدبیر یکه پستان را از بزرگ شدن نگه دارد شب یمانی سوده بروغن
زیت در هاون سرب بسایند وهمیشه طلا نمایند وهرچه در تعظیم الاثیین باید تدبیر آن
باب ۱۳ در امراض معده فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت وبرودت
ظاهرست وهمچنان آثار ساذج ومادی با هر دو لازمه حار ساذج ست که غذاء لطیف و
قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد وکثیر که درین چنین ماده خوب
میگوارد وبدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود وخاصه آنست که از آب گرم نوشیدن
ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل
شود علاج در ساذج تعدیل ودر مادی تنقیه نمایند حسب ماده وحاجت وبدانند که قی
در اخراج ماده معده اثر تمام دارد واگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد تنقیه
آن عضو لازم شناسند وبیشتر از دماغ وجگر وسپرز ماده بر معده میریزد و نزله دماغ وسوء مزاج
جگر یا سپرز گواهی دهاد آن وفصد قیفال در دماغی وباسلیق ایمن یا از اسیلم آن در جگری
ثمرمند ست وکذلک از ایسر در طحال فائده بسیار باشد که معده پاک وقوی بود ولیکن
در حال گرسنگی ضعیف شود وقبول مواد نماید واین بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع
دنا یافتن غذا مضطر وقریب بغشی شوند تدبیر ایشان صباح لقمه ترش خورانیدن ست
معده را خالی ناگذاشتن ست ودر سوء مزاج مادی خاصه که ماده در جرم طبقات
معده نافذ شده باشد بهترین منقیات ایارج فیقرا ست خصوص با شراب افسنتین یا بالیله
برد ماده از عمق معده مستفرغ میسازند فصل ۲ در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود
گذشت واگر ورم یا قروح بود علیحده می آید واگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر و نفخ شکم بود

بعد استقرار غذا در قعر معده درد بجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج گلیک کنند و خیر بادر
گلاب بجوشانند و بنوشانند و بود ینه خائیدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد
غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و محجمه ناری بر معده نهادن
فوراً اثر رسید به فائده سکنجبین با آب بگلاب آمیخته و اکثر اثر تمام رسید بها و جاع معده را از هر
سبب که باشد و بدانستن که بسیار باشد که ماده درد بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خشک
داده شود و بنا بر منع تحلیل سکونی در آن دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد
که ماده درد حار بود چیزی گرم خورده شود بنا به تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود
که ماده بارد بود و این هر دو مغالطات آخر ضرر رسید به پس واجب است که آثار دیگر تحقیق نمایند
و با چنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکمیت یا کیفیت
لا ذعه علاجش با ستخراج آنست لیکن پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا
کنند و در آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح الکیفیة دهند و اگر ضعیف معده بوده باشد علامه
غلبه درد دست بعد غذا خوردن ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نشادا
نافع ست و اگر موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین
قرص افیون و اگر قوت حس معده بود علامت ا ظهور درد دست بهر اندک سببی چون تناول طعام
و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذلک در فعل معده قصور
نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند و شرب آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعیت از
درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ نابه کند
شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولد بادها ان دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد
سوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از آنچه باید به کیفیتی حادکیفیت شده

نشان ریحی خفت ازآروغ ست وازدیگرآثار مزاج بودن ونشان صفرا وسودا مکررگذشت د
سوزش سرمعده درسوداوی می باشد علاج دریحی تنقیه وتقویت نمایند ودرصفراوی
تعدیل وتنقیه وفصد اسیلم ازدست راست ودرسوداوی اگرکثرت ماده بود تنقیه وفصد
اسیلم ازچپ کنند واگرذکای حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند فصل ۳ درضعف الهضم
وسوءالهضم وتخمه واسباب هرسه واحدست لیکن اگرسبب ضعیف ست ضعف هضم آرد
واگرقویست تخمه واگرمتوسط ست سوءهضم یعنے فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست
که غذا تا دیر درمعده باند پس منحدرشود بر سبیل عادت هضم یافته ونشان سوءهضم
آنست که غذا هضم تام نیابد وبافساد بود وتخمه آنست که اصلا هضم در غذا تصرف
نکرده باشد وهمچنان برآید بقی یا اسهال علاج حسب سبب تدارک کنند فائده هرگاه
ماندن طعام درشکم کمترازدوازده ساعت باشد یافزون ترازبیست ودوساعت تندرستی
نباشد وبدانند که سکنجبین سفرجلی که بمقداری زنجبیل سوده دروے آمیزند همه علتهاے
معده را اگربسیارگرم نباشد نفع میدهد دریک من سکنجبین یک اوقیه زنجبیل میکنند حسب
حاجت میدهند فصل ۴ درهیضه واین مرضیست که مواد فاسد غیر منهضم ازبدن معده
آید وباسهال وقی برآید بشدت تمام وباشد که قی نیاید وتنها ماده باسهال مفرط گراید
لیکن ازغثیان خالی نباشد واگرچه این مرض حادست وخطردارد لیکن افراط اسهال
وشدت ضعف وسقوط نبض وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیرنیک زود
همه عوارض زائل میگردد خصوص دراطفال حاصل آنکه معالج دلیرباید تا ازصعوبت
اعراض نترسد علاج ازهرسبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه برآید بقی یا باسهال
وزود بند نکنند بلکه اگردانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات ومسهلات مناسبه وغذ حوت

ضعف حب مزاج حبس نمایند و قشر لیمون در دهن واشتن حالبس ست وآنجا که تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گر معجونها نهار ندهند واین چند چیز در همه جا یاد دارند با اگر
هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هرچه بغذا ماند نخورانند مگر وقت ضرورت
و خفته دارند اگرچه خواب نیاید کر درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست
و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که قوت بجال آید غذا اکثر
و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هرگاه آخر شب قریب صبح قی
کنند از ان سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرم ها
میدهند و به تپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا کلا رکا
گویند و حدوث وی مهلک ست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه
روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله
قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن داشته باشد تریاق فاروق مناسبست
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد با روغن کنجد
به جوز بویه سائیده بر بدن مالیدن بگرم اثر تام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت
طعام سبب هر دو واحد ست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای می آرد و اگر قوی ست
اصلا آرزوی طعام نمیماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج ساذج حار یا بارد که
در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان
سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع
تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا دردی یا در ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذ که میان
سپرز و فم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

وما دی وجز آن ظاهرست اما انچه از نارختین سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع سده
درمجرای وانچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سلامتی افعال معده
بران گواهی دهد و فرق میانهما آنست که انچه از نارختین سودا باشد چون ترشی خورانند
اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود فائده هرگاه اعضا
محتاج غذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص در رگها همچنان از جگر و جگر از
ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس ست متاثر میشود از ین درخواست
و همدرین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبر دار
میگرداند و در هم میآید اجزای آنرا و این حالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری
ازین امور فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید علاج در ساذج تعدیل و در مادی
تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ سپرز و معده
تنقیه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
بر فم معده آمده است فائده گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم
جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسب ست توان کرد اگر دیدن
اسهال سقوط شهوت شده باشد بعلاج آن کوشند و کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب
تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز و سبزی که در پیاز یا سرکه و
ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی
چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را می افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که بخوردن پنبه دکا فذار رو داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل طبیب باید گذاشت که بعد

ماه در آکنده خود نخود زائل میکرد و دو استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او فرو بردن آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد دور میکند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تذرو و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه و زیره خائیدن و آب او خوردن نافع ست **فصل ۷** در شهوت کلبی و این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این اگر سوء مزاج بارد و مکثف غیر مفرط باشد که بر فم معده با قید قلت و کثرت دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جزآن و مالیدن جوزبوا و جز آن بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد که از سپرز نشیند بر فم معده ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش نایستد و علاجش تنقیه سوداست و از دست راست باسلیق یا اسلیم کشودن و محجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد بسببی از اسباب نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده ریزد و در اینجا ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله و اگر دیدان در معده و روده باشد که هرچه آدمی بخورد آنرا بربایند و غذا با عضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان جویند **فصل ۸** در جوع البقر و این را یونانی بولیموس گویند و وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و ذلک ما ترا اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع ازینجهت ست و الا جوع که مبادی از انعصار فم معده است چنانچه گفته شد در اینجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا هزال بدن و سقوط قوت بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد علاج در حالت غشی تبدا بر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعد ه حسب سبب معالجه نمایند

و یاقوت نباشد زنهار جرأت در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر دانند
فصل ۹ در جوع الغشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش شود
اما علاجش غذا مهیا داشتن است و تقویت فم معده کوشیدن با غتذا و نان در آب
انار میخوش و آب سیب تر کرده فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبهٔ تشنگی و این دو گونه است
صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت طبع راغبت
بآب شود و نشان وی امتناع بشرب آب سرد است و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن
و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم عفنی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت
غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشان وی عدم امتناع از آب سرد نوشیدن است و
مادهٔ مزه دهن متغیر بودن و خاصه ویست که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی
زائل شود علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه
یا در شش یا در دل پس به تبرید آن عضو کوشند. و بدانند که حرارت شش و سینه و دل
را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن
آب در اثر اسرع تر و بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس است یا در اعضای غذا
انجا که آثار مواد بارد بود آب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و
نخود آب خورانند و ثوم پخته سیر همراه عسل خورانیدن مجرب است اما در بلغم شور که بسبب حرارت
باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد و هر چه که شائبه یبوست بود به تبرید آن کوشند
و روغن بادام انفع المرطبات است و آنچه بسبب تب یا ورم جگر افتد معالجه تب یا ورم باید کرد
فایده و بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار خشکی مفرط پیدا آید بواسطهٔ غلبه صفرا یا
بواسطهٔ خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوجت اول را تدبیر حرارت و ثانی را

بتوہیر کہ بہر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد در سبب اطبا
اختلاف دارند بالجملہ شربت لیمون مزیل آنست وآب گرم جرعہ جرعہ خوردن مفید کہ کنکہ
بسیار مجربست کہ خوردن آن عطش نمی آرد وحسب مزاج آن تسکین توان کرد فصل ۱۱
اندر ورم معدہ و وی از ہر مادہ کہ بود با درد و باتپ غایت آنکہ اگر از حار بود تپ و درد
باشدت باشد و اگر بارد بود خفت و دیگر آثار کہ مخصوص بہر واحد است پیدا باشد علاج
در حار فصد کنند و از مسہل قوی وقی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس بالطبیخ عناب
و تمر ہندی و گل سرخ بدہند و در ابتدا صندل و مامیثا و حنا و آس ساز ند و بعد سہ روز آرد جو و خطمی
و زرورد با گلاب ضماد نمایند و در بار دنخستین بنفسج گوشتند حسب المادہ و خاکستر درخت
انگور و سعد و اذخر و سنبل بسرکہ آمیختہ نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس
در طبیخ زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست و آن اگر بے حرارت بود در غیر
بیدانجیر در مغز فلوس آمیزند و سہ روز بدہند کہ نفع تمام دارد و اگر مزمن شود و قرص سنبل
باید داد فصل ۱۲ در دبیلہ المعدہ ہرگاہ مادہ تحلیل نرود و جمع شود و ریم گردد آنرا دبیلہ
نام خوانند پس اگر آماس گرم بودہ باشد خراج نیز نامند و نشان پختن مادہ سعلہ علامت
انفجار او ہمانست کہ در ذات الجنب در یہ گذشت علاج چون مادہ روئے بجمع آرد حلبہ
و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بیدانجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پختہ شود و بعد
اگر خود منفجر شود فبہا و گرنہ آب گرم نوشانند و دبیلہ را منفجر سازند تا بشگافد و بعد انفجار
شیر و ماء العسل یا جلاب شکر دہند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و حلبہ
و کہربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا بہ کند فصل ۱۳ در قروح و بثور معدہ نشان وی خلش
اندر دست بہ تناول چیزے ترش و تیز و فرق در آنکہ در فم معدہ است یا در قعرش از محل الم

علاج رگ زنند وبعده درابتدا انچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترش گاؤ سیاه
باقدری طباشیر وگل سرخ وتخم حماض دهند که مفیدست وشوربت‌ها را باید انچه
در ورم گذشت ازجملہ بعده اندمال تدارک توان کرد وهیچگاه از تنقیه غفلت نباید کرد
گاهی منقی دهند وگاهی مدمّل وبہر تلیین خیارشنبر باشیره کاسنی نافعست واگر طبع
نرم بود قرص طباشیر قابض ولپست جو مفید فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و
سبب این یا سوء مزاج ساذج باردست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علاج
علاجش از ضعف هضم وسوء مزاج که گذشت بجویند وخیر لوا در گلاب جوشانیده نافعست
فصل ۱۵ در جشاء وتثاؤب وتمطی یعنی آروغ وفاژه وخمیازه واسباب این هرسه
کثرت بخارست وتولد ریح در معده وبدن وعلاجش تنقیه وتجوید هضم ست وبادیان
باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد ومشک خوردن باد تمام بدن
برمی آرد ومصطگی باعسل بدستور فصل ۱۶ در قی وتهوع وغثیان وتقلب نفس قی آنست
که چیزی از معده از راه دهن برآید وتهوع آنکه حرکت برقی شود اما چیزی برنیاید وغثیان
حالتی ست باعث برقی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند وغثیان را غثی نیز نامند
علاج حسب الخلط تنقیه باید کرد ودر تنقیه لبقی سکنجبین وآب نیمگرم نوشیده نفع تمام
دارد بشرطیکه مانع نبود واگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه واصلاح آن عضو
نیز باید کرد وقی که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود وادویه که قی صفراوی زائل کند آلو
کهربا تمر هندی خرفه طباشیر پست جو تنها یا مرکب دهند وادویه که قی بلغمی زائل سازد
ومعده را قوت دهد عود قرنفل مصطگی پودینه خشک هریک دو درم کوفته بیخته
یک درم باده درم گلقند بدهند ضماد که قی سوداوی را مفیدست لادن اکلیل الملک

ولی ست وعدم تشنگی وسوداگر درقی برآید زمین را بجوشانند وگمسی گرد او نگردد ۱۲ طب اکبر شـ۵ بلکه یارمی دهند برقی

اشسته برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ملح ایلاوس بهترین چیزیاست در بلغمی و سوداوی فائده محاجم بلا شرط نزدیک ناف و بین الکتفین نهادن و اطراف الیدین و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد و انتباه هرگاه سبب قی فساد غذا بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند فصل ۷ در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشگافد یا بگسلد یا دهن او بکشاید و نشان این وجود آفت ست در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بجراحت مری ست علاج باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که خون بسیار بود یا یکمن توان گرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و موید مع دانه او خوردن و در بند نمودن دهنهائی رگ اثر مندست و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند قرص کهربا در شگافتن رگها نفع مید هد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سودمندست دوم آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامت این قسم وجود آفت ست در آن عضو و علاج همه فصدست مع اصلاح حال عضو ماوف و در بنجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند بیک دفعه و آنچه اقرب معده و انفع تدبیرش گذشت فائده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی الدم آرد و بعد فصد اشربه نافعه داقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد سرشته بر جای ضربه بندند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده دهند و باشد که این ضماد بل فصد نفع دهد فصل ۸ در جمود الدم واللبن یعنی بستن خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و دفع نگردد و بسبب ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر نوشند و بواسطه بردیا باستعمال چیزی

چون پنیرمایه وجز آن بندد و نشان این هر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید
باشد که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند
گرما گرم و پنیرمایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تذویب خون و شیر بسته نفع تام دارد
خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را بندد و بسته را بگدازد و فائده بسیار باشد که در معدهٔ
اطفال شیرخواره شیر ببندد و بسبب فساد شیر ده یا ضعف معده علاجش بعد تذویب آنست
که از آن شیر ده بازگیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را
سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیر ده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند
وگاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر قطعاً ندهند و شکم طفل
پوشیده دارند و پودینه خشک بخار رم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید **فصل ۱۹**
در فواق یعنی هچکی اگر سبب او تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش
اخراج آن غذاست یعنی قی و تجوید هضم و باشد که از خیر بوا و پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و
اگر سبب او باد بود و عقب تخمه و طعام بادانگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش
چیزهای بادشکن استعمال کردنست و اگر سبب خلطی بود حاد الکیفیه یا دوای حاد علاج
نخستین قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم بهر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و
درین قسم آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و سکر در طعام خوردن سریع الاثر
است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپید دهن پر آب بود و هضم ناقص
و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال با یارج و اگر سبب او
سوء مزاج بارد ساذج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین ست شرباً و طلاءً و اکلاً
و این باد ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس ست و صیحه و غضب و حرکت و

مذکوره را با زیت کهنه آمیخته نیمگرم بمعده نهند و گوشت ماکیان با زیره و دارچینی و زنجبیل پخته تناول کنند ۱۲ طب اکبر ع ۵ یعنی انقد سلیف

مثال آن که روح را بجنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده مشهور معلوم کنند فائده عطسه آوردن دراکثر نافع است و همچنان آب
پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن و تر ساختن
و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن فصل ۲۰ در انقلاب المعده و وی آنست که آنچه
خورده شود بعد هضم لقمی مندفع گردد و سبب او خراش رودها است که بمعده پیوسته
زیراکه غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا برود بفرستد و بالضرور
بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج است فصل ۲۱ در قلق المعده و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بریک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و
این را کرب معدی نیز گویند علاج حب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود
علاج حب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳ در وجع الفواد
و وی دردیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمه او است
علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت معده و سبب سوزش اگر تناول
نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول ملطفات و ذی
رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سپرز در گرسنگی غلبه
کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در آنجا که از اخلاط غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و
غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در سودا وی اسلیم یا باسلیق از چپ کشایند و لعوق ها
مربی و سکنجبین بزوری مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم است و برآمدن سینه دوم آنکه در مسالیق

معالیق بود کہ آلت ارتباط معدہ اند بدیگر اعضای ونشان وی امالہ معدہ است
وبطرف مخالف رباط استرخیہ زیرا کہ معدہ ہمچون خیمہ بچہار جہت مربوط است بارابطہ کطناب
نانیکی بتر قوہ دوم بصلب سوم باپین چہارم بالیسر وبہر جانب کہ معدہ میل کند ثقل آنجا
محسوس میگردد علاج ہرچہ در استرخا وفالج گذشت بعمل آرند وغذای لطیف دہند
وادویہ خوشبوی وقابض خورانند وانچہ در تحلیل نسیج گفتہ آید تدبیر اوست فصل ۲۶
در تحلیل نسیج معدہ یعنی سست شدن آفت معدہ واین استرخائیست قوی کہ
در ہر جزو افتد واین بدترین امراض معدہ است ونشان وی بطلان ہضم است
با وجود تناول غذای لطیف وقبض طبیعت بافراط ومعرا بودن از آثار ورم وسوء مزاج
علاج جوارش عود دہند ودر دغن مصطگی ودراج وتیہو خورانند وپوست درونی سنگدان
مرغ خانگی خشک سازند کوفتہ وبیختہ نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند
وبخورانند وسنگ یشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعدہ انچہ در
نفس معدہ افتد نشان وی فساد ہضم است وانچہ در رابطہ بود واگر در رباط خلفی باشد
غذا بجر دورود در معدہ در گذرد بسوی امعاء ومریض بجانب یمین یا یسار مائل بود واگر در
رباط ترقوہ باشد مریض مائل بجانب شکم بود وپشت راست نتواند کرد علاج انچہ در تشنج
مطلق است بکار برند آثار امتلا واستفراغ دریافتہ فصل ۲۸ در حجبسار المعدہ یعنی
سختی معدہ واین ورم در فم معدہ اکثر افتد چون لمس می در آید محتاج بعلامتی دیگر نیست
وہرگاہ بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود وفساد معدہ لازم نیست علاج اگر آثار گرمی
یابند رگ باسلیق زنند وموم سپید بروغن گل وروغن بنفشہ بگدازند وبرنہند وگوشت
خوردن منع نمایند واگر آثار سردی یابند بابونہ وسنبل وبنفشہ واذخر وحلبہ ومقل

و بادام تلخ و پیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند و هر چه محلل اخلاط غلیظ بود مع التربیت استعمال نمایند شربا وحقنا فائده گاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی در اجزای معده که محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز است فصل ۲۹ در حسارة عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور دراز میباشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف دقیق چون ذنب الفار و از آنکه معده سالم از آفت است سلامتی در افعال وی اینجا لازم است و علاجش همانست که گذشت حب الحرارة والبرودة فصل ۳۰ در ذرب و خلفه درین هر دو یک معنی دارند نزد بعضی و مقصود فساد معده و هست مع الجریان بدانکه انچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت و علاجش حسب سبب است چنانچه گذشت وانچه از بثور و قروح افتد نیز مذکور شد و سفوف زلق الامعاء شبوری نفع تمام دارد و همچنان سفوف حب الرمان و انچه از نزله دماغ بود و آنرا اسهال دماغی گویند و نشان وی وقوع اسهال پیهم بعد خواب طویل باز تا دیر منقطع شدن و علاجش حسب سبب از باب امراض سر که بهر نزله گذشت توان نمود و انتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند و همگی عنایت به تنقیه و تقویت دماغ مصروف دارند و انچه از رداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذا است و تجوید هضم و انچه امتلای عروق بود از اخلاط نشان وی آنست که بیمار پر گوشت و پر قوت بود با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبت آید و علاجش فصد است و ریاضت و دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و انچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدن است روز بروز و براز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شربا و ضمادا و از انفع اشیای جوارش مصطگی است فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپید می برآید و اگر بسیار تقارد و د و آنجا بایستد پس برگردد سبز می آید و نوعیست از ذرب که سمی است

بدور البطن و اسهال دوری دومی آنست که بدور معین آید و سببش انصباب ماده از عضوی
دیگر و نشانش هر خلطی از لون او و نشانش بودن ماده از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد
اسهال معلوم است و علاجش تنقیه بدنست از خلط غالب و نوعی است از ذرب که
سببش وقوع سده بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشانش سده جگر و علاجش باید
و نوعیست ازانکه بسبب ذهاب خمل معده افتد و ظاهر است که چون خمل معده زدوده شود
غذا دران نایستد و علت ذهاب خمل یا خلط اکال است یا ورم حار معده یا تناول سموم حاد
علاج بعد ازاله سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل و صندل و پوست انار و حضض
آب به یا آب برگ گرم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و روغن بادام خورانند
و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند بپهلوی راست و هیچ حرکت نکنند
و گفته اند که حسوی از شیر زنان ساخته و نوشانند که بالخاصیه مثبت خمل است و اگر
از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثر
است **فصل** ۱۴ در تصغر معده و وی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار غذا ضرر
پیدا و باشد هرچند که لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیة و کثیر الغذائیت
دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند **باب** ۱۴ در امراض کبد یعنی جگر
فصل در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد ساذج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر مع وجود
آثار دیگر که بهر یک مخصوص است و علاجش ازاله سبب است لیکن هرانند و کاسنی نافع ترین
چیز است در جمله سوء مزاجهای جگر و کذالک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند در مادی
مطلق نافع است بشرطیکه تلیین مطلوب بود و درینجا هرگونه دوا که مخصوص بجگر است
مرقوم میشود حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه بارد آب کاسنی و آب ...

وشربت صندل وسکنجبین وآب زرشک ودوغ سرد کرده ولعاب اسبغول ومانند آن فرا ارکی
یا با دیگر ترکیب واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض
نافع تر است واگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر بدستور رود در دموی اگر مانعی نبود فصد
باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه ودر صفراوی تبرید بیشتر نمایند واگر مصلحت دانند فصد نیز
مجوز است وادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما در بادی قبل از تنقیه اجتناب از آن
بهتر است تا سدد نیارد وادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی وامثال آن سیار دودوا اگر گرم است
وجهت تنقیه بلغم ما ءالاصول وحب صبر نافع است وطبیخ زوفا با یک مثقال بوداد اگر گرم تخمیر
وتقویت جگر خصوصیت دارد فلاسفه واطریفل کبیر بدستور ودر تنقیه مبالغه کنند تا ذبول
نیارد واگر با سهال بود وتخم ریحان وصمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده وبگلاب ترنموده
بپزند وجهت تنقیه سوداء بعد ترطیب تام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون وماءالجبن
وغیر وطلی مرطب در ازالهٔ یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد ودر ترطیب افراط منع
تا استسقاء نیارد ودر جمله اغذیه آنچه اوفق بحال مریض باشد اختیار نمایند واگر مرض
مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۴** در ضعف کبد ووی از هر سبب که افتد
نشان او در اکثر آنست که بول وبراز غسالی بود وبدن نحیف واشتها ناقص بلکه
ساقط واز پهلوی راست تا قرقره زیرین وجع نرم مشتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا
عند لغوذ آن بجانب جگر ورنگ مریض اکثر بسبزی وسفیدی زند وباشد که بزردی
وکدی مائل بود فائده در هر عضوی چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه
وضعف قوت جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی ونرمی براز وکثرت مقدار
مع مخالفت بدن از ضعف جاذبه است وترهل بدن وتهیج وجه وغسالیت براز ...

بول از ضعف هاضمه و هر چه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زبان ثقل غذا
که لازمه صحت است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر
نتواند نگاه داشت و هاضمه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم وی است درین نیز پیدا بود
و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه
و از آنکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه
قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست و باید دانست که چون
ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق می فرستد
آن نیز بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ می برآید بواسطه متاثر ناشدن آب از خون
علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آن
افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله
ادویه و اغذیه هر چه ذی عطریت بود بکار برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین است
و فصد اسلیم در ضعف دافعه نفع دارد **فصل ۳** در سده کبد و وی آنست که در خلل گوشت
جگر یا در رگهای آن اخلاط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدن است و صفرت
لون و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود
و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه برآید البته و فرق در سده و ورم
جگر آنست که ورم با تپ باشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فزون تر **علاج**
اگر سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت
و در تفتیح و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود
شیر و شکر و حریره و روغن بادام و شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق رگهای کبد

سبب بود ظاهر است که از صفرا سرِ نشان وی پیدا شود و تدبیرش اجتناب مغلظات و دوام شربت مدرات است **فصل ۴** در سدهٔ ماساریقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جایگاه ماسِ جگر تمدد و خارش و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما بر از کیلوسی بر آید و بدن نکاهد و علاجش همانست که در سدهٔ مقعر کبد بکار آید **فصل ۵** در نفخهٔ کبد و نشان ورم شدن جگر آنست که زیر قبرغه راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا نفخ زیاده شود علاج گلقند و شربت دینار مفید است و نهار بحمام رفتن و تکمید کردن و حسب حاجت بمسهل و مدر پرداختن و اغذیهٔ بادشکن خوردن **فصل ۶** در وجع الکبد سبب درد اگر سوء مزاج باشد و بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر تفرقه یا ورم یا سقطه یا حصاة و رمل بود گفته آید **فصل ۷** در تفرقه و وی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد برآمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند و آب آن زود بجگر رسد و اعتدال نیافته و در ورآرد علاجش آنست که خرقه بآب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم ریزند که زود فرو نشود و بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم انجامد **فصل ۸** در ورم کبد و وی اگر از خون بود یا صفرا نشان او تپ و تشنگی است و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده و ظاهر بودن و علامت بودن ورم در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و این آتی غشی و برد اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق النفس و حبس بول و فرو شدن تر قوه باسفل و بر دز ورم هلالی شکل لازم محدب علاج در دو نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انارین همراه سکنجبین تندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات بدهند و بمدمسهلین آب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیرهٔ کاسنی

میزان الطب

وآب عنب الثعلب نیکو چیزیست واگر ورم مجرب بود با درار کوشند ولیکن قبض طبیع نیز
روا ندارند که مزید الم است پس درینصورت هرچه بغایت خفیف التلبین بود جهت رفع قبض
کافی ست چون لعابین وماء الشعیر وامثال آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا وچه بعد آن
آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در ردع وتحلیل غایت آنکه در ابتدا رعایت غالبه رادع بود
ودر انتها محللات را ودر تزاید تساوی ودر صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد واینجا
در ابتدا رادع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو وصندل وگلاب وآب کاسنی وسرکه
واگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند واگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است
وتپ نابودن مگر آنکه بلغم شور باشد وسپیدی روی وزبان وبراز وقلت وجع علاج در حدبی
مدرات بکار برند ودر مقعری مسهلات وبعد اسهال وادرار تعدیل نمایند واگر از سودا بود ضلابت
در آن محل پیدا شود وعلاجش نضج ماده است بشربت منضج وتضمید تیزر وطی وبعد نرم شدن مخنی مسهل
ومدر سودا دادن واگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع است وشیر شتر یکپیاله بقند شیرین کرده
فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود ونشاید واگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود
رگ زنند وگل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسبغول بدهند وزراوند وگل ارمنی وحب الآس
درین باب مجرب است واین ضماد بر نهند نخود مقشر راوند هریک سه درم مومیائی دو درم
کوفته بیخته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند وضماد سازند ودیگر تدابیر
حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلهای شکم واین
ورم از یک طرف آگنده بود واز طرف ثانی باریک یا بطول باشد یا بعرض اما هرگز هلالی شکل نبود
بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند ومسهل دهند ورادعات صرف در ابتدا ضماد
سازند بلا خوف تحجر ماده ودر انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال قوت

زیراکه مرض در عضو رئیس نیست که رادع و محلل فقط ممنوع بود هرگاه پخته شود زود تر
بشکافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا با دویه لصق و شگافته گردد زیرا که خوف است
که عضلات و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سو سر کند فصل ۱۰ در دبیله کبد و تدبیر این
همانست که در ذات الریه و دبیله معده گذشت و آنجا که ماده بجانب رود و مائل بود مسهل
خفیف دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف روی نهد منضج با استسقا
بود به تدبیر زقی کوشند و هذا اعسر هرگاه ورم بعد پختن فرو شود و اعراض خفت گیرند مع
ذلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر توان دانست که ماده بفضای جوف میریزد
فصل ۱۱ در توسیخ کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگر است مع الحرقة و باشد که
بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره و نافض افتد و علاجش همانست
که در سوء مزاج حار مادی گذشت فصل ۱۲ در خفقة الکبد و این مرضیست که جگر بطبیعه
اختلاجی دو دریابد که گویا کسی میزند در جگر و بزودی این حال زائل گردد و سببش سده جگر
است و علاجش تنقیح او و فصد اسلیم از راست نافع تر فصل ۱۳ در حصاة الکبد و نشان
سنگریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خلیدن درد در جگر پیدا بود و باشد
که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر آنست که چون باسلیق یمین کشاینده
و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه برل بنماید بشرطیکه رگ وسیع کشاده شود و علاجش
از حصاة کلیه جویند فصل ۱۴ در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در صغر معده گذشت
و کذا تدبیرش و ایضا درینجا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات فصل ۱۵
در قیام کبدی یعنی اسهال جگری و وی شش گونه است یکی قیحی و سبب او شگافتن
دبیله جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سبب او ضعف جگر است

وتدبیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در دفع اسهال مجرب گفته سوم دموی او
قسمی است به دو سنطار یا کبدی و سببش اگر استلای خون بود دبی وقوع تفرق اتصال
خون کثیر دفعتهً برآید هرگاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار استلا پیدا بود و اگر تفرق
اتصال بود از استلا یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده
و امعا و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در استلا حبسش نشاید کرد مگر عند الضعف هم اندک
ابتدا فصد نمایند و با مالکوشند بر ربط اطراف و جز آن و خون کمتر گیرند بکرات و اگر
بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا
فرمایند و در تفرق اتصال استلا تدبیر همین است و در غیر استلائی زوال سبب کردن و حرص
نفث الدم که راوند در آن افزوده باشند هم چندیک جز اثر تمام دارد در قبض و التیام چهارم
صفراوی و نشان او وجود علامات جگر است و علاجش از سوء مزاج جگر جویند و قبل از
تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند تخم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط است
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و برآمدن زرد آب باسهال
در اینجا لازم است و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد اسلم مناسب نافع ششم
خاثری است یعنی شبیه دُرد برآید و سبب او نیز یا شکافتن دبیله کبد است یا گشادن
سدهٔ جگر یا احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود
فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال معوی از علامات خاصه هر عضوے
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که انچه از کبد است بد بوی باشد و اکثر بدورے آید
و در خلو معده کم میگردد و بی دردی باشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش
ینماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پاید اسهال معوی نیز احداث می نماید

آن زمان آثار سحج مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد **فصل ۱۶**
در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهبج است در روجه و دیگر اعضا
و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی
نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز است و پیاده رفتن
و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقا می انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر
دهند مع دانگی سکبینج و از فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب
برعرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود
بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورةً فصد کنند اما
خون کمتر گیرند انتهی بعد مسهل خفیف دادن **فصل ۱۷** در استسقا و وی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود
و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های
شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب میباشد و اگر ماده او باد بود
طبلی نامند زیرا که شکم درین ترنجیده مے بود و بدست زدن چون طبل آواز مے دهد
علاج نخستین ازاله سبب نمایند و بعده به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد
هر آنچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نمود و پس بتدبیر استسقا کوشند و آن اسهال
و ادرار و تعریق است و اندفان و تضمید مجففات و احتراز از هرچه بسیار گرم باشد لازم تمام
و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ باشوره قدری بنوشند و باید که
آب مطبوخ بود خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است انتهی
کمتر بهتر بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال

صحت باید ونافع ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا نخود پخته وبسماق وتتریق داده سازند وتا ممکن بود جنس حبوب ندهند اگر
ضرورت باشد برنج مجوز است ونان که انیسون وبادیان در وباشد همراه کباب یا شوربای
گوشت وآنرا که ضعیف القوی بود وبخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند
بهتر باشد وانفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی باشد وخصوص که عوض
غذا وآب همین بسنا کنند وباید که روز نخست چهل درم شروع کند وهر روز ده درم
بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند وهنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نه بندد
وبودینه وحب سکبینج از ما نعات تجبن لبن است گاه گاه بهی دهند وتشرب بول شتر
وبول بز اعرابی نیز نفع دارد ومسهلاتی که در کحمی دهند حب راوند است واگر با حرارت
بود مطبوخ هلیله وشربت گل بکرو ورزقی لکلکا نج اگر بے حرارت بود حار دهند والا بارد
وهلیله زرد نیز نفع کلی دارد ودر طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکوره دهند ودر حالبعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبر باریس ومانند آن وبهر ادرار قرص مازریون وامثال آن
باید که بر یک مدر لزوم ننمایند بلکه تجدید همیفرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود وهر دوئیکه
باشد بسیار رسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر وطریق تعریق آنست که بورهٔ ارمنی بروغن بابونه
آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند وبا پیه گاو برآمیزند وبمالند واگر بیشتر
مطلوب بود بحمام خشک نشانند وعرق هم چینند واگر در تنور نیم گرم در توان نشست
بنشانند وعرق بچینند به از حمام باشد وطریق اندفان آنست که بسیار در ازبخسپد
ودر ریگ نیم گرم آنرا در پوشند وچون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کند واین عمل
فجاة تخفیف در ورم میدهد واگر بر آمدگی در عضوی بود همان را تدفین بر مل نمایند واین

عمل دار دلیشت بآفتاب نشستن و بآب چشمه های گرم و بآب دریای شور بدن شستن
و نمک را اگر بآب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضماد دیگر آنکه
بچینه و خشک کند پست آرد جو ... راغی علک البطم شحم حنظل باهم بسرشند ضماد
نمایند و در لحمی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد
تنقیه بتحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خرمل بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی
بزل میکنند و زرد آب بر می آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب السرکه چنان است
که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند که سرکه در اکثر
عطش مستسقی و تفتیح سده و سود مند است خاصه در حار و زرشک نیز النفع است اما اگر
با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که منع شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند و آنکه
طلا در زقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا سورنج هر یک سه درم تخم کرنب
هفت درم اشک پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند و بآب
بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقای طبلی چون مزمن شود
صلابت بفزاید اما بر مریض بیهوده ردی نماید و بجز بر آمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی
میگردد و همچنین در بنوقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه
و اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جند بیدستر و خاکستر ... و ...
و ریخته آب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دوا
سود نمید داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی و هند و الاّ تبقایق باب ۱۵ اد یرقان
و امراض طحال ا با بیاریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند فصل در یرقان و وی آنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را با صفرا و ثانی را با سودا موصوف سازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک تقسیمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تپهای صفراوی
و در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او
بود و الا بر طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم است و شرب
سکنجبین فقط یا با شیرهٔ کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث
سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوء ناخس باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره افتد
و نشان او آنست که دفعةً پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود و پس از آن سپید
و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سدهٔ آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج
سکنجبین با شیرهٔ کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از
تورم مراره افتد و نشان او لزوم تپ دقی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج
ورم جگر است پنجم آنکه از گرمی تمام بدن در گرما افتد نشانش گرمی ملمس بدن است و قبض
طبیعت و حکهٔ و تبثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر ساذج بود تبرید و اگر
مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین ادهان مرطبه و دخول آبزن
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خاک
به بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام است بغسل در حمام و جز آن لطبیخ بنفشه

واکلیل و بابونه و خطمی و سپوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از سدهٔ جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه اگر گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویهٔ سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر مبردات در جبار و تریاق فاروق دربار دفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ برآمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر است یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست که در ضعف مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سدهٔ جگر است دوازدهم آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که براز دفعةً سپید شود و طبع تقبض آید و علاجش نیز تفتیح است و حقنه نافع تر و درین هردو نوع سده مغز فلوس و آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن بغایت مفید است سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثولول برآید و نشان او همانست که در سده گذشت و لاعلاج له چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطهٔ بلغم لزج بر دهن رگی که با امعا آمده است و منصب صفر است علاجش حل قولنج است فائده بعد قطع سبب اگر ازالهٔ صفرت چشم خواهند بسرکهٔ کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب و آب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند قسم دوم در یرقان اسود و آنرا یرقان سُدّی نیز گویند و آنهم چند گونه است یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران آمراض طحال و خفت عقب آن لازم است و علاجش مدد طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و تدهین

بروغن بابونه وشبت سلیند دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر و سپرز است افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز و فم معده است افتد ونشان این هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید وثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول وگرانی سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است وعلاجش تفتیح سده است بمسهلات ومفتحات وفصد باسلیق یا اسیلم سریع النفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطهٔ وقوع حرارت مفرط در جگر وعلامتش وعلاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبهٔ او بود یا در ماسکهٔ ش الانشان ضعف جاذبهٔ سپرز سقوط اشتها است وسپیدی چشم مکدر نمودن ونشان ضعف ماسکهٔ او خروج سودا است بقی واسهال مع عدم آثار زیادتی سودا در بدن وعلاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد وآن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد وتدارک آن از مبحث جگر نمایند فائده هرگاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند لفاصلهٔ سه روز ومطبوخیکه مخرج صفرا وسودا باشد طبع را لازم نمایند پس انچه غالب بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعی دارند وباصلاح جگر وسپرز کوشند فصل ۲ اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز وی اگر حار بود سوزش سپرز وبودن بول وبراز سرخ مائل بسیاهی ودیگر آثار حرارت هویدا بودن واگر بارد بود قراقر دران محل پیدا باشد وآثار برودت هویدا وگرسنگی ساقط واگر یابس بود صلابت در سپرز وغلظ خون ونحافت در بدن ظاهر شود واگر رطب بود جایگاه سپرز گرانی محسوس کند بیمار ولون بدن اسربی شود وعلاج در سازج تعدیل فقط وو در مادی مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه درینجا بسپرز نهند وفصد از دست چپ کنند واین ادویه بسپرز نافع اند در حار آب عنب الثعلب وآب برگ بید

وآب کشوث جمله با سکنجبین و بهر کیمین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و وقت شدت حرارت قرص کافور
که در وی اسقولوقندریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار و ثلث برنهار
وآب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و در یابس شربت بنفشه
و ماء الجبن و مانند آن هر چه مرطب بود شرباً و ضماداً و اگر با ماده بود فصد و مسهل سودا
مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر و زراوند و سنبل و لک و زرشک که با ریک ساخته باشند
اقراص سازند و بدهند و محللات را ضماد نمایند و بهر کیمین حب ایارج بکار برند و هر گاه ماده
مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بارد و رطب مقرر است پوست بیخ
کبر است و افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب
بر دو جنس افتد آنرا جساوة و غلظت طحال نامند و جدا باید **فصل ۳ اندر ورم طحال**
و وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دموی ست نوبت ربع اشتداد کند و اگر صفراوی ست
بود غب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهیج الطحال خوانند و اگر سوداوی
باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست در سوء مزاج گذشت
علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو آب برگ کزمازج و آب برگ
عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور با روغن گل آمیخته یا خاکستر
سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه
گداخته یا سداب و پودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق در آن آمیخته طلا
سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند در
چهل روز سپرز بگدازد و اگر پرسیاوشان و زوفای یابس و تخم فنجنگشت مساوی کوفته بیخته
بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل خوردن بدستور

مطبوخ را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسیلم از چپ بعد
تلیین صلابت بر اهم مفید و نفع مند است در جسارة **فصل ۴** در تقیح الطحال و دبیله
که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلب بگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند
و نشان استحالهٔ ماده او بریم وجع ناخس است و ظهور اجسام غریب در بول مع النتن به شکل
ریم او بعده گراید و درقی و براز بر آید و ریم این دروی میباشد و علاجش همانست که در
دبیلهٔ کبد گذشت و در داون مدرات رعایت مزاج لازم داند. و اگر بعد تقیح صلابت
باقی بود ضماد ورم سوداوی بکار برند و در جمله از قابضات پرهیزند و هرگاه ورم صلب
مزمن شود و به دوا نفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است
به شناره معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر
دو داغ دیگر نهند تا برسبب کثرت شش داغ حاصل آید اگر آلتی سازند شش قبه دار که دریکدفعه
شش داغ دهد هم شاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود شهوتها
ساقط شود و امراض سوداوی پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال و قی سوداوی
روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سوداوی افتد و اگر در دافعه بود
سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد علاج جهت تقویت افسنتین سنبل کزماج فرو ماند
قفاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و بآب برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و سرکه
افزوده ضماد سازند و سپرز را با لند بجز قد درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سده
طحال و نشان او ثقل در سپرز محسوس شد نیست و آثار ورم نابودن علاج هرچه در باب
سده جگر گفته شد و قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید است
فصل ۷ در نفخة الطحال و وی از ضعف هاضمه و دافعه افتد علاج شبرز را قوت دهند

وسبوس وگاورس ونمک تکمید کنند و بوره و پودینه و سداب بسرکه وعسل ضماد سازند
ومحاجم ناری گذارند وسفوف تخم حرف خورانند **فصل ۹** در حجارة الطحال ونشان او بول
ریگ است در بول وغلظ درسپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود علاج انجیر مخلل خورانند
وضماد نمایند ومدرّات که سنگ را که درکلیه ومثانه است بکار برند **باب ۱۶** در امراض امعا
یعنی روده‌ها **فصل ۱** در زلق الامعا و وی آنست که طعام از روده زود بیرون آید وسبب او
اگر ظهور بثور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد وطعام چون برود درد آید در
کند وبزر واب رقیق مختلط برآید وعلاجش فصد است واسهال صفرا وتسکین بثور
شربا وحقنا وسفوف زلق الامعا بثوری نفع تمام دارد واگر ظهور بثور بود بر سطح برین
آن وغدغه ولذع در احشا پدید آید ووجع گاهی بر ناف بود وگاهی زیر ناف وگاهی
در پهلوها وطعام غیر منهضم برآید وعلاجش سوای حقنه همانست که گذشت
وتضمید مبردات زیر ناف درینجا انفع واگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را ملس گرداند
از خروج رطوبت باطعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال وقی است ودرینجا
حب ایارج نفع تمام دارد وکذلک هر دوائی که بثور بیرکه بود ومجفف بود واگر سوء مزاج
رطب ساذج بود که با امعا فقد آثار رطوبت پیدا بود وباطعام هیچ رطوبت برنیاید وعلاجش
سفوفهای مجفف است وروغن گل بر شکم مالند واگر خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود
علاجش تنقیه آنست وهلیله زرد نفع تمام دارد واگر بلغم وصفرا بود آثار هر دو پدید آید
وتقدم تناول فواکه گواهی دهد وعلاجش تنقیه صفرا وبلغم است واین سفوف
کثیر النفع است هلیله زرد دو درم وحب الرشاد وحب الآس ساق کرماز و هر یک یک
ونیم مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد وشربتی دو درم واگر ضعف در امعا پدید آید

بواسطهٔ وقوع فالج یا در عصب اسما آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند واگر شربت مسهل قوی سوجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند واگر حب الرشاد در روغن بجوشانند تا بسته گردد بجز رانند زود عمل کند **فصل ۴** در اسهال دموی که بمدار او نفس امعا بود دموی دو گونه هست یکی آنکه روده بخراشد و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پرشود و دهن رگی از رگهای مذکور بکشاید بی خراش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و لزوجات دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند واگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیرهٔ خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف مقلیاثا بدستور و هرگاه قبض زود تر مطلوب باشد تخمها بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند واگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته تقدم شده باشد همچنین آن قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد واگر سودا بود نشان او همچنین و الم و کرب شدید و برآز سودا مع خون و خراطه و برآز علاج بعد قطع سبب بتقویت سپرز کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند واگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد بخشونت تقدم قبض شکم تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی دهد علاج

مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه بروغن
بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثفل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات مناسبه
باید داد اما پیش از تنقیهٔ امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضر است و اگر ادویهٔ سمیه بود
که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و گچ و جز آن علاجش قی است
و شیر تازه و حسو با نوشانیدن و اگر شرب ادویهٔ مسهله بود علاجش مغریات و مبردات کنند
و دوغ آهن داغ اسرع النفع است قسم دوم در اسهال که سبب او کشودن رگ روده باشد
نشان وی آنست که چون بیاید باسهال و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ
نباشد و این اکثری درد بود بخلاف سحج که وجع در اکثر آن لازم است علاج اگر خون
بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و امثال آن
دهند و گل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار
و گلنار و گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند دو دو درم بدهند مجرب است و مجمر بر شکم
نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص است فائده تا ممکن باشد دوا
نباید داد و عند الضرورت تا بشافه کار بر آید نشاید خورانید و اگر بدهند اصلاح دارد که بدهند
چنانچه در قرابادینات است فصل ۳ در خروج المدة من الامعاء یعنی بر آمدن ریم از
نفس روده سبب او تقرح بجهت یا انفجار ورم روده و علامتش تقدم سحج یا ورم است
و علاجش تنقیه احتقانست بحقنهٔ مجلی و بعد تنقیه مده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست
انار سماق آس آرد شعیر جو نیم کوفته در آب بجوشانند و بپالایند و قدری انگبین داخل کرده
آمیزند و حقنه نمایند صفت حقنهٔ مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارة لحية التيس کاغذ
سوخته یا یکسا باشند و در شیر و لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند فائده آنچه که

سبب هیچ باشد هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند
فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و حاصل است که رطوبتی اندک
در هر اندک مدت بر می آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثفل یابس بود
که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده بر آید
و او مسمی است بزحیر کاذب و نشان او آنست که اسبغول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند
برون نیاید علاجش ملینست باشربه و حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت
کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال
سبب اگر چه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش با
هیچ جو بینا. و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بشربات نافع تر است و اگر ورم گرم
بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در آن و باشد که تب
و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون دهند
و چون ماده از انصباب باز ایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند
و طبیخ آن لطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط
بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید با آب گرم است و تدهین
بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان نیم
کوفته بر نهار خوردن و اگر رسیدن ایذا بود مقعد و امعا را از رکوب و جلوس چیزی صلب
موم روغن مالیدن کفایت کند و زرده بیضه بروغن گل لت زده درین اقسام و در سایر
این اقسام نفع تمام دارد **فائده** هرگاه باشد که در خاو ترشی خورده شود و زحیر آرد و تدبیرش شربه
شربت نباتست و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن **فصل ۵** در مغص

یعنی درد روده و وی در قولنج ریحی ذرحیر لازم است و آنجا که درد امعا بدون اسهال بود حسب حال تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث دیدان و آنچه بعد تشرب ادویهٔ مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند فصل ۱۲ در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن باردی الکیفیة چون گوشت گاو و مثل آن تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف دیر و امعا باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دهد فصل ۱۳ در قولنج و وی دردیست شدید که در امعا افتد و باد و طبع قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیهٔ غلیظه و وجع شدید گواهی دهد و دل بیمار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بثیاف و حقنه طبع نرم بکنند و بعده بهر تنقیهٔ تام مسهل نوشانیدن و آنچه با وجود اسهال معده قوت دهد و غثیان رفع کند سفرجلی مسهل است و شهریاران فایده آبزن و کماد قبل از حل طبیعت بکار نبرند و بعد رفع قبض یک شبانه روز غذا ندهند و بهترین غذا در آن شوربای نخود آب است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کباب عصفور و گوسفند نیز مجوز است با توابل حار و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن گلاب عرق ادیان یا مار العسل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع مسلی و تقدم تلفکه و تغذی شفا خانا گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همانست که گذشت و در اینجا تطلیل قبل از حل طبع با کناره و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه نفع آن دارد دادن و از آرد ماش هندی که بار دشمور است نان ساختن و از یکطرف بر نا

از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است و مجمره کاری بدستور و نوعی ست از زیکی که بسبب
انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان او نفخت
که دفعةً افتد و شکم را نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع بشدت بود و علاجش تنقیه سودا ست
و فصد باسلیق نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب الماده تنقیه باید کرد و آنچه در
ورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید
و در ورم بلغمی در خونا در افتند و در سوداوی حقنه که در آن ادویه بارد بر و چربی مرغ در روغنها باشد
نفع بسیار دارد و اگر التوای امعا بود یعنی پیچا شدن تقدم حرکت عنیف یا جستن و امثال
آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردن بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانیدن و
دست و پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور ست و عوام پیچا شدن روده را پیچا خفتن
نام تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قرو افتاده باشد باید که امعا را بجایگاهش
بتدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بشدد علاجش دفع آنست بمزلقات بنحویکه در
زحیر گذشت و بعد و اگر بواسطه لعابی سبب موجبه خوف حدوث بود ثانیاً ازاله آن نمایند
تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند و آن نادر افتد لقلة المادة
و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم
و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و وی
بدترین اقسام است و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل در قی می بر آید علاجش
همانست که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدای این علت فصد نفع کلی دارد خاصه
اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دارد
گوشت هدهد و خراطین خشک و کژدم بریان و شاخ گوزن سوخته و این ادویه را در صعبا

در ساعت بنشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی تنبض ماندن شکم بی درد و علاجش از باب قولنج ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد **فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهارگونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند و دوم عریض مشابه حب القرع و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان آنست که مطلقا اگر روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل گردد اما لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تشا عد احساس کردن خاصه حیات است زیرا که محل تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه و خاصه حب القرع قسم سوم است و اینها در قولون و اعور متولد میشوند و خارش و دغدغه مقعد قسم چهارم است و این در روده مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و بیرون آن ند بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند چیانی بقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا بدهند شیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل هر یک پنج درم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت درم شیح دو درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود نهار دوای گرم نباید و درین حالت این دوا انفع است پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد آنست که حنا و موم سرشته شافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ بدارند و کناره مقعد بکشایند و هر چه بر آن آید بگیرند و زشت اتفاق

در اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد بخورند یا بر مقعد بمالند باب ۱۸
در امراض مقعد و دردی چند فصل ست فصل ۱ در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد
فزونیها پدید آید پس اگر خون و زرد آب از آن بر آید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای
بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ است چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی
تشبیه بنخل بنابر کثرت بیخهای ویست و تمری و جز آن بنابر مشابهت صورت اثمار مذکور
و سبب این مرض فساد خون است بغلظت و باشد که از اختلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش
و درد و لذع باسور نشان خون صفراویست و خارش و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل
خون غلیظ علاج فصد کنند حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بین الورکین حجامت
نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا
و لیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او
از اکثر امراض ایمن سازد و اگر باسور ممتلی و با درد بود و خون از آن نیاید باید که بطبیخ خطمی و بنفشه
تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب
پیاز و زهره گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط گرم کرده
نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید
و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل بزرده بیضه مرغ باستور و آنجا که باسور
بی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند میشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر
کنند یکجا نه کنند و باسوری نگهدارند تا بی آسیب باشد و تبخیر مقل و مرهم شحم حنظل و سلخ الحیه
و اقراع باذنجان مسقط و مبس ست مفردة و مجموعة فصل ۲ در بواسیر ریحی و وی آنست که در انجا
ریح غلیظ متولد شود و درد آرد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

باطراف و باشد که اسهال خون آرد و قراقر لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند
و چیزهای بادشکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شربتی
دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است و فصد باسلیق در اکثر مفید
فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد لطرف رود و و تیم
و پیوسته زرد آب ازان برآید علاج نخست قرحه را بغشرند تا زرد آب بر آید پس شیاف ...
بآب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده
تا که دوا خشک شود بهمین هیات بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویه شیاف
غرب آلایند و در آب صمغ گردانیده بگذارند دران و اگر میل را به پنبه پیچیده بجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در رود دو نافذ باشد و باد و براز ازین راه
برآید دیرینه وقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد فصل ۴ در درم مقعد و وی اگر گرم
بود و باد رد و التهاب باشد علاجش فصد است یا حجامت قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته
در باد و قاعی یا اسرب حلا کرده نهادن و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بنا
که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل است باشربه و اغذیه مناسب و هرگاه با درد ورم آید
آرد و دشگافند بلا انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود و ناصور گردد و اگر ورم
سرد بلغمی بود در غایت ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است و مرهم محلل
نهادن و اگر پخته باشد بشگافند و اگر صلب بود ملینات محلله چون پیه بط و پیه مرغ بر آن نهند
فصل ۵ در شقاق مقعد علاجش همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب بسیار سرد
و بسیار ترش لازم است و گذاشتن شکم را بقبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت مزوره
شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خوراند

فصل ۶ در استرخای شرج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و باد
بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواهی
دهد و ترهل و سپیدی آن بود و علاجش تنقیه ماده مرخیه است و تبدیل مزاج بدانچه در فالج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ یا بتک عصبه بود و از
ضربه و سقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعة و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷
در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر وی نمایند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیله
ادخال مقعد متورم آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر
کنند و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سمه
و پوست انار باریک سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم
بربندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هرچه قوی التجفیف
باشد ذرور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیرها آنست که در
قروح مطلق ضبط یافته فصل ۹ در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت
و علاجش گذشت و اگر غلیظ بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب اخلاط و حجامت عصعص
و مرهم سفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۸ در امراض کلیه یعنی گرده
فصل ۱ در سوء مزاج کلیه نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت سانج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و دوا
حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصاة است فصل ۲
در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و درد در آن و نحافت بدن

وقلت باه و وجع نرم ورصاب و درمو خرسر لازم بودن علاج قطع سبب کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید و دوا الرجبیین نافع است و ادویه مسمنه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه ونشان او درد کمر است خصوص عند الانحناء وانتصاب وانتقال از پهلو بپهلو وایضاً ضعف باه وقلت تقاضای بول وغسالی بودن آن بعد هضم کبدی دمائی بودن آن قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج واگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند واگر سستی جرم گرده واتساع مجاری سبب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه بران گواهی دهد علاجش منع سبب است وبتقویت کوشیدن وهرچه مقوی کبد است مقوی گرده است ومعجون لبوب نفع تمام دارد وکذلک اغذیه مسمنه **فصل ۴** در تنحیح الکلیه ونشان او وجع وتمدد وانی کمر است بی ثقل وبی آثار سنگ ودر حالت جوع خفت یافتن علاج زیره وشبت وتخم سداب وبابونه بر گرده ضماد کنند وشربت بزور نوشانیدن وانچه بادشکن است خوردن ومالیدن نفع دارد وتجوید هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف ورم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است ودر جمله از طبیخ بابونه وشبت وخطمی وبرگ کرنب آبزن ساختن نافع ترست **فصل ۶** در ورم الکلیه علامت وعلاج وی حسب ورم است وهمانست که در ورم جگر گذشت ووجع موضع کمرگاه لازم است پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد واگر در ایسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندتر است وشدت درد دلیل آنست که گرده ازانجا که نزدیک بغشا وعلائق است ورم کرد بماده گرم واگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود واگر در نواحی روده

بود و در بغا؟ بود و باشد که قولنج آرد و ورم گردد که مزمن شود و فصد باسلیق نفع تمام دارد

فصل ۷ در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور و خشب در بول و وجود
وجع در گرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عکس و مأوف کردن و در ابتدا مسهل
قوی زنهار ندهند اما ملین مناسب مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات و منضجات حسب حرارت
و برودت و بعده ملطفات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سود مند

فصل ۸ در جرب الکلیه و نشان وی وقوع خارش و دغدغه است در ان موضع و علاجش
تنقیه است وقتی در هفته دو بار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض
بروغن بادام در احلیل چکانیدن بنادق البزور خورانیدن

فصل ۹ در ذیابیطس و این
مرضیست که آب بمجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش حسب حرارت و برودت
پوشیده نیست در حار قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس در بارد [illegible] و معجون
ماسک البول باید داد

فصل ۱۰ در حصاة و رمل که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت [illegible]
میباشند بعد یک ماه و یکسال یا کم و زیاده و علامت وی ثقل و تمدد قطن است و صفرة یا حمرة
بول و خروج سنگ در ان گاه گاه و غلبه درد در امتلای امعا و آنجا که سنگ [illegible] و اعراض
بشدت باشند و در ریگ خفیف علاج نخست قی فرمایند و بعده بدو مسهل مناسب پردازند و مدرات
خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون
حجر الیهود در تفتت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجویز هضم لازم شناسند و کذالک
در خلو ریاضت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد
در اثنای طعام و بر نهار و گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصات است

باب ۱۹ در امراض
مثانه

فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود و حمی الخس

والا تمتلاخ و تپ گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق است در ابتدا و بعد
سه روز زرک مالش روغن و طین مبارک دادن با آب عنب الثعلب و در ابتدا ازضماد برات
قوی بند بند و در آخر ضمادات صرف قطعاً ضماد ننمایند خصوص در دموی و هرگاه ماده رو بجمع آرد در نضج و انفجار و تنقیه مده و اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام اعضای باطنیه است
و اگر بارد بود و از صلابت و لین و رم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سوداست توان دانست که سوداوی
یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حاد و نشستن در آبزن محلل و نوشیدن مدرات جامع ما العسل
خیار شنبر نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب آنچه در
نوشانند و از تخم خیارین و طیبون و انیسون و پرسیاوشان و فلوس خیار شنبر جلاب سازند
و روغن بادام آمیزند و بدهند و قطعاً و مدرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی در
ورم فصد صافن یا باسلیق نافع است **فصل ۲** در قروح مثانه و نشان آن خروج قشور
و بول نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و هرگاه
وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند و آنجا که چرک بسیار آید
ما العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن
دوا از مخرج بول اسرع انفع است و در مجری البول زراقه بزرق توان رسانید **فصل ۳**
در جرب مثانه و نشان او فلور و وجع و خارش است درین محل و حرقت و نتن بول الدم و گاه
که بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که زود
تعدیل اسرع البر است بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر است و لعاب بهدانه
و شیر زنان و روغن بادام در مجری اول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را
انفع باشد و بهترین غذا آش جو و باچه و امراق جرب با بی نمک است و شیر برنج با شکر و مغید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب ادرار الدم
یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف است و باشد که لرزه افتد
در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند
و پنیرمایهٔ خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن انفعت
و هرگاه بدین تدبیر نگدازد چیزیکه قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود
سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن
اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بحیل
حصاة بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده غذا درین مرض آب مرغ با نخود سیاه و دارچینی
پخته سازند فصل ۵ در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه
گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع
گردن طبیعت او را بدین جهت و این هر دو درینجا مذکور میشود بدو قسم قسم اول آنکه از
سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدوات و چیزهای حار گواهی
دهد و علاجش تبرید است اکلاً و طلاءً و نبادق البزور بارد سریع الاثر است و اگر بارد
بود سپیدی بول و تقدم مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از بهر او ریاح
بارد نیز پدید می آید و علاجش تسخین غذا و دوا است و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر
میدهد قسم دوم در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست
در روز بحران و بول به درد برآمدن و علاجش اعانت بر ادرار است فصل ۶
در قلع مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجرهٔ خروس سوخته با آب

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضو متمدد شود حبس
بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید بالجمله آنجا که تمدد عضله
بود باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع آیند اول ازاله امراض
دیگر باید کرد بعد بتدبیر خلع متوجه باید شد فصل ۷ در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه
نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط
است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبة است علاج چند روز ماء الاصول ها
دهند فقط یا اندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن بید انجیر بسبیل دوام خورانند
روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد
هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و تنقیه دهند و آب زن در آرند و آنجا که
با رطوبت بود قی متواتر و تریاق مثرودیطوس و انجیر نفع کلی دارد فصل ۸ در حصاة المثانه
و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن
و غلبه انعوظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس یا عسر
بول و درد مثانه هیچ نمیباشد و هیچ اگر وقتیکه در دهنه مثانه که مخرج بول است سنگ بند
شود و مخفی هست که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه فرود آید و هرگاه درد در گرده
و پیخولوران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه فرود آید علاج آنچه
حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هر چه قوی تر بود بعمل آرند و روغن عقرب روغن خسک
و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرور افتد بدستکاری بیرون آرند و بجز عضو دیگر
شق مجوز نیست و مهما امکن ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطرا عظیما هرگاه سنگ در مخرج بول
بند شود و حبس بول و درد آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او بردارند و آب گرم بر عانه ریزند

داز اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ ازانجا برمی آید و در جوف شانه می افتد
و بول کشاده میگردد و حجر الیهود احلیل مجرب است فصل ۹ در حرقت بول و سبب درش
اگر جرب گرده یا شانه یا لذع مده که از قرحهٔ اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه
مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبهٔ صفرا بود و نشان حرارت
جگر و غلبهٔ صفرا گواهی دهد علاجش تبرید است بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تقطیر بول
کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده بروغن
گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول بدارند و اگر خراشیدهٔ شان
رطوبت که در مجری بول لاصق است باشد تقدم شرب مدرات حاره و کثرت جماع و مانند آن
از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن
و دیگر الینه و مغریات استعمال نمودن است شربا و قطورا فصل ۱۰ در احتباس بول و وی اگر
بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول برنیاید آسر خوانند بالف والا عسر نامند بعین و سببش اگر
ورم گرده یا شانه یا حصاة اینها یا جمود خون یا مده در شانه یا ریح شانه باشد گفته شده اند
و اگر برآمدن گوشت زاید بود در مجری بول و فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد علاج ندارد
لیکن بهر نفع آبزن میکنند از طبیخ مرخیات و این مودی آسر نمیگردد و اگر استرخای عضله
بود که حاصر است مر عنق شانه را نشانش آنست که چون بر شانه غمز کنند بول بآسانی برآید
با دیدار علاجش تسخین است شربا و طلاء و روغنها که در فالج است مالیدن و اگر انسداد خلط
لزج بود در مجری که میان شانه و قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول
مغلظات و تغیر از آثار دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و فوراً بعد خروج از آبزن
روغن خسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افنای رطوبت مغری مجری بول

از ورود خلط حاد باشد نشانش وجود آثار حرارت ست و این نیز با سرنمی انجامد و علاجش
ترطیب ست و تبرید و تغذیه و اگر سوء قوت دافعه مثانه بود نشان وی آنست که زمانی طویل
شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند بتکلیف بسببی و شغلی و بعده حبس شود و علاجش در آبزن
نشستن ست و جدران مثانه را بدست منغمز ساختن تا بول بعسر بیرون آید و بهر احیای دافعه
روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید قاثاطیر لعل آرند و طریقش
معروف ست و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول اذیت میدهد
طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار قروح و بثور ست و علاجش آنکه نشان
قروح جویند و اگر ضربه بود که بر پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شد
یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای مثانه اگر ورم ست بتدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا
تهلهل بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت ست و بر ترکیبات لذع یابند
و عدم خروج بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش
ترطیب و تبرید ست و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها
و رباطها نشان وی وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید و بعد از آن
استرخا و علاجش ازاله تشنج ست بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود بتدبیر وی که خواهد آمد
متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس از عدم
احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران یا بلسان چکانیدن ست در احلیل و
چیزهای خوشبو ضماد کردن و ماء الاصول بروغن بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن
و اگر امتلا باشد قی مقدم دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور

یا آفت عضو مجاور بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرا که محاذی مثانه است
بود بر دفقار کوشند و در سلس البول این راشرح تا بگویم فصل ۱۱ در تقطیر البول و اسباب وی
از جهت احتباس معلوم شود و بسبب آن سبب معالجه توان کرد فصل ۱۲ در سلس البول یعنی
برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا
ورم که در اعضاء مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از جهت احتباس جویند اگر ضرب مدرّه
چون شراب خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود
بعد ضربه و سقطه عارض شود پس زوال اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا تقصید
زفت و اگر بخارجست رد او نمایند بدست و آنچه بانقطاع از ربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد فصل ۱۳
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش تسخین است
و بازالهٔ استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که
از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و بشب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد دیرکندر
حب الاس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم فصل ۱۴
در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج خون صاف است
بی درد و بی امتزاج ریم پس آنچه اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید
از انشقاق رگ است و علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم
دادن و حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند
و مبردات ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
بنقوع کشنیز حابس و مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا
نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است مائل بسپیدی

و غلظت باشد و اگر ضعف در جگر است مایل بسرخی و رقت باشد و علاجش تقویت جگر
و گرده است و اگر مایل رگهای اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد و تدبیر وی
گذشت و قرص کاکنج النفع است باب ۲۰ در امراض که بمردان مخصوص است و وی
مشتمل بر چند فصل است فصل در نقصان باه و استکمال این عمل موقوف بر صحت
اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت وا زوی
جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت مسترخی گردد قسم اول در ضعف شهوت و اسباب ضعف
انواع است یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که
ماده شهوت است کم شود و نشان وی ضعف قوت است و تقدم جوع و علاجش تقویت
با غذیهٔ لذیذه و ادویهٔ مقویه و لهو و لعب و غنا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه
بود و نشان وی قلت خروج منی و نزارت اوست و موجبش وقوع سوء مزاج است
و آلات منی و تضرر از مماثل و امتناع از ضد و دلیلی قویست بر نوعیت سوء مزاج و علاجش
تبدیل است سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و دغدغه در ذات وی نماند اگرچه متولد مثل
و کثیر بود و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید و ابخره از وی نه برآید شهوت پدید نیاید
و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای لذت ضعیف
باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تسخین است باستعمال زرعونی و لبوب
و معجون بزور و مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و سود وی ضعف
باه شود و علاجش بتکلف خود را مایل کردنست بدین کار و نظر در تسافد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویهٔ بهیه مفید و عاقرقرحا بروغن مغز حبه دانه طلا کردن بر عانه
انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور وهمیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعول

یا کراهیت او یا تخیل آنکه وی یابسته اند و بدان سبب شهوت زائل گردد با وجود صحت اعضا
وکثرت منی زیرا که امور نفسیه از سائر موثرات قوی تر است و علاجش رفع آن خیال و وهم
بهر وجه که ممکن شود و ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی وضعفی افتد و علاجش
اصلاح آن عضو است **قسم دوم** در استرخای آلت و سببش اگر ضعف بدن یا ترک
جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت و تطلیل بآب گرم و بعده تمریخ شبیه بیش
وعقب آن تضمید برفت در ترک جماعی لازم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود در اسفل
بدن بنگرند که از برودت است یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک نمایند و این قسم از
قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهر است و اگر وقوع
جنسی از فالج بود یا عصاب از انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف
نشان وی تقدم سبب است و رقت منی و سهولت خروج او بلی انتشار و علاجش انچه
در فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح مسخنه را درینجا اثر تمام است و آنرا که آلت او درین علت
برسیدن آب سرد متقلص مجتمع نگردد و علاج پذیر نباشد اکنون چند ادویه که به تعظیم
قضیب مخصوص اند ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود پس روغن جوز
و امثال آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجرب است
و اگر بآب گرم فیس کر رشوینده آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن گوسپند مکرر چرب نمایند
قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا
نمایند همین عمل کند **فصل ۲** در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود و سبب
برودت رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت
و علاجش تقویه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم دارد و معجون خبث الحدید

و شراب فنجنوش نافع و اگر شهد انبر ابحو شانند و بعسل آمیزند و دهند بغایت سود دهد و اگر
کثرت منی و غلبهٔ خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلات و علاجش
فصد ست و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هرچه مقلل منی و خون بود باید داد و اگر حدت
منی بود نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست و علاجش تبرید ست و تخم کاهو بغایت
سودمند و اگر ضعف اعضا بود خاصهٔ رؤسا و نشان او آنست که با ضعف باه بود و
عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو است **فصل ۳** در کثرت شهوت و سببش
اگر کثرت خون و منی بود خوبی بدن بر آن گواهی دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر دارد
اما اگر ضرور افتد بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید
کافی ست و غسل آب سرد نافع تر و اگر کثرت باه منی بود فقط مع ضعف و قلت خون
نشان او کثرت منی و رقت و بیاض است و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم
فنجنکشت دادن ست و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف
اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف است در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه
و علاجش تخدیر اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظهور بثور یا قروح یا حکه بود در
اوعیه و مجاری منی نشان او غلبهٔ شهوت است از جماع و انزال بلذت تمام و بسرعت شدن
و آنجا که بثور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر آنست از
فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود
نشان وی شدت نعوظ است و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات
دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باد دهند و اگر سودا افزون باشد
باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند **فصل ۴** در درد و منی و مذی و ودی و سببش

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیهٔ منی بود تدبیرش در سرعت انزال گذشت و اگر تشنج عضلهٔ اوعیهٔ منی بود نشان آن خروج منی ست بانعوظ بسرعت و تواتر قضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلاج تشنج کوشیدن و اگر ضعف گرده بود که شحم او بگدازد و برآید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید غلیظ بر آید بی لذت و دق و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج ضعف گرده گذشت و این قسم را بر سبیل مجاز و سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقة سیلان شحم گرده است نه منی و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند اشتباه سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد وگاه باشد که از استرخاء فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن است و دوائیکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنکشت و بیخ سوسن هریک دو درم گلنار و برگ گل هریک یک و نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر که مذی و ودی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل بیزند و بدهند **فصل ۵** در منی الدم و سبب او ضعف خصیه و گرده است و علاجش خصیتین در روغن مصطگی نهادن است اگر بی حرارت باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام و علامت و علاجش همانست که در در رزمنی گذشت و قطعهٔ اسرب بر پشت بستن بمواسطهٔ محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷** در فریسموس و این مرضی ست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبهٔ خون بود تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و ریح است بود قی فرمایند و چیزهای بادشکن بکار برند اکلا و طلاءً و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت **فصل ۸**

در عنّه یطه و این مرضیست که وقت انزال غائط بی اختیار برآید و سببش ضعف اعضای رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شافه از اقاقیا و راسک و گلنار و صمغ و کندر ساخته برداشتن خاصیته وقت جماع و بروغن ناردین مقعد چرب کردن و عند المباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در ابنه و آنرا علت المشائخ نیز گویند و این مرضی است که در امعاء مستقیم حکه پدید آید و جماع کنانیدن خواهد و علاجش اگر ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوثیت است بضرب استهانت **فصل ۱۰** در اورام انثیین و سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج بعد فصد و حجامت پشت و ساق بر ادعات طلا کنند در ابتدا و بعده روادع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط است و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود و علاجش قی است و منضج و مسهل بلغم دادن و آرد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت دیر باشد علاج ادویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود عضو متمدد با آثار ماده دیگر صغر او علاجش تکمید است و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند تقی و مسهل پردازند اما قی در امراض سفلی نافع تر است و جنطر فا ماده ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض خفت میباشد و محسوس میبود و آنچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تب و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل کبر است نه ورم علاج بیخ و شوکران و تفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر المسن با آب کشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن نه دهد و تقلیل غذا شرط است **فصل ۱۲** در حاقونا و این مرضی ست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تطفیه خوفست و بعد تنقیه نام زلو بر قضیب

مردان ودر فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و اصلاح غذا مفید **فصل ۱۳** در ریح الانثیین
و سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و ضماد های گرم کافی
و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بار گفته شد شربا و طلاء و اگر ضربه یا سقطه
یا صدمه بود فصد لازم است و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کرده نافع **فصل ۱۴**
در تصغر الخصیه و سببش برودت است که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش اهتمام در ارخاء
و تسخین است **فصل ۱۵** در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که تمامه بسوی مراق رود
و در ظاهر هیچ نماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور در حرکات پدید آید و ارتفاع
اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در دهم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد
علاجش اهتمام است و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و آبزن محجمه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج بکند فرود آرد فائده گاه باشد که قضیب منتفخ شود و در ظاهر
هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۱۶** در دوالی الصفن
و وی آنست که رگهای کیس خصیه بر آمده شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست
که در دوالی پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت
زائل شود **فصل ۱۷** در استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج مازو و آس
و گل سرخ و گلنار و مانند آن از قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب
و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا و علاجش مرداسنگ
و توتیا کنند و در آدم رها و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد
علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین مر هر یک دو مثقال صبر مرداسنگ انزروت
هر یک دو درم مع روغن گل مرهم سازند فائده قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و درد موضع

بران گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحهٔ مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکهٔ خصیه و قضیب و علاجش فصد است و حجامت
تا لوه ران و اسهال صفرا و بعد تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سپیدهٔ بیضه
طلا کردن فصل ۲۱ در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد گیرند فصل ۲۲ در ثالیل
تو ثبور و صلب که بر قضیب و نواحی آن پیدا آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا
نمایند و به مبحث ثالیل مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سدهٔ مجرای قضیب و سببش اگر
صبر و بود در بول دشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیرهٔ خرفه و تخم خربزه و شربت
خشخاش دادن و مقعد بر روغن بنفشه بادام بر قضیب نهادن و چون سرکه شیاف ابیض
بروغن گل و بشیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند و اگر
خلط لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول خلط ظاهر شود علاجش
مدرات دادن است و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثولول بود در بول بعسر آید بی حرقت و بی خروج بلغم
در بول علاج اگر ثولول بمخارج قریب بود و صبر و سپیدهٔ ارزیر بروغن گل بچکانند اگر قوی
باشد بفصد صافن و حجامت پردازند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن
و سببش یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازالهٔ سبب ملینات چرب مالیدن
و جز آن پس بست بهت کردن در حمام تا راست شود باب ۱۲ در امراض صفاق و ثرب و مراق
بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشای که زیر مراق است صفاق خوانند و پرده غلیظ چرب
که زیر صفاق و ملاصق احشاست ثرب خوانند فصل ۱ در قیلة و دمی آنست که منفذ صفاق
گر و کشی آن واقع است بجانب خصیه بگشاید یا پرده مذکور را زینجا بشکافد پس ثرب یا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور اد ره و قرو نیز نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود قرو اللحمی خوانند و این فصل به پنج قسم ذکر کنم **قسم اول** در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بمشقت بالا رود و دو تکت رجوع قرا قر کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج بالا رود و روده را برگردانند و اگر بزودی نگردد و آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از رد این ضماد بر بن خصیه و کش ران و عانه نهند مصطکی و انزروت کندر و جوز سرو و برگ سرو و اقاقیا و گلنار و مرو دم الاخوین و شب یمانی و خضض و اهل و صبر جمله برابر کوفته بیخته بسریش ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته و بر لته کشیده بگذارند و بر فاده هموار بر بندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر باید که خفته باشد و بعد سه روز برخیزد و بر فتق بگردد و از هر چه مضر بود ادکا و شربا و عملا پرهیزند و پیوسته جوارش کمونی بخورند و بلجامیکه باین کار مخصوص هست بسته دارند **قسم دوم** در قیلة الثرب و نشان وی نیز عسر رجوع است اما بی قرا قر و همین فرق میکنند در معالجت و علاجش همانست که گذشت **قسم سوم** در قیلة الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود و قرا قر شدید کند و علاجش چیزهای بادشکن دادنست و از بادانگیز پرهیزانیدن و موضع را بسته داشتن **قسم چهارم** در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و فتیح جهاید بالا نرود و علاجش نشف آب آنست بدانچه در استسقای زقی گذشت و اگر سود ندهد بزل کنند و معروفست **قسم پنجم** در قیله که قرو اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت و تمدد است که در کیس خصیه محسوس شود نه در جرم کیس و همین فرق میکنند درین و در ورم صلب خصیه و علاجش تنقیه سوداست و تدبیر بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن **فصل ۴** در فتق مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جای خود بالا...

یا فروتر از ان پاره شود و مراق سالم باشد پس انچه تحت صفاق ست از جهت صفاق بالاتر
آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان گاه باشد که در محل اربیه یعنی کش ران شق شود و صفاق تهتر
و در انجا اثر او پیدا آید و فتق اربیه والاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش ربط آن محل است
بر فانه ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز آنست که در قیل گفتیم و بدانند که این مرض به نشود
و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد فائده و در ابتدای قیل و فتق داغ دادن استخوان
گرم انگشتان بر روی پای را نافع گفته اند و همچنان رگ صفن که در میان مقعد و خصیه است راست از دست
مخالف علت داغ دادن **فصل ۱۶** در بیرون آمدن ناف اگر یوم ولادت شده باشد بسبب
ریدوت قطع ناف یا آسیبی دیگر در بیان هنگام در اصلاح کوشند بر بطلان فائده و چون آن اما چون
مستحکم شود به نگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع
رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از روئیدن
گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان
فتق برگشتن فرو نیست عند الغمز یا قرا قر یا بی قرا قر و نشان رطوبت ثقالت و نشان
باد لین لمس و از دیاد و نقصان متواتر باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت
و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ تیره مغبر یا سیاه نمودن است علاج انچه از فتق
باشد گذشت تدبیرش و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی
گیرند و انچه از روئیدن گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد
زلوبان چسپانند و ادویه قابض که دهن رگها به بندد و در ماعات ذکر یافته ضماد سازند
تا باز بر نیاید **باب ۲۲** در امراض که مخصوص بزنانست **فصل ۱** در عقر یعنی حمل نگرفتن
و سببش اگر سوء مزاج رحم بود و حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

سبب نتوان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خونست و دلیل برودت قلت
و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج است و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان
رطوبت است از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه مادی بود از لون
رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل است
و اگر افراط لاغری بود علاجش تسمین است و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار و اگر ورم
رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت دی بود علاجش دفع سبب است و هر یک ازین
در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ
عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع باد و علاجش کسر باد است و محمولات
نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت
طیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثولول مانند آن
هرچه سد فم او شود علاجش ازاله سبب است چنانچه باید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند
و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم است
وقت جماع و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن بعد انزال
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب است فائده
گاه باشد که عقر از جانب مرد بود در این صورت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در یافته
در حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و بالخاصیة
بمشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین است که این را علاج نیست بالجمله امتحان
عقر حقیقی که از مرد است یا از زن آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب
ماند نشین نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیة یاری میدهد بر احتبال

براده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از آن نوشانند دیگر پنیرها خصوص پنیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل بپاک شدن حیض که وعنقریب مجامعت نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسبابش در عقر گویند که این هر دو متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیر وی حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست و طریق صواب در حق حبالی خاصة آنانکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بکام برند و آب گرم بروی ریزند و در آبزن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش از این باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای دیگر و ترشیها احتراز کند و بر ذرد دستر نباید و دم فرو کشد و آواز دهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید ذکر ادویه که عسر ولادت را یسیر سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست چپ دهند دیگر بسد بر زانو رست بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلتیت یا جندبیدستر آمیزند و بدهند زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و لشربت ... یا نخود آب آمیزند و بخورانند مجرب است و حوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند علاجش مبادرت در اخراج است باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم ترمس یا دیدیهر یک دو درم بجوشانند و باده مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند شمانیدن کندش و شونیز و جز آن

چون نطفه آدمی گیرد دهن ودینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه در وی افتد و مدد دهد و اگر پوست
مار و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن بر رحم رسانند زود برآرد و اگر هیچ حیله
بر نیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آن فصل ۵
در احتباس نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث بجویند بیان ادویه که در رحم را که بعضی
زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و بر رحم رسانند دیگر شیر خر نیم گرم کنند
و آبدست نمایند دیگر شحم استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند
و بر رحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توان داد پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند
قدری از آن بنوشانند انتباه گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد تا ضرورت نبود ارتکاب
این نشاید خصوص بعد ظهور حیات و تدبیر اسقاط آنست فتیله از کاغذ بافته و بر دهن رحم گذارند
و اگر این را بقطران یا باب حنظل یا بطبیخ ادویه مدره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگوزه یوم
سداب خشک سه درم مرکید رم بکوبند و بطبیخ ابهل دهند صبح و شام این یک شربت است
در غذا نخود آب باشد دیگر تریاق اربعه مجرب است و هر چه در اخراج مشیمه و جنین میت است نافع
و هنگام اسقاط نخست اهتمام و تدهین شکم بر روغن بید انجیر و شرب ایارج فیقرا چرب لازم است بعده
مسقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل و خردل تبخیر کند بر رحم تا خون سائل شود و غلیظ نگردد
فائده هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش آنست که بعد از جماع زن را جهیدن فرمایند
هفت بار یا نه بار و فوراً برخیزانند بعد انزال عطسه آورند و سر قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن
نیز نافع است دیگر فلفل بعد جماع برداشتن دیگر سرگین موش باشه فرزجه ساختن دیگر که تا عمر نافع آید
سرگین فیل خشک کنند و با شهد بخور رانند زن را فصل ۶ در رجا و این مرضی است مشابه
حمل و فرق در این و در حمل از آنجا و هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست بر زنان

وبهچنان فرق ورر جا و استسقا بر امیر آن بالجمله صلابتی کرد ر ینجا میباشد از همه فارق است
وسببش اگر در صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط یا تولد ریح بود در عنقر گذشت
واگر تولد صورتی ناقص بود و در رحم جهت اشتمالش بر آب زن فقط تدبیرش استسقاط آنست
بمسقطات جنین فصل ۷ در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد آید کمی
است باستحاضه وسببش اگر بسیاری خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل آنست
وامالهٔ بربط ثدیین و وضع محاجم زیر آن و بعد فصد جهت قبض قرص کهربا دهند و بست و
ممسک بپرداز ند واگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه آنست
وتغلیظ خون و قرص و شافه که در دموی گذشت بکار بستن و صندل بر عانه طلا
کردن واگر کثرت مائیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه
وتجفیف است واگر حدت و کثرت سودا بود و سیاهی خون یا کدورت یا خضرت آن
گواهی دهد علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال واگر بواسیر الرحم یا قروح آن
تدبیر آن توان کرد واگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قسم
وشقاق رحم جویند واگر زوال بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانید نست
قابضات قبل شستن و بروغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر خرقه نهاده
رفاده مانند بر فرج بستن و فاذ زهر با دوغ سائیده دادن و شقاق را بهم تدارک کرد
فصل ۸ در قروح و جروح در رحم و نشان وی لزوم وجع است و خروج ریم فقط یا خون
بهم آمیخته بالجمله قرحه بی ریم نباشد علاج تاکه جراحت ریم نکرده باشد و مانعی نبود فصد کنند
واصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه و فرزجه حابسه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند
سرو هر قرحه این باشد تدبیرش حقنه به رحم کردنست بروغن گل و روغن بنفشه و آب شکر همه

اچرک پاک شود و بعده مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نفوذ کند و اگر قرحه در عمق
رحم بود فرزجهاء ادویهٔ مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده
بصوف یا پنبه حمول کردن در تنقیهٔ رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران
بشیر زنان حمول سازند فصل ۹ در شقاق رحم نشان او ازدیاد وجع است وقت جماع
و برآمدن ذکر خون آلوده خاصه اگر در عمق بود علاجش بمراهم که در شقاق مقعد بکار آید
کنند و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه باشد که بسبب ازالهٔ
البکارت حجابیکه درمیان دبر و قبل واقع است بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق گاو
و موم سفید و پیه گردهٔ بز کنند و سنگ جراحت کثیر المقدار سائیده بر فاده نهاده ببندند تا
عضو شق ملتحق شود و از هرچه مضر باشد پرهیزند فصل ۱۰ در حکهٔ رحم و علاجش بعد
تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بشاشه یا شراب
سرکه آمیخته حمول ساختن است بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکة القبل را
نیز تدبیر همانست فصل ۱۱ در بواسیر الرحم و دوی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش
همانست که در بواسیر مقعد گذشت فصل ۱۲ در بثور رحم و دوی بلمس معلوم شود و باشد
که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل است و مرهم اسفیداج مالیدن اگر بثور در عمق بود
و در رحم حقنه کردن اگر بثور غائر باشد فصل ۱۳ در ثالیل رحم و این نیز بلمس معلوم شود و
علاجش فصد و اسهال سودا است و طبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و مدام
بل نشستن فصل ۱۴ در ناصور رحم و دوی قرحهٔ مزمنه است و تدبیرش گذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف است
بمراعات حرارت و برودت مزاج فصل ۱۶ در سیلان منی زنان و سدق

در رطوبت منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپیدتر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۷** در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی نحافت بدن است و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خون است با غذیهٔ مقویه و اگر غلظت خون بود و سبب برودت یا غلبهٔ خلط غلیظ تقدم اسباب و وجود آثار بر وی پیدا باشد علاجش تنقیهٔ اخلاط غلیظ است و استعمال ملطفات شرباً و بخوراً و اگر انسداد دو فوهه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت است یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد و لیکن جهت امن از آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازم است و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل است و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند **فصل ۸** در رتق و وی آنست که چیزی نامد در فم فرج یا مابین فم فرج و فم رحم و یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب است و ثانی مانع دخول تام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دشوار است **فصل ۹** در تورم یعنی بر وزر رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گاز و رعشه افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیهٔ امعا کنند بحقنه و تنقیهٔ مثانه بمدرات بعده روغن زیبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوق و قدری غالیه در آن آمیزند و نیم گرم در رحم چکانند و بر آن بمالند پس بر پشت خوابانند و رانها بر دارند بنوعیکه گشاده باشند و بهم نه پیوندند و دوا را فرا پیچند تا از مرغ بسی گرو بیه ساخته و بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده و در تحقیق آن قاقیا و مسک

ورا کاست الا ئید و بوساطت آن رحم را بر دارند پس آن کروهه بانجا بماند و بر فائده دیگر
فرج را محشو سازند و بعصابه بر بندند شوی کرا لیق بود پس بر عانه و نواحی فرج قابضات
ضماد نمایند و بهر گاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و نکنند و ناسته روز
باید که بر همین هیات بماند و از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کند و پیوسته عطریات
بو نهند و بر وی بسوی بر خیزد و آن کروهه دور کرده تجدید نمایند و در لوط العصابه شی کنند
برفق تا خاطر جمع شود فصل ۳ در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی بس
اصابع معلوم شود قوابل را و ایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر آرد
و بول و غائط حبس کند علاج اگر سببش امتلاء است و رگ با بود از خون فصد صافن کنند از
محاذی شق مائل و اگر تقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه نرگس
مالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم حقنه نمایند با یارجات و بعد زوال سبب اگر میلان باقی
قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ قیروطی یا شحوم بانگشت تا اذیت نرسد فصل ۴
در اورام رحم و سببش گرم ماده حار بود و نشان وی تب حار است و تواتر نبض و نفس مع فساد معده
دماغ و ظهور وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا موخر ش و در خاصرتین اگر
از هر دو جانب بود و علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشگافد تدبیر
قرحه رحم کرده شود و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع ثقل پیدا بود و علاجش آنست آنچه در ورم
سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود و نشان وی ظهور صلابت است در میان رحم و قلت وجع
شدت ثقل علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و دهان نزد تام
سولاً والطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن شبانروزی دوبار فصل ۵ در دبیله رحم ورم چون
پخته شود و ریم کند دبیله نامند علاج اگر در فم بود و بشگافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات

نوشانند و آزموده مرخیه ضماد نمایند و به همین تدبیر لازم باشند و اگر دیرکشد انجیر و خردل
جوشانند و به طبیخ او حقنهٔ رحم فرمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد
انفجار به تنقیهٔ ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و این اکثر عقب
ورم گرم مستحکم افتد و نشانش صلابت و حرارت و ضربان است و درد تا حجاب سینه بر آمدن و شبیه
متورم شدن و هرچند ورم مذکور دواپذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد با صلاح همی کوشند
باستعمال مرهم در و نشان و فرزجه و جز آن و مرهم رسل خاصیتی عجیب دارد و جهت تنقیهٔ سودا
گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت بر ترطیب واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم
و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما
بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمیشنود علاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی صرع
گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعا نبویانند بلکه گوگرد و مثل آن ببویانند و عطریات
در رحم مالند و دغدغه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصة اگر عدم جماع و تراکم منی باعث
بوده باشد نفع تمام دهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال
حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم و نشانش ورم و تهیج
و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است
و مدرات دادن و آنچه از بهر استسقا و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و رجوع در یافت
دارد و گویند خرقهٔ سپید حمول کردن اثر کثیر دارد **فصل ۲۶** در نفخهٔ رحم و نشانش امتلا
عانه است مع الوجع و از زدن دست چون آواز طبل بر آمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند
شبیه باستسقای طبلی علاج تنقیهٔ بدن و کسر ریاح نمایند به مفتحات حنا و فرزجه و ضماد
و تکمید آن و آبزن تا و هرچه در طبلی است درینجا بکار آید **فائده** حنظله و ابهه و عا

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد باب ۴۳ در امراض ظهر
واطراف یعنی انچه به پشت و دست و پای تعلق دارد فصل ۱ در حدبه و آن زوال فقارست
بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم و تقصع نامند و آنرا که
یمین یا یسار باشد التواخوانند اما حدبة الموخر نامی علحده ندارد و حدبه بتحقیق همین ست
و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم عضله نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار
بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج
رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما انچه سببش باد غلیظ باشد مسمی است بریاح الافرسه بالجمله
علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی حاده و علامت باد شدت وجع است بی تپ
و علامت رطوبت سپیدی لوست و تقدم تدابیر مرطبه علامت سقطه و ضربه ظاهرست
علاج در ورمی فصد و تلیین کنند و حسب حاجت ضمده استعمال نمایند و همه انچه تدبیر در ورم
بعمل آرند و در ریحی انچه بریح الکایه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بوجی و در تشنج
انچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطه مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب
فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل با قدری عاقر قرحا سرشته و اگر بیرون
باشد بر آن بید و هر چون که بود بعد سداد و یه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت
فصل ۲ در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج ساذج بود در پشت
نشان او احساس سردیست و در ریحی ثقل و امتناع از انحنا علاجش تسخین است
اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود و دوران یا انصباب وی بران نشان او وجع مع ثقل است پس
تقدم تناول چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب
و جز آن که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال

انفع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات در اکثر کفایت کند بے تنقیه
واگر مداخل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انصباب رقت الانقل کرده ذرین نباشد
یا کمتر باشد اما در اکثر درد منتقل بود و علاجش نیز همانست زیرا که اصل این با بلغم است
واگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع است و تدهین پشت بروغن گل و سورنجان و اگر
کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود رسالاست و علاج آن گذشت و اگر امتلای
رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقرهٔ پشت تا قطن درد کند
وضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض است بعد شرط و طلا و اگر بمشارکت رحم بود چنانچه
بعض زنان را وقت آمدن حیض میشود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض است
و تدهین پشت بروغن گل **فصل ۳۳** در وجع خاصره و اسباب و سالاست و علاجش
از وجع ظهر جویند **فصل ۳۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه عام است که این درد با ورم
باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه از ورک خیزد و بر پاے
فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و اینها
بیشتر در ابهام پای شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و باسم مطلق
که وجع المفاصل است مسمی است و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر
کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص اند باسبابی اشاره بدان کرده خواهد شد انکه سبب
وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج حادث
شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن گواهی دهد علاجش
تعدیل است بتمریخ و طلا اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمیشود و اگر کثرت خون بود
نشان او حمرت عضو است و تمدد و ضربان و علاجش فصد است از طرف مخالف اگر علت

از یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضا اگر غایت درد باشد الحمل زنند و اگر در رجل باشد
باسلیق و هر چون که باشد خون و اگر فرو گیرند بعد از دست حاجت تلیین شکم کنند و اشربه معتدله و ضماد
و در ابتدا و ترا بید و دفعات طلا نمایند اما بعد فصد و تنقیه شدت درد مخدرات نیز بیفزایند
و قریب بانتها مرخیات ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل
و بابونه بکار برند ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز
پیدا بود چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد است و تلیین اما درینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارده نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا
درینجا نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا
صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل است و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست
و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی
کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاجش قی است و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل
بر دارند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات حار دهند و در هیچ جا هیچگاه روادع صرف
و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشانش کمودت لون است و قلت وجع
و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد است و تنقیه بسودا مسهل بعد نضج تام و تضمید
را هم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید در آن
بیزید و اگر رقیق و صاف آید فورا بند کنند و به تلطیف ماده کوشند بعد و بفصد بپردازند
اگر ریح بود نشانش انتقال درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق
بادیان و شربت بزور روانست و روغن گل مالیدن و به تنقیه بلغم و تجوید هضم متوجه
بودن و نوعیست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد [illegible]

مسمی است بیخ الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیهٔ صفرا ست تنبیه وجع المفاصل
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع است
اکثا و طلاء خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر نرسد
و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا عضلات منتاحل نگرداند سبب فصد
ذکر ادویهٔ مسکن وجع سورنجان سپید و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم بآب سرد بدهند
دیگر کشنیز خشک سه درم با همچند شکر بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با همچند شکر دهند
دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند
فائده اگر از استعمال روادع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن
دوا را زود از عضو بردارند و طبیخ بابونه و خطمی تحلیل نمایند بر آن عضو تا ماده از دماغ محل
خود بازگردد و هرگاه در وجع الورک و عرق النسا دوا سود ندهد داغ دهند بر ورک در
وجعش و بر پشت لنگ در عرق النسا و رگ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع است
و نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از پشت انگ
بهشت انگشت داغ دهند و در عوض یک داغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای دهند خطا نشده
و استعمال چوب چینی بشرائط محافظت اثر تمام دارد در ازالهٔ همه امراض مفاصل و غیر آن
فصل ۵ در دوالی و دوالی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود و علاجش تنقیهٔ سودا و بلغم
است و بعد فصد و اسهال دقی رگهای مذکور را فصد کردن تا از زوات آن ماده بهاید و پس
طلوخنت سپید بسفیده بر ساق طلا کنند یا بربندند باعتدال تا ماده دیگر نریزد فصل ۱۶
داء الفیل و دوالی آنست که پای مریض چون پای پیل نماید و علاجش نیز همانست که بدوا
گذشت و اگر شدید بود متعرض نباید شد فصل ۱۷ در وجع العقب یعنی درد پاشنه

اگر زخم بود مرہم نہند. واگر ضربہ یا سقطہ بود ماميثا وگل ارمنی بآب یا گلاب نہند وآب سرد
ریزند و باشد کہ حجامت کنند واگر فشاردن موزہ بود تدبیرش نیز ہمین است واگر انصباب
مواد بود اگر مادہ خون است فصد واگر دیگر است قی واسہال باید فرمود و درحار روغن گل
و در بارد روغن بابونہ و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل واین مرضی است
کہ کف پای درد کند و پا نہادن متعسر بود وعلاجش عدس در سرکہ پختہ ضماد کردن است
واگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۴ ۲** در حمیات یعنی تپہا واین سہ گونہ باشد
حمی یومی وحمی خلطی وحمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم واین تپی است کہ بروح تعلق دارد ومیعاد
و در اکثر یک روز زائل میشود لہذا باین نام مسمی است وروی حسب اسباب نامی مخصوص است
چنانچہ حمی ہمی وفزعی وفکری وغضبی وفرحی وسہری وقلقی وتعبی واستفراغی
ووجعی وغشی وجوعی وعطشی وسددی واستحصافی وتخمی وورمی وشمسی وناری
وغذائی ودوائی وزکامی ونزلی وشرابی وتحیری ومعنی ہر یک معلوم است
وہر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند وتپ می آرد پس اگر تعلق
حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بہمان روح مضاف سازند چون
حمی یوم نفسانی وحمی یوم حیوانی وحمی یوم طبعی واز ظہور ضرر ہمین در روحی ازین
ارواح توان دانست کہ در کدام روح تعلق گرفتہ وعلامت حمی یوم علی الاطلاق
آنست کہ حرارت او یکسان بود وغیر سوزان بمشابہ حرارتی کہ از ریاضت می شود
وادنا تا رعفنی ونہ دقی معتدل بود ودر اکثر بیک شبانہ روز منقضی شود بشرطیکہ منتقل
بنوعی دیگر نشود وعلاجش ازالہ سبب است بہرچہ درخور وی بود وبدانند کہ درین تپ
از غذا باز ندارند مگر در تخمی وایضاً استفراغ لفراینست. مگر در سددی کہ سببش امتلا

بود و در استحصافی که مع دلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در
ترلی که حار بود و در پوشیده نماند که دلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی
انفع است و در سددی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سددی
آنست که در عروق خیقه‌ها دو بند شود و اما تخمی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام
و مانند آن هر چه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسده انجامد یا نه و ز حیری اگر چه بچون دیگر
امراض نیز خالی ازان نیست که احداث تپ مذکور بوضع میکنند یا با استفراغ او تخصیص او
بذکر محتمل که بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق **فصل ۲** در حمی خلطی و چون خلط چهار
بچهار قسم این قسم منقسم شده **قسم اول** در دموی یعنی خونی و این دوگونه است یکے آنکه خون گرم
شود فقط و افزون گردد و تپ آرد بے آنکه متعفن شود **دوم** آنکه متعفن شود و این تپ را
علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است سوناخس نامند و نشان این تپ
مطبقه تپے که از گشاد ...
از آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضاً از ناگسیار بودن تپ و نیامدن عرق پوشیده نیست
و در عفنی تعفن در بول و براز لازم است و کذلک همه اعراض در ثوران بود نسبت
سوناخس و علاج این تپ اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت
بتطفیه و تعفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تپ منع است تا به نشر غش نانجامد و در
سوناخس خون هر چند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون
باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هر چه لین
طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر
بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیخته
و به دهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند و لعاب بهدانه و اسبغول

باید آمیخت و شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض حمو ضات چیزے دیگر دہند کہ ہم تپ را
نفع دہد و سرفہ را نیز مضر نبود بہتر باشد و درین تپ عناب خیسانیدہ یا جوشانیدہ و آب بیے
بکرات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد و خاصہ آنجا کہ تغلیظ مطلوب
باشد و اسبغول فقط در تصفیۂ خون کفایت دارد و آب آلو نیز نافع تر است و سرفہ را ہم بسیار
مضر نیست قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفرا و غیرہ در مقدمۂ کتاب گذشت
دریںجا باید دانست کہ اگر مادۂ صفرا داخل رگہا عفن شود تپ لازم می باشد و یک روز
درمیان اشتداد میکند و این را غب لازم میگویند پس اگر مادۂ مذکور در رگہا حوالے دل
و معدہ باشد عوارض اشد باشند و این تپ را محرقہ خوانند و اگر خارج رگہا عفن شود
غب دائرہ نامند پس آنجا کہ مادۂ صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود دورہ
او شدید باشد چنانچہ امتیاز بینہما توان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت بود شطر
خوانند بالجملہ خاصۂ خالصہ دائرہ است کہ یک روز آید و یک روز نہ مگر آنکہ دو غب جمع آیند خاصۂ
غیر خالصہ دائرہ است کہ یک روز بشدت آید و روز دوم نیز آید کے تغیر پدید آید اما شطر الغب کہ
ہر دو مادہ اش خارج عروق عفن باشد خاصۂ وی است کہ یک روز آثار تپ بلغم پدید آید و روز
دوم ہم آثار بلغمی و ہم آثار صفراوی زیرا کہ بلغمی ہر روز نوبت کند و صفراوی یک روز درمیان و اگر
ہر دو داخل عروق باشند آثار ہر دو لازم بود و مع ذلک یک روز درمیان تغیری زاید پدید آید
و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز ہر روز آید و دریںجا
نیز یک روز درمیان اشتداد آثار لازم است کما لا یخفی و این ہر سہ نوع بشطر الغب غیر خالصہ
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایند و این نوع بشطر الغب

موصوف است **فائده** غب خالص لازم زیاده از یک هفته و غب خالص دائره زیاده در هفت
نوبت که دو هفته باشد نمیماند بشرطیکه سوء تدبیر نشود **علاج** ظاهر است که ماده صفرا محتاج
تبرید و ترطیب است و مفتقر تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن بدانند که در انجا که ماده داخل رگها
بود افراط در تبرید نشاید کرد و نضج ماده بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقه صفراوی که تبرید
کثیر مطلوب است تا برق منجامد الا در محرقه که ماده دران نسبت بحرارت غالب تر باشد باید که
درینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تب اگر
خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز است خاصه وقتیکه ماده داخل رگها بود
اما جرائے که در دموی کنند بفصد درینجا توان کرد و خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج
صفراوی منع از فصد در صفراوی که گفته اند بر تقدیر یست که صفرا خالص بود و خون غالب
نباشد و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه سرما
و لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا بقی برآید و اگرچه نه برآید
بقوت تهوع البته تحلیل میباید و لرزه ساکن میشود و چون تب فرود آید پاشویه فرمایند
و پاپیا بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و سکنجبین درین وقت نیز موافق است و استفراغ
حسب میل ماده درینوقت باید کرد مثلاً اگر با غثیان بود و مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر
امعا بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر باندادت
پوست بود و عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل بهیچ جانب نبود اسهال اوفق است
و در تبهای گرم اولی تر است که ترنجبین ندهند مگر همراه آلو یا تمر هندی و تا که کار از آب
فواکه کشاید چیزے دیگر دادن نشاید بجز ملین مبارک و آنجا که صفرای خالص بود و پیش از نضج
مسهل ندهند بلکه ملین هم ندهند مگر آنکه ماده مائج بود و هرچند که بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند

مگر آنکه بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تپ تا جنس و فصل و نوع و ترکیب کما حقه مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافع است و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطشه متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هر یک از محلش جویند بارعایت تپ و محافظت قوانین و نوعیست از صفراوی که درون گرم بود و بیرون سرد و این نیز قسمی است بر لیفوریا و نشان وی لزوم تپ است و نوبت غب شسته شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غیر خالصه است و سکنجبین با گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند علاجش از حمی غشی گیرند وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی و ماده وی اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و نواحی دل و معده باشد ایضاً قسمی است بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثاریکه بهر دو مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج رگها عفن شود نائبه نامند و مواظبه خوانند اما لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه فاتر شود ولیکن محسوس نباشد فتور او و نائبه هر روز یکبار دو بار فرو انگیزد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید و هر چند که باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آلست که ابتدا به قشعریره کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی زوفا پخته باشند و کشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود همی دهند و کذلک

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه بآسانی برآید بهتر است تبالغه نباید کرد
و گاه گاه انیسون همراه گلقند خوردن و پودینه و مصطگی خائیدن لازم دانند و بعد نضج
مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دوای ترید بقدر حاجت دادن و شیح
پنج درم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع است بلکه
رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است و آنجا که دماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر نانخواه کوفته بیخته با شهد
آمیزند و سه درم بدهند تب بلغمی کنه که سخت برزاند و دیر گرم شود دفع گردد و غاریقون
یک درم با عسل همین عمل کند و در رفته بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نائبه
کنند نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی انقیالوس گویند و نوعیست از آن که درون گرم بود
و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد و طریق علاجش همانست
که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوع
دیگر هست از بلغمی که در وی حرارت و برودت معا محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگر
که برودت در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه باد و ارا فتد بی حرارت و این هم
نام ندارد و نوعی دیگر هست که در روز آید و در شب فرود آید و این را نهاری گویند و نوع
دیگر ضد آنست و این را لیلی نامند علاج اینهمه تلطیف خلط است و چنان که گذشت قسم چهارم
در حمیات سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشا
وی لازم تپ است و مع ذلک دو روز در میان داده مشتد شدن و اگر خارج عرا

بود ربع دائر خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از آنکه روز اخذ وے بحساب روز
ترک چهارم روز است ربع مینامند و بر همین قیاس نامیدا سامی این حمیٰ را که تسمیه وے
باعتبار یوم اخذ و ترک نماده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه کسور الاولی
و زیاده بر این نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت باخواتش و ربع از
دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودای طبیعی بود و تقدم تناول چیزهاے سودا افزا
و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبیعی افتد و چون متحقق است هر خلط که
بسوزد سوداے غیر طبیعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی
و ظهور آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود
میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج و شش
نوبت منقضی شود و باز عود کند **علاج** تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت
خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هرچه از جنس میوه تر باشد
و آنچه باد انگیزد و هرچه گرم و خشک و آنچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند
و چیزهای مرطب غذا و دوا دهند و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در دموی
فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج مگر در صفراوی
و آنجا که خون سرخ و صاف بر آید نشاید گرفت البته و از آنکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت
باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر براه فصد اسلیم کردن و خون اندکی گرفتن روز نوبت
سه گهری پیش از آمدن تپ محجمه بر سپرز نهادن و بسیار کیدن ظاهر النفع است فائده حمیات که
بترکیب افتد کثیر اند و با سامی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص مع ازمنها آنرا که
بلا نظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن

موجود باشد که تپی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بگسارد
دیگر تپ سر بر آرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معاً گیرند خواه در ترک ابتدا معاً
باشند یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش تامل نمایند تحقیق نموده و آنچه
غالب باشد ازالهٔ آن بیشتر مرعی دارند فصل ۳ در حمی دق و وی آنست که حرارت غریبه
باعضای اصلی خصوص بدل آویزد و در رطوبات طبیعی بدن را شروع در افنا نماید و این تپ
تا آنکه در ابتدا هست بجز دق و دیانی خوانند لیکن چون بدرجهٔ دوم رسد که از شدت اعضا افتند
ذبول نامند و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مفتت و مخشف گویند و درین وقت
تدارک مشکل است و علامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا
برافروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و عظم نماید
و چیزی در بول پدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا و دوا
و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تپ نافع است اگر با تپ دیگر یار نبود و طریق شربت اینها
از مطولات جویند و درین مرض تا الممکن بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب و اگر
تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیز است
و بدانکه مرضیست مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخت نامند و دق الهرم خوانند و وی
آنست که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خرابتر از آنکه بود گردد و بی حرارت
و وی بیشتر پیران را افتد و بجوانان کم دیگر و دکان کمتر و سبب وی سرد شدن دل است
از افراط تبرید در حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا موجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاج است
باستعمال آنچه گرم و تر بود نه بافراط و گاه گاه غسل لیسیدن نافع است و اگر مستحکم شود و مستعد
است اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک حامل نه انجامد و دق زرسو و مند است

خصوص همراه عسل یا جلاب و ماءاللحم نیز و زرده بیضه بدستور **فصل ۴** در حمی جدری و حصبه و نشان اینها تاسه عظیم است و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و ترسیده بیدار شدن اما تپ حصبه تاب ناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود و نسبت بحمی جدری و علاج این تپ قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردن است و تلیین نمودن و بشربت عناب مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و بهتر آن کوشند که بتمامه برآید و این چنان باشد که بدن بجامه پوشند و آب سرد جرعه جرعه همی دهند و خاکستر در فرش پاشند و در آب جوشانیده زیر جامه بدارند **فصل ۵** در حمی وبائی و این تپی ست مهلک که در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون برنیامده به تنقیه و تلطیفه کوشند و دل و دماغ را قوت دهند و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند **باب ۲۵** در اورام و بثور ظاهر بدن و آنچه بظاهر تن تعلق دارد **فصل ۱** در اورام و مانند آن ورم خرد سمی است به بثور و اورام را اقسام است و هر قسمی نامی دارد چنانکه بیاید بدانکه فلغمونی ورم غلیظ کثیر العظم دموی ست که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد است و در ابتدا تضمید روادعات چون صندل و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در تزاید قدری مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن با روادع و در انتهاء مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو و جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نمودن و آنجا که ماده تحلیل نیابد و روی بجمع آرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها و رنه چیزی منفجر یعنی شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق برنهند یا آهن سرخ نهند و بعد فصد اگر تلیین

حاجت آید بمطبوخ فواکه یا هلیله مبارک توان داد فائده آنچه گفته شد در سائر اورام
همین قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد استعمال رادع
جایز نیست سقاقلوس ورم خبیث عظیم است که عضو را می میراند و سیاه و فاسد میگرداند
و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن است و از نفس عضو خون کشیدن
و بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی در عضو
بالکل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست
و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند و تا که سقاقلوس مستحکم نشده فغانغرایا
نیز نامند حمره ورم صفراوی است که بپارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص
است حمره خالصه نامند و وی سوزان و درخشان و شعاعی باشد و زرد رنگ اگر مرکب
با خون است سریع الحس نبود و سوزان نباشد و سرخ بود و علاج در خالص تنقیه صفرا نماید
و ادویه سرد و تر طلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند
و در تنقیه قاعده فلغمونی مرعی دارند باعتبار اوقات حمره و بپارسی آتشک گویند و این حباتی
که بینا میباشد و سرخ و باد رد قوی میبود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفرا است اگر خون
غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی بر آنند که خون آنقدر گیرند که غشی باشد و این دوا طلا نمایند که
بجرب مخصوص است زردی سرکه بر زمین گرم اندازند تا که بجوش شد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا نمایند
و اگر گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد نمله و وی بثره باشد یا بثور که با حرقت شدید
و خارش بود از جای خود بجا دیگر نقل کند پس اگر ماده صفرای خالص است نمله ساعی گویند و اگر
با خون مخلوط باشد متاکله خوانند و ساعی آن بر ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست گوشت
هر دو سرایت کند و علاجش حسب سبب نمایند و اطلیه حمره و نمله نافع است و دوا النمروا حوالی او برغ نهادن

وتدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند جاورسیه بثور صغار گاورس مانند است که سرش سپید است
وبیخش سرخ باشد ومتفرق برآید علاجش تنقیه صفرا وبلغم است وپوست انار بگلاب وقدری
سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز است نار فارسی بثره پر آب رقیق شدید الحرقة
وکثیر الحکه است که چون برآید زود خشک ریشه گردد و بیش از بروز او خطوط سرخ طاوسی دران محل
پدید می آید واین را هم آتشک گویند وبعضی حمره نامند وعلاجش فصد است وتنقیه صفرا وتضمید
مرداسنگ بگلاب یا ماز و بسرکه سائیده نفاطات بثور کبار شبیه به آبله است که از سوختن می افتد
و دروی اکثر آب رقیق میباشد و گاه خون رقیق وگاه بجز ریم غلیظ هیچ نباشد و درین حالت مسمی است
به نفاخات نیز وعلاجش فصد وتغلیظ خون است وبعد از آنکه نفاطه بعظم خود برسد باید که
بسوزن زر بشگافند و بر ذات طلا نمایند شری بثور مسطح بسرخی مائل است که بعضی از وی
خرد بود و بعضی بزرگ واکثر دفعة می افتد با خارش و کرب اگر رطوبت از وی برآید دملگی خوانند
و وی اکثر دموی بود و گاه بلغمی آثار مرکب من است وعلاجش در دموی فصد است وتلیین
وتضمید بسرکه وگلاب وروغن و در بلغمی تنقیه وتقطیع بلغم و شری بلغمی را بعضی بنات اللیل باشرا و ریست
که از صفرا و خون پدید آید و در روی ونشان وی نیست که روی بغایت سرخ باشد و درد وکف
وضربان و سر وگوش و بینی و رخساره وجبهه منتفخ شود وعلاجش خون کثیر گرفتن است بعد آن
طبع را نرم کردن و وقت تلیین بر حلق وسینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد
و طبیخ سی دانه عناب بسکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد طاعون ورمی است که اکثر
در ایام وبا پدید می آید وحرقت شدید لازم آنست و رنگش سرخ میباشد یا زرد یا کمد یا سبز
یا سیاه و هر یک بترتیب بدتر است علاج در تبرید وتقویت دل و دماغ مبالغه نمایند
ونواحی ورم چیزهای سرد طلا نمایند نه بر نفس ورم و بر نفس ورم شرط از نند عمیق و آب گرم

بشویند تا خون بسیار بر آید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوز است خاصه که اول شرط
بر ورم زده باشند و اورام مغابن ورم غیر بشی است که در بغل یا پس گوش یا بن ران
پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید می آید
و مانند آن جدوار طلا کردن کافی است و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع
اعضای رئیس ماده را ادویه مرخیه ضماد نمایند و تطفیر و ادهات دیگر او رامی بست که در ابتدا
استعمال ادهات در آن لازم است و چون ماده روی بجمع آرد منضج و تفجیر کوشند آکله بیاری
خوره گویند و خاصه وی است که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلاً اگر جسم در عضوی
پدید آید تا شام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت میگیرد و علاج کردن آن داغ دادن است و
مع ذلک گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن و بسرکه و آب یا بشبا
بر جهت برشستن و اگر سود ندهد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدینوجه که روغن کنجد
سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند و تا ...
علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا تا سه روز نشاء دعا ...
نهادن در روز چهارم اسفل بسپیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون روی بجمع نهد بیرون
و اگر بشگافند و بعد پاک شدن دریم بانداهال کوشند ادویه منضجه انجیر و عاک کوفته ضماد نمایند و دیگر
خمیر گندم با اندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویه مفجره خمیر ترش و تخم مرد و سرگین
کبوتر و آهک آب نارسیده بر روده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شگافتن
آهن بهتر از شکافتن بدوا است فائده اگر بهمان روز که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد
یا سپیده مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود و پنهان شود وی ورمی است بزرگتر از دمل در ...
که بظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده او مختلف الالوان است و متنوع الاقسام

ے برآید همچون گل سیاه و ریزهٔ سفال و ریزهٔ ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف
تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را به دفعات برآرند
زیرا که یکبارگی برآوردنش آشفته غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم فتیله کهنه دران
پرسازند تا ریم را بچیند پس با نرمال جراحت گوشت رویاند و دبیله که در اعضای افتد بر یک ذکرش
گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگ است که میل بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله
گذشت فائده آماس تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پایین تر بود تا ماده خوب برآید او ذیما ورم نرم
سپید رنگ است که بی حرارت و بیدرد باشد و بتازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و
بلغم است و نطرون و آب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب
نیز کافیست نفخه ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی است و بعد غمز همچنان بحالت خود
برآمدن بمشابه مشک پر باد علاجش از چیزهای بادانگیز پرهیز نمودنست و شکننده باد خوردن
و بگاورس تکمید کردن و طلای او ذیما بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر صلب است که زیر پوست
از حرکت دادن حرکت میکند در محلش و وی اقسام است شحمیه و عسلیه و اردبالیه و شیرازیه علاجش
تنقیه بلغم است و داخلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد دو یه متعفنه گذارند تا بپوساند
یا شق نمایند پوست را و سلعه را برآرند با حتیاطیکه میدانند غدد و دعقد زونیهای صلب است
که هر ظاهر بدن افتد و فرق درین و در سلعه آنست که اینها سخت میباشند و کلان نمیشوند و اگر
بشیر الماده باشد در جنب او دیگر غده و دیده می آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از گره
نمیباشد و علاجش داخلیون نهادنست و قطعه ثقیل اسرب بستن فوجشلا و دبیله که در اعضای
عددی پدید آید و از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام سابق گذشت خنازیر

همچون سلعه بود ورنستو و قبول غمز کر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل به سختی دارد و بیشتر در گوشت نرم پدید می آید خاصه در گردن و بغل و علاجش تنقیه بلغم است و داخلیون نهادن و بهتر تنقیه بحب شبیار چیزها حب خیرزان وحب واصلی واطریفل غددی سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش تنقیه سودا است و مرهم داخلیون نهادن و باشد که از بلغم یا از ترکیب سودا و بلغم افتد و صلابت درین نسبت بسودا وی کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب اخلاط و بعضے ازین عدیم الحس است و بعضے ذی حس وانچه ذی حس باشد والم کند سمی است به سقیروس غیر خالص این را تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا برء گفته اند سرطان ورم سودا ویست که شدید الصلابة و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطش آگنده و در عضو فرو رفته بود و در نواحی آن رگها سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سودا است بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا رادعات ضماد کردن تا متقرح شود و بعد تقرح انچه مدمل و مسکن و مانع ازدیاد بود بکار برند چون سپیده ارزیز و توتیا مغسول وجسد آن با روغن گل آمیخته عرق مدنی بیماری رشته گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد و العده بر نفس و زرع زلو نهادن و تنقیه سودا است و ترطیب نمودن و صبر با آب کشنیز و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص است اول روز نیم درم صبر با آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم یک درم صبر کنند و روز سوم یک نیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر بر آرد بر قطعه اسرب بپیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند و آب گرم بشانه بریزند یا گرم نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند در طول تا که ماده فاسد جمله بر آید پس بیاند مال کوشند و معجون قبیل بخاصیت مانع این علت است

جذام علتی ست که هیات اعضا را فاسد میسازد بنهایت و بسین شدن بینی و گرفتن آواز
و مشابه شدن وجه بشیر خاصه ویست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه بدن ست
بفصد ها و مسهلهای متعدده و مداومت حمام و ترطیب دماغ بغذا و سعوطات و مروخات و بهترین
اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر والا با نان نیز شاید خورد و هرچه سودا افزا
ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد و سعفه قروحیست بیشتر
در سر و روی پدید می آید و وی اگر تر باشد زرد آب ازان برآید سعفه رطب نامند
و شیرینجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفه یابس نامند
علاج در رطب فصد نمایند و بعد و بطبیخ اهلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون
کوشند و زردچوبه و پوست انار و مردارسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل
طلا سازند و در یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلا و طلاء و سعوطا نوعی
از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعی ست که آنرا عجز
گویند و وی مشابه بزنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا
تینی نامند و نوعی ست که آنرا سعفه محرا گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند
پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جرب بپارسی گر نامند و وی خارش
مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب ازوی برآید
جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس بترطیب کوشند ظاهراً و باطناً و بعد حصول ترطیب
تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجرب است و در جرب
رطب نخست فصد کنند و بعد و بحسب غلبه خلط مسهل دهند و زنهار ادویه حار طلا نسازند
حکه خارش بی بثور ست و علاجش همانست که در جرب یابس گذشت حکه که در اعضای مخصوصه

در مجلش گذشت و برای حکه قبل و دبه حلبه و تخم کتان و سبل جوشانیده و خرقه بدان آلوده بر مبتلا

سود مند است فائده و جرب حکه و شری که اطفال را فصد بعد اخراج خون بحاجم یا علق بطبیخ

گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند

و تدبیر دایه نمایند حصف بثور خرد سرخ است که با خارش شدید و خلش باشد و آنرا شوکی

نیز گویند و علاجش بعد فصد و استعمال صفرا شکنات و خضاب سرکه مالیدنست قوبا بپارسی کرین

و بندی داد نامند و وی خشونتی است ذی ذور که بخارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است

و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا بلیله بسرکه سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیری

در گوشت کرده زلو بران چسپانند و اشق بگیر و در سرکه سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام در

گوشت کرده باشد و ذی غلظت بود نخست بفصد و مسهل سودا بپردازند و بکام روند

بعده از نفس غث و خون گیرند و ادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و خردل و مقل

و زاج بر وغن گندم و سرکه آمیخته فائده و چون قوبا زائل شود ادویه رادعه طلا نمایند

چندگاه تا عود نکند و قوبای اطفال را آب دهن صائم بمالند و قوبا که بدوا به نشود شق نمایند

اگر ممکن بود و پس دوای حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد و پس جراحت را مندمل سازند بثور لبنیه

بثر سپید است که بر بینی و پیشانی بر آید و چنان نماید که گویا نقطه شیر است علاجش بعد تنقیه بدن

از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن است بنات اللیل بثور صلب شدید که وقت شب بهنگام

پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه به تنقیح مسام کوشیدنست بدانچه در جرب و حکه گذشت

و مالیدن آب کرفس و در و دی سرکه نفع دارد ثالیل بثور صلب شدید الصلابه است که بهندی مسه گویند

و دی اگر مدور الراس و دقیق الاصل بود مسماری گویند و اگر در از و کج بود قرونا خوانند و اگر باحرکه

دبار یم بود طرسیوس نامند و آنچه بر پیشانی و روی پدید آید و پهن نزد بود عدسیه خوانند و اگر در ازتر

بود و حنّیه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و چربی مرغ
پیوسته چرب داشتن بانجیه قروح مع الشور ذی خشک رایشه است که زرد آب ازان بر آید و اکثر
با خفقان و غشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کردنست بر سبیل دوام تا
قرحه خشک شود و گوشت صحیح بر آید بطم بثره سیاه است که بر ساق پدید آید و متقرح شود
و زرد آب سیاه بر آید و علاجش بعد فصد و قی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست بعلو
و حجامت و بعد و حنا سوخته و مامیران لوفته بخته بسرکه در روغن زیت مرهم سازند و بکار
برند توته بالتائین الفوقانیین بثره متقرحه است که در عمق و رخساره یا در مقعد و فرج
ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد بمرهم احمر مندمل سازند
داحس ورم گرمست که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشد که
آرد و علاجش بعد فصد و اسهال تعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسپغول بسرکه طلا کردن
بر برف سرد کرده و منع انصباب وجع نخ و افیون بسرکه طلا کردن پس اگر بدین تمام گر
وجع نشیند روغن گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان
و تخم مرغ ضماد سازند تا ورم پزد پس بمبضع بسر دهند و مندمل سازند ابورسما ام الدم نیز گویند و
آنست که شریان زیر پوست شگافد بضربه یا سقطه و خون و روح هوائی که در شریانست بیرون آید
و زیر پوست جمع شود و خاصه ایست که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض
بلند گردد برای برگشتن و باز آمدن خون و لون ورم نفسجی و بادنجانی باشد علاجش تنقیه
قوابض است چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون ثبور غریبه
دو قسم است یکی آنکه خرد و سپید و سخت بیخ بود و عسر النضج بود و از سر شور اندک اندک
ریم بر آید و این را فات الاصل گویند دوم آنکه صلب بود و در وجه پدید آید

دحوالی او بقدر درمے سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه بحب خرد
بود و بربنا گوش برآید و این را بثور الاصداغ گویند و آنرا چون بشگافند بجز خون
غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصدغ در پس سر و گردن پدید آید و آنرا بثور القفا
گویند و با وجع شدید میباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد و سخت و سرخ و بیدرد باشد و چون
برآید زمانی طویل بایستد پس از آنجا غائب شود و جای دیگر برآید علاجش بعد تنقیه حسب اقتضاء
فصد و بکار بستن است و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند
آبله فرنگ نوعیست از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب لحاظ حصبه بثور سرخ
کریه اگر ورس بود و با تپ باشد و وی مشهور است جدری بثور بزرگ است که بمقدار عدس
باشد و با تپ بود و این را آبله النغزکان گویند حمیقا حیات بزرگ سپید منتشر و است که بی تپ
باشد و عقل و نفس برقرار بود و این اسلم است و مسمی است بچارک و خشخاش بادابه علاج
تدبیر تپ از بحث حمیات چه چند بتدبیر برنیامدن آبله و خشک کردن و خشک ریشه جدا کردن
و نشان وی زائل ساختن کوشند بطریقیکه در طب الاکبر است **فصل** در آنچه بلون و جلد
تعلق دارد برص ابیض وی سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود بر بدن
برص منتشر گویند بهق ابیض وی سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر شود و فرق میان هر دو
آنست که برص براق بود و هر چون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی
سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعة پدید آید و هر چند مزمن شود اما خون
از سوزن خلانیدن برآید بهق اسود و برص اسود را قوبا منتشر نیز گویند و هر چند پوست درین
هر دو جدا شود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی علاج
در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترطیب و بعد تنقیه ترمس با نمک

تربد بسرکه اطلا ساختن در بهق سپید و خربق سیاه بسرکه در بهق سیاه و برص سیاه نافع است
و خون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد کلف مشهور است و بوجه مختص فرق کلف
در بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت نمش نقطه بسرخی مایل
است که در بدن پیدا آید و اکثر بر وجه افتد برش نقطه مایل بسیاهی ست و این نیز بیشتر
بر روی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور است علاج ریوند چینی بعسل ضماد
نمایند و دیگر زرنیخ زرد و آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد به تنقیه کوشند بعده تا طلیه
عند طلا دوا نخست باید که بآب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده بر نهند
نیسالان نمج خال است و آن نقطه خرد سیاه مشهور است سیاه یا کمد که از بدن
رسته باشد. و علاجش همانست که در کلف بکار آید خضرت آنست که خون زیر پوست
بشرود از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه ببرگ کرنب یا پودینه ضماد نمایند و حکم
آنست که عضو را بعسل نیلگون میسازند چنانچه در زنان دهقانیان مروج است و تدبیر
زوال وی آنست باید که نطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعده طلاء اطلم
بعسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان کنند تا تمام زوال گیرد
و اگر از این دو در نشو و تقرح سازند بلا در بادشام سرخی مایل بکدورت است
که بر روی و اطراف ظاهر شود و خاصه هنگام سرد و علاجش فصد است و اسهال
بمطبوخ هلیله و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن
و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن بآب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن
مکرر نفع دارد فساد لون یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب لقاء
یا بسبب خوردن زیره و نانخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند

وحسب حاجت باصلاح پردازند و بتقویت کوشند و در شستن آب رو با قلا سود دارد و حزاز
سبوسه سر هست و آنرا ابریه نیز گویند و علاجش تدهین است و در آب چقندر نمک انداخته
سر شستن و اگر کفایت نکند به تنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند **شقوق اطراف**
و وجه و شفت علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی و سردی قیروطی بکار برند و اگر
امور باطنی بود بترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب **تقشف و تقشر جلد** تقشف درشتی است
و تقشر معروف علاجش تنقیه بدن است و تدهین با دهان مرطبه **سحوج جلد** یعنی خراشیدهٔ
پوست **علاج** مرداسنگ با گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ
و خرقه تر کرده بر نهند بشرطیکه در اطراف عضله بود و الا وضع خرقه تر نشاید **فصل ۲** در آنچه
تعلق بمو دارد **داء الثعلب** آنست که موی بریزد و پوست **داء الحیه** آنکه موی بریزد و پوست
جدا گردد و درین هر دو فساد در جلد لازم **علاج** آثار هر خلطیکه پدید آید تنقیه وے باید
انتشار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد و علاجش نیز حسب
توان کرد و انتشار شعر سر که آن پوست سر بغایت نرم نماید مسمی است به **علت الثعا**
و الثعلب را بپارسی شتر مرغ گویند و این مرض بادمیشتر افتد و تدبیرش حلق سر است و
و تدهین سر بروغن آس و روغن المرداسنگ **صلع** آنست که موی وسط سر برود و
علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد تدارک نتوان
تشقق شعر علاجش ترطیب و تدهین است **ملوسه** آنست که سر حرب نماید و علاج
تنقیه است با طریفلات **شیب** یعنی سپیدی موی که قبل از وقت آید و وقت
کهولت است و تدبیرش آنست که یک عدد اهلیله مربا هر صبح بخورند و در هر ماهی
اطریفل صغیر بکار برند و بعد در ماه مسهل بلغم بعمل آرند و از خصوصیات و

فصد وجماع بپرهیزند فائده وبرای محافظت شعر روغن لادن وروغن مورد مالند وبرای تطویل شعر بآب آمله سر بشویند وآس وگل سرخ نرم کوفته بخته بآب آمله سر اندازند وبرای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم وزبد البحر بر داء الثعلب ودرد الحیه ودار الثعلب نافع است وانچه در داء الحیه وداء الثعلب گفته شد بکار برند وبرای حلق شعر آهک وزرنیخ مشهورست اما حلق خانه باستره بهترست ونوره خالی از مضرت نیست وبرای منع انبات موی بنج وافیون وشوکران بسرکه بمالند ومازو وخون سنگ پشت وبیضه مورچه نافعست وبرای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر ومازو وحلبه در آب انداخته بآب وی بشویند وبرای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو خاکستر چوب زرد ونوره آمیخته وغلوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار وبکی اندازند تا حلق نکند وبرای تبسط شعر یعنی راست شدن موی تا درهم نشوند روغن بآب درهم کرده نیمگرم بمالند وبرای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مردار سنگ وآهک سرد کرده وگل ملتانی هر سه برابر بسایند بآب وبر سر نهند بعد شستن موی بآب گرم وبرگ بید انجیر بر آن نهند وبعد یکپاس ودر ساز نار وبآب گرم بشویند وبروغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند وبرای تشقیر شعر حنا ودرد شراب وزرنیخ بهم سرشته وشب وزرنیخ آمیخته بمالند وشقرت رنگیست میان سرخی وزردی وبرای تحمیر شعر البطیخ سعد وکندش بشویند وبرای تبییض شعر نوره باش باریک ساخته وسرکه آمیخته ضماد سازند

فصل ۲ در امراض اظافیر یعنی بیماریهای ناخن برص الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها وعلاجش حلبه وتخم کتان کوفته بعسل ضماد کردنست واگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار یعنی زرد شدن ناخنها وعلاجش تخم جرجیر وسرکه طلا کردن است وتقلیل صفرا نمودن وجع الاظفار یعنی درد ناخنها وعلاجش برگ مورد وبرگ سرو کوفته ضماد

کردنست تعقف الاظفار یعنی غلظت ست که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید واین
جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیهٔ سودا ست و مرهم داخلیون ودیگر قیروطیات نهادن
تا از تعفن محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمی است بانشقاق الاظفار
علاجش ترطیب است و تنقیهٔ سودا و پیه بط و مرغ ولعاب حلبه نهادن تقلع الاظفار
یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخا بود بی درد باشد علاجش تنقیهٔ
واگر حدت خون بود با درد باشد علاجش فصد صافن است و حجامت ساق واگر در
ناخن دست بود فصد باسلیق واگر در ناخن پای باشد بشربت عناب تسکین خون کردن
وحکة الاظفار علاجش بآب دریا شستن است وانجیر کوفته ضماد کردن رض الاظفار یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردنست وبعد
در رد آرد گندم و زیت نهادن طاقیة آنست که ناخن همچون ابرک سپید و براق و سهل الانکسار
شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین و مدا ومت بر روغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون
خورانیدن و زردی ناخن و رطب و بادام شیرین و پیه مرغ ضماد ساختن موت الدم تحت الظفر
یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد زرفت طلا کردن است و به مثلث اگر شستن
وگاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و روزی چند بار در دهن انداخته مکیدن نفع تمام دارد
فائده و چون خواهند که ناخن را بر کنند بسببی باید که زرنیخ و چاوشیر در روغن بادام
ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند فصل
در امراض متفرقه کثرت قمل و صئبان قمل شپش است و صئبان بیضهٔ وی است
علاجش تنقیهٔ بدنست و غسل بآب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست از قمل که آنرا
گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن موییست و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند واین

در همه مفید است بعد الفصد نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق و سببش اگر
امتلای بدن بود از اخلاط تنقیه وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند
و گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو با ریکه ساخته بمالند و برگ مورد بکوبند
و بخور آن بر بدن رسانند و اغذیه غلیظه حبس عرق میکند و بسیار ناپوشیدن و هوای معتدل
نشستن منع عرق نشیف کردن حابس است و این روغن با وجود حبس مقوی و مانع غشی است آب به
آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند فائده کثرت عرق که بر سبیل
دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید
عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصد است و اسهال و تلطیفه خون و بعد
تسدید مسام باستعمال قابضات بر بدن هزال و سمن مفرطین لاغری و فربهی که بافراط باشد تدبیر
تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه داده و پیهسته دهند و این عجیب است
صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر حب السمنه بندق
حبة الخضراء جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته و بشکر مقوم بسرشند و صبح و شام بقدر قوت
بخورند و هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست
که باسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات و معجون
کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع است لک مغسول یک درم
با سرکه ناشتا دهند یک هفته بلکه زیاده و بدن لاغر کند تشنج جلد سر و جبهه آنچه عارضی
بود و بتدبیر مرتفع شود و باشد که به تنقیه حاجت افتد تعظم الراس علاجش آنست که کلاهی سازند
از چرم چنانچه چست توان پوشید و آنرا بپوشانند و اکثر قدمین و ساقین بمالند و تقلیل غذا
نمایند انتفاخ و حکه اصابع هنگام سرما علاجش آب شور نشستن است یا طبیخ چغندر

یا ثلثم تقرح الفطام و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن علاجش در اول امر و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روادعات طلا فرمایند و بعد خراش مرهم اسفیداج نهند صنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مرداسنگ بگلاب سائیده طلا کردنست و انوشدارو و طیب نیز قست فساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و گنده شدن دستها و پایها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از تورم روغن زیت مالیدنست یا بر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی است و چون اطراف از عنا بیازند روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته و بشراب جوشانیده بگذارند و بعد بروز سیاهی شرطه عمیق بر آن زدنست و بعد در آب گرم داشتن تا خون آید بند نکنند تا که خود ایستد و بعد برآوردن از آب گل ارمنی با آب و عسل و سرکه طلا نمایند و بعد زمانی بشراب نیمگرم یا آب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و هر ساعتی تازه کنند و گل ارمنی با آب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و موم نفع دارد و سپیده تخم بستور و جغرات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت و این مخصوص است بسپیدی بیضه با اندک زیت و اسفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء الحار یعنی سوختن از آب گرم علاجش خاکستر جو بزرده بیضه مالیدن است الاحتراق من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش مرهم کافوری و مرهم خل کنند

احتراق الجلد من غسل البلادر یعنی سوختن از بلادر وعلاجش شرط زدن وحجامت کردنست بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک این پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسپغول وماننده آن تمضمض ست وروغن بادام وجوز هندی مالیدن فصل ۱۲ فی الجراحات بدانکه جراحات تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتد ووی چون ریم کند قرحه خوانند واقسام جرح بسیارست صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر منفصل الشفه مرکب نافذ غیر نافذ و اما آنکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از اینجا نیست این قدر بدانند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد وموت لازم آنست ودماغ نیز قلیل الاحتمال است ونشان وی اختلال عقل بود وگرده ومثانه وامعا حکم دماغ دارند درباب جراحت اما برآمدن بول بجراحت مثانه وبرآمدن براز بجراحت روده گواهی دهد وجراحت جگر اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد وجراحت عصب وطرف عضله مخوف است وازتغیر لون وغشی وتشنج قوان دانست وجراحت زانو که از پیش بود خلاصی از وی کمتر است وجراحت شکم که در جوف نافذ بود مخوفست وتهوع یا فواق لازم آنست وجراحت سینه که نافذ بود مخوفست وخروج هوا دلیل ویست وجراحت حجاب مخوفست وضیق نفس لازم آن وجراحت معده مخوفست وبرآمدن طعام شاهد آن آنچه درغیر این اعضا افتد امید واری سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه درپوست است باید در رخت وآنچه استخوان درروی باشد باید براو در سوی جراح دانا رجوع نمایند که عامل باشد که علم مجرد درینجا سود ندارد نشوب النصل والشوک وغیرها یعنی خلیدن پیکان وخار وماننده آن وعلاجش بعد اخراجش مرهم کند ربار یک ساخته پاشیدنست فصل ۱۳ فی القروح واین انواع است بسیط مرکب عسیر الاندمال ناصور قرحه متآکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد ومرکب ضد آن وعسیر الاندمال

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تنقیح چهل روز بران بگذرد و این قسمیست از عسر الاندمال
و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر رسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم وی است و متآکله آنکه
نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر است که آنچه خفیف است زود
دفع میشود و آنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطور است تدارک توان کرد و برگ نیم
که درخت مشهور است در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قروحست و برنج
سوده ضماد تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ است نخست قرحه را بگلاب که خاکستر
درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا آب صابون
که در وی قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبهٔ کهنه بشراب مرسا نیده
و ذرور انزروت و صبر و مرّ و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در نهند
و همین سان میکنند تا که به شود و اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود و بعده مندمل
سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه و وی اگر بی ورم و تپ است گل ارمنی و سپیدی بیضه
و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ است بفصد و حجامت پردازند پس روادعات
گذارند و بر هر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم است مع مراعات اولیٰ ماده و جز آن
که ضرور باشد و در ضربهٔ عضلی تسکین درد واجب دانند **فصل ۶** در تدبیر مشوط یعنی
کسی که او را ببسیاط یعنی تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق
شده باشد و زدن بچوب نیز همین حکم دارد و علاجش نخست کردنست تا گوشت متفرق مجتمع
شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بزودی تا خشک شدن آن
که از این دریک شبانه روز نفع میشود و اگر خون زیر پوست جمع آید مغرنان و ترب ضماد
نمایند **فصل ۷** فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن و الوهی کسر شکستن استخوان خلع از جای

برآمدن وی تمامه دتی برآمدن وی از جایش نه تمامه و دهن و دهی آنکه با استخوان و با عضای محیط
آن کوفت لاحق شود بی آنکه از جای بلغزد علاج کسر خلع مفوض به کما اگرا هر دار ما رود دیگر تدبیر که
کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروفست اما در دتی و دهن و دهی روغن مالیدن برگ مورد
نرم کوفته پاشیدن و مغاث و خطمی زرد و بیضه طلا کردن و معتدل بستن نافع است **فصل ۸** در تدبیر مسموم
هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همان وقت قی آوردن بآب نیم گرم و روغن کنجد با مسکه بسیار نوشانیدن
و اگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیزند قدری بنوشانند روغن کنجد آمیخته بالجمله هرچه برای قی دهند
کثیر دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصه که از گاو باشد بنوشانند هر قدر که
تواند خورد و اگر از ین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گاو ساخته حکم شیر دارد و در دفع زهر و تریاق کبیر
نافع است و قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خورانند و هرگاه که بر نوعیت
سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شد خاصة بعمل آرند اما اشتباه چون غشی
افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم بپرد و یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان بیرون آید
و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد یا نباتی یا حیوانی
چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار بدانند که طریق دفعش اول شش وجه
بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و ارواح را
قوت دهد و زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را بزودی
از رطوبتها پاک کنند بقی یا باسهال اما فصد نشاید کرد مگر در عقرب جراره یا بعضی حیات سوم آنکه
فاد زهر از مود و تریاقیکه بالخاصیت مخصوص بآن زهر بود دهند چون گوشت تمساح جهت
گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان
بود چون انگزه که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی دعلی کنند که اخلاط را بجز کشیده آید

[illegible]

وطبیعت زهر را بسبیل تموج بپوست افگند و دفع نماید همچون تعریق بادویه معرقه یا بدوایید
و جز آن و این تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار زهر کند و این چنان باشد
که مجرد لسع عضو ملسوع را قطع نمایند اگر ممکن بود و پس داغ دهند یا بالاتر از محل لسع عضو را سخت
بندند و ادویه مخدره بر آن نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و پس عضو بهمین نافعست
و کنند و لا باید که شکم سیر بود و دهن به روغن گل چرب سازد تا مضرت کند ادویه که دافع زهرست
لاغیه قیر اگر گزیدن افعی را نفع تمام دارد و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرهای حیوانات را سود
میدهد و بار درخت چنار که تازه بر آمده باشد عجیب است و بطون و معده ابن عرس پاک کرده
و بشنیز بریان ساخته و خشک کرده نفع تمام دارد و سرگین بز سوخته خوردن و ضماد کردن با شراب
دارو و پودینه کوهی خوردن و ضماد کردن سود مند است شیر تخم و خام بر روغن گاو بر نهند سود دارد
و کشنیز سه کف نوشانیدن لسع زنبور و موریه و گس عسل را سود دهد و چون ادویه جامعه کافی در
مطلب است بعلاج هر موذی علحده نپرداخت و زخم سگ دیوانه را تا چهل روز به شدن نه دهند
و اگر فراهم آید متقرح سازند تا خوب برآید و در اسهال سودا مبالغه نمایند و زهر این بعد سالها
غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه و از کسی که سگ دیوانه وی را گزیده باشد لازم است بیماری
که از گزیدن سگ دیوانه افتد از مخصوص وی نیز افتد و بدانکه مخصوص وی تنفر از آب
لازم ویست از ناخوردن آب بهلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن آنست که نیزه دراز
بگیرند و یک سر او در مشربه بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچه وی آب را نه بیند و بعضی اهل تجربه
گویند که همان وقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته و با آب آمیخته آن کس را
بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا ششماه بشک خورانند هر روز یک ماشه تا ستداد
زخم را به شدن نه دهند و گفته اند که جگر بریان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد و بتجربه

رساله دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء واولاده الکرام واصحابه
العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند است از صناعت طب در دلائل نبض
بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و به دلائل النبض موسوم
گشته مثنوی دارد امید یوسفی که مدام * فیض گیرند ازین چه خاص و چه
عام * خلق عالم شوند ازین محظوظ * ماند از آفت زمان محفوظ * نبض حرکت
اینه است از اوعیه روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم
واخراج فضلات او و اجناس ادله نبض یعنی چیزها که نبض بتوسط آنها
دلالت می کند بر حال بدن ده است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط
وانقباض و اقسامش نه است ازبرای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق
و نبض در هر یک ازینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه در سه نه
حاصل می شود و آن نه اینست طویل قصیر معتدل بینها عریض ضیق معتدل بینها

مشرف منخفض معتدل بنیا طویل آنست که احساس کرده شود اجزاے ا
طول اکثر از متیقن علیه وسببش کثرت حرارت است قصیر آنکه احساس کرده ش
اجزای او در طول اقل از متیقن علیه وسببش قلت حرارت است معتدل آنکه
کرده شود اجزای او در طول مساوی متیقن علیه وسببش توسط حال بنیاست
آنست که احساس کرده شود اجزاے او در عرض اکثر از متیقن علیه وسببش کثرت ر
است ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از متیقن علیه وسبب
قلت رطوبت است معتدل آنکه احساس کرده شود اجزاے او در عرض مساوی مت
وسببش توسط حال بنیاست مشرف آنست که احساس کرده شود اجزاے ا
ارتفاع اکثر از متیقن علیه وسببش کثرت حرارتست منخفض آنکه احساس کرده
اجزای او در ارتفاع اقل از متیقن علیه وسببش قلت حرارتست معتدل آنکه
کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی متیقن علیه وسببش توسط حال بنیاست ق
تسعه: کوره باعتبار مقدار انبساط وانقباض بسائط است هرگاه که ترکیب کرد
هر یک از ترکیب ثنائی وثلاثی بیست وهفت قسم می گردد وقید ترکیب ثنائی
جهت استحاله رباعے ومافوق آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع
نگردد مگر اینکه دو قسم از قطر واحد باشد واجتماع قسمین در قطر واحد محال ا
چه اعتدال در هر قسم مع زیادت ونقصان وهمچنین زیادت ونقصان در
ممتنع الاجتماع است ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمے که در
طول است وترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر عرض است پس حاصل ش
بعد از ان ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم

گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض شده وترکیب داده شود باین قسمیکه در قطر سمک ست پس
حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست وهفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

وضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم
ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی
پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلث
از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل وقس علیه الباقی
پس حاصل کرده شود بیست وهفت چنانکه درین جدول نموده شد.

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذست از کیفیت قرع نبض و منقسم می شود بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست ضعیف آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بنهاست جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم می شود بسریع و بطی و معتدل سریع آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح بنسیم بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بنهاست جنس چهارم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بنهاست جنس پنجم ماخوذ از قوام عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است لین آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بنهاست جنس ششم ماخوذ است

از کیفیت ملمس جسم عرق و منقسم می شود بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق
احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه
و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش
توسط حال بنهاست جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت ما فی العرق و منقسم می شود
بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت فوق
مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
در دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سببش توسط حال بنهاست جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف در
احوال نبض و مراد با حوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطؤ و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین است و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال مذکوره
بیکے از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً یا تشابه است
در احوال مذکوره یا متخالف یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر تشابه بود در احوال
مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر تشابه باشد
در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شد و تشابه در و و مختلف
در چیزے که حاصل نشد. دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از و و تحت اصابع
اربعه یا تشابه بود احوال مذکوره یا متخالف یا تشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر تشابه
بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر تشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شده
تشابه در و و مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزاے جزو واحد است از نبضهٔ واحده

یعنی اول چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و اوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع
واحده و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعض
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در رو و مختلف در چیزی که حاصل نشده و سبب
مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده جنس نهم ماخوذ است
از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد و مثال چیزے که حفظ
کند دور واحد را آنست که سرعت مثلاً در یک نبضه مقداری معین باشد و در نبضه
دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزے که حفظ کند دو دور آنست که سرعت
نبضهٔ اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و ثلث مقدار او
و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که ما
اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا
تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف
سبب اختلاف ست از برای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی
و باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دوری را و سببش قوت
سبب اختلافست و این جنس داخل است در تحت مختلف و ازین جهت واجب است
اجناس باشد نه ده جنس دهم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقایسه احد الشیئین
بدیگری جهت شناختن نسبتی که میانهاست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت

نبضی ست که آنرا وزنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و سبب
جری اسباب نبض بر مجرای طبعی است و اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم
میشود بسه قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که تشابه باشد
وزن سنی که بلی اوست چون صبی که او را وزن صبیان و مباین الوزن آنکه مشابه بود سنی را
که بلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن
سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت ردارت ست از برای آنکه دلالت
کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای
ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض
مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود با زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع
گردد و اگر حاجت بافراط کشد بوجهی که مندفع نشود بهوای منجذب به نبض عظیم و سریع
نبض با عظم و سرعت متواتر گردد اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد با زیادتی حاجت و مساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد
پس اگر حاجت بلی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر
و اگر ضعیف گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض ایضا
از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تپ هرچند که
قوت در اصل قوی باشد و لین نبض از جهت رطوبت است و صلابت از جهت یبوست
و اندکی صلب میگردد در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا چون راس
و معده و امعاء و غیرهم و اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و سبب
اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن وزن والله اعلم و چند نوع است

از مرکبات نبض که مخصوص اند باسما رقم و ثبت مییابد عظیم صغیر منشاری موجی دودی سلی
ذنب الفار مسترقی ذوالفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار ثلثه و سببش
کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت ست صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت ست منشاری
نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت
ولین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شهوق
و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزای
عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف مصبوب
در جرم عرق از اخلاط چون دم و صفرا و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت
موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این
امور است و فجاجت موجب اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب علو
بعضی اجزای عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق
و غور ست ایضاً و این چنانست که اصحاب ذات الجنب را بود و از برای آنکه محیط است بصدر
و غشا کی از خارج و دیگری از داخل و غشیه منقسم از لیف عصبی و لیف رباطی پس از من
منجذب میشود چیز که متصل است با عصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو
و چیز که نیست با آن اعصاب منجذب نمی شود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اعضای شریان
دون بعضی پس چیز که متمدد میشود صلب میگردد و چیز که متمدد نمیگردد لین میشود موجی
نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد

وسببش شدت ضعف هست تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعةً واحدةً
بلکه بسط دهد شیئاً بعد شیءٍ وگاه باشد که سببش لین عرق بود دودی بعضی را گویند که مشابه موجی بود
الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی وسببش ضعف زائد بر موجی هست نملی بعضی را گویند که مشابه باشد
دودی را لیکن اصغر واشد از روی تواتر وضعف وسببش زیادتی بود بر چیزیکه در دودی هست
ذنب الفار بعضی را گویند که اخذ کند تدریجاً از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت کند
بسوی مقدار اول وگاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول واین قسم ردیست
وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه
اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید هست از برای آنکه دلالت میکند بر قوت
طبیعت وقسم اول که اخذ هست از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار هست اگر گردانیده شود
مبدا طرف دقیق بدینصورت ◌ وقسم ثانی که اخذ هست از زیادت بسوی نقصان مشابه
ذنب الفار هست اگر گردانیده شود مبدا طرف غلیظ بدین هیأت ◌ مثال تدرج در
اختلاف آنست که ماتحت اصبع اول مثلاً بر حدی باشد از عظم وماتحت ثانیه انقص از و
وماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه وماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد وبر عکس این
چنانکه مثلاً ماتحت اصبع اولی بر حدی باشد از صغر وماتحت ثانیه اعظم از و وماتحت ثالثه اعظم از
ماتحت ثانیه وماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه وقیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا غیر
آن بود قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند وقسمی را که رجوع نمیکند پس اگر
منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند والا ذنب ثابت
مطرقی بعضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز وقبل از وصول
بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط او را واز همین تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد

از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع ورید ضارب پس عود میکند قرع ثانیه
جالینوس گفته یافتم و نبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحد است یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است از برای
آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض این مطرقی نبضه واحده باشد والا نبضتین
و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول
کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت می خواند
قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد زیرا که
چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطه مرکزیه و محیطیه
از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط مثل
همچنانکه عارض شود در فزع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را ذو الفترة نبضی را
گویند که واقع شود در و سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون این مسافت مثلاً یا در مرکز
بعد از سکون داخلی جهت واقع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و سببش اعیاة قوت یا استراحت یا عارض مناقض
که منصرف شود بسوی او طبیعت دفعة چو غم مفرط و واقع فی الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در و حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط
و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در واقع فی الوسط بعد از اتمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض
اوست و در مطرقی جزو بست از انبساطی که قرعه اولی اول است و سبب واقع فی الوسط فقدان
حاجت است بسوی ترویح که محتاج گردانید طبیعت را تا آنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت

دلائل النفس

و دلائل تنفس در سرعت و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیک است

بدلائل نبض بر حال بدن واللہ اعلم

خاتمہ

زد رقم خامہ ام دلائل نبض * نظری کن تاملی فرما * تا شود نبض سال تاریخش * نبض گیر دلو دبر دا افرا

رسالۂ دلائل البول

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکرہ و پس از درود بر رسول برحق صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ مخفی نماند کہ چون رسالۂ دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزہ چنان رسید کہ در دلائل البول نیز کلمۂ چند نوشتہ شود و حرفی چند نگاشتہ گردد لاجرم این مختصر کہ بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمدہ و التوفیق من الملک الاحد بدانکہ اول انحلال آب بطعام در معدہ است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و از پس جاری گردد با کیلوس از ماساریقا ای کہ در جہت مقعر کبد است و از عرق شعریہ کہ در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانہ و اندکی کہ در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند تہ تری بسوی مثانہ و از جہت منصبغ شود بول کسے کہ خضاب کردہ شود حنا و کم گردد بول کسی کہ عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکہ عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانہ منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود از چیزہائیکہ مذکور شد دو امر اول آنکہ در بول دو چیز است مائیت منفصلہ کہ اکثرش از کبد است و فضلۂ ہضم ثانی است و ثفل کہ مصاحب اوست در عروق بلا اقل مائیت کہ فضلۂ ہضم ثالث است و این ثفل جوہریست

مسمی بر سوب **امر دوم** آنکه دلالت بول بر احوال کبد و مثانه وضع است
از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد و کثرت مکث او در مثانه و اجناس دلا
بول یعنی چیزها یکه بول بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن هفت است جنس اول لون است
و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون اصفر است و محتوی است بر پنج طبقه طبقه
اول تبنی است که صفرتش چون آب تبن اندک است و مائل است به بیاض و دلالت کند
است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک
از این هر دو دلیل برد است و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت
میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشر ا
و حادث میشود از مخالطت صفرای زاید بر چیزیکه در تبنی است و دلیل اعتدال است طبقه سو
اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است بر حرارت طبقه چهارم نار
که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت کننده بر حرارت زائده بر چیزیکه در اشقر است طبقه
احمر ناصع است که مسمی است بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفران است بخلاف نار
که مشابه بصبغ زعفران است و دلالت کننده است بر حرارت زائده بر چیزیکه در ناریست
اصل دوم از اصول لون احمر است و منطوی است بر سه طبقه طبقه اول اصهب است
که او را اندک حمرتی است و نزدیک است به بیاض و دمی که موجب آنست لابد است از
رقیق باشد طبقه دوم وردی است که او را حمرت زائده است بر حمرت اصهب و دمی که
آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی و اقتم است که او را حمرتی است ا
بتیرگی و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه اغلظ باشد و سبب جمیع این طبقات
غلبه دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی بول با وجود برد احمری باشد چنانکه در

وسودا القنیه بسبب ضعف کبد و قلب تمیز باهیت از دم و لون ناری از طبقات صفرت اول است
بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط صفراست و حمرت از جهت اختلاط
دم و حرارت صفرا اشد است از حرارت دم و ایضاً غالب است بر صفرا جزو ناری و بر دم جزو هوائی
و حرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضر است
و مشتمل است بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی ست که آن اخضر تی ست مائل بزردی
و دلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا با صفرا و غالب
آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت
میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت
طبقهٔ دوم نیلنجی است و او لونی ست که خضرت او فوق خضرت فستقی ست و مشابه رنگ نیل
بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما برد درین اقوی است
و فستقی و نیلنجی منذر باشد در صبیان بفالج و یا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت
غالب است طبقهٔ سوم زنجاری ست طبقهٔ چهارم کراثی و این هر دو لون دلالت میکند
بر افراط حرارت محرقه و فرق بینهما آنست که زنجاری مائل است ببیاض از جهت شدت
حرارت در و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است و آنرا اسباب بود
سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند
چیزی را که مخالط او است از مائیت بول است از اختلاط و سبب اسودا د محترق بحرارت آنست که چیزیکه
باقی ماند در و بعد از احتراق از رطوبت مانع از تشقق متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند
شود و پس او را سواد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است چنانچه در انگشت
محسوس شود و علامت سوادیکه حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول آنست

که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الرائحه یا امر سبب دوم
جمود است باین نوع که یافته شود در بدن ماده بارده که تجمید کند چیزیکه مخالط ائیت بول است
از اخلاط و جمود سوداست از برای آنکه ابخره متراکم شود در سطح او پس تکثیف کند جسم را پس
عارض میشود اسوداد از جهت حادث میگردد سواد ثمره یا کما در ابرد رسد و علامت سوادیکه
حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر است امر اول آنست که باکدورت باشد امر دوم آنکه متقدم
باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذو الرائحه که دلالت کند بر برد چون حموضت سبب
سوم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج
کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد و از
عقبش حاصل شود و مقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم تناول
شی صابغ است چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وپس بیرون آید بحالت خود
مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت کبد است و این در غایت ردائت است
یا از جهت بودن او است نامد بر قدر کفایت و درین خطری نیست اصل ششم از اصول لون
بیض است و منقسم شود به دو قسم قسم اول لونیست که مفرق بصر است چون لون لبن و
غیر مشفف است نفوذ نمیکند در و بصر یعنی باز میدارد ما و را و خود را از ابصار و یافته نمیشود
در بول مگر اغلظ و اطلاق بیاض بر و حقیقت است و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و برد یا بر ذوبان
شحم یا اعضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که با بیاض دسمی باشد و سببش حرارت
قویه است که اذابت و سومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان
اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق
می باشد و علامتش ذوبان و ضمور قوی است قسم دوم لونی است که مشف است و آن

بردو نوع است **نوع اول** از شست چیزیست که آنرا اطلاق لون نیست چون هوا و اجرام فلکیه و باز نمیدارد ما ورای خود را اصلا از ابصار **نوع دوم** از شست چیزیست که آنرا لونی هست چون آب صافی و این نیز باز نمیدارد ماورای خود را از ابصار مگر اندکی و نوع اول را ابیض میگویند از برای آنکه عدیم اللون است ازین جهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض بر و مجاز است از برای آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی هست و ازین جهت ممکن است رویت او بخلاف هوا انشاء و منعکس میشود شعاع از و و منعکس نمیشود از هوا و وجه دیگر آنست که چون مثل این شست را عارض شود تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار شود بسبب این اجزای مذکور سطوح له مرئی شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب را و قتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را وقتیکه کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود است در آب و مظهر اوست تکاثف و تفرق و این غلط و این قسم از بیاض در بول یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم کبد از استیلای برد یا بر سده که منع کند نفوذ صلابغ را پس بیرون آید بول برنگ آب

جنس دوم قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما از برای آنکه خالی از آن نیست که او را قوامی محسوس است زائد بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست رقیق است و اگر هست میرسد بعسر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما و سبب رقیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته می شود موضع سده بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضج یت خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم افراط غلظ است و سبب معتدل بینهما نضج است **جنس سوم** صفا و کدورت بول است و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند که متشابه الاجزا

نباشد و بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامت نضج و سکون مواد است و کدورت از امارت عدم نضج و ثوران اخلاط و کدراندگی از جهت سقوط قوت و از جهت ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدرست باستوای قوام جنس چهارم رائحه بول است بول بحسب رائحه یا منتن ست یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است بر یکی از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در مثانه باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر درو بود پس تاثیر قروح مثانه در افساد رائحه اکثر باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد با جمع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و خشو میباشد بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود خلاف کائن از قروح و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او از جهت سقوط قوت میباشد و این وقتی ست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط بالتعفن بالبول پس اگر باشد این در عقب بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده جنس پنجم زبد بول است و زبد در بول حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط او ست و ریح خارجه مع البول و دشوارست بر وی اینکه خرق کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلق شود بول را زبد و عبت که استعداد رطوبت لزجه حول ریح و غلیظ است و هر چند این رطوبات لزجه او فرو ریاح ممدود داد را اکثر باشد بول را زبد بیشتر بود و کثرت زبد و کبر و بطو انفقار رزوال او دلالت کند بر کثرت ماده غلیظه لزجه و غلبه ریاح جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل مائیات است و در اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از ان و دبابر بود و این که

از اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند دوم را متعلق سوم را غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان اوست رسوب متعلق میشود در وسط یا باشد وقتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت که بالقوه در رسوب است گفته میشود و در رسوب یا دال است بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند یا غیر دال بر وی و آنرا رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصاف است اول بیاض از برای آنکه نضج بهایمه است و فضل هاضمه تشبیه باعضاست و اعضا ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را و فضلات هضم کبدی احمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر میشود در رسوب دوم ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سوم استوا که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشتت انها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح بول از فجاجت بود و رسوب محمود بسه قسمت اسفل او رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه وجه اول آنکه غالب بر اعضا از اجزای ارضیه است تا صاحب قوی بود و فضول مندفع بول وقتیکه نضیج بود شبیه باشد باعضا و غالب باشد بر وی ارضیت پس نشانش آن بود که متسفل بود چیزیکه از و متسفل شود نزد کثرت نضج و وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلق ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلق بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت از دفع ماده و رسوب مذموم آنست که یافته نشود در وی اوصاف مذکوره آن نیز سه قسم است اسفل او و غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی ست که طفو از جهت حرارت مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد ست ملطف نیز هست اما وقتیکه طفو از جهت ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت میل ریح بسوی فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه در این هنگام ریح در تسفل

کمتر باشد و فضول مندفع در رسوب ردی یا از اعضا باشد یا از رطوبات چه نیست در بدن
جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو و کاین از اعضا باشد یا از اعضای اصلیه و آنرا خراطی
گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در و دهنیت باشد آنرا دسمی خوانند یعنا باشد
دهنیت در و و آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو
باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض
بیاض احمر باشد آنرا صفائحی گویند و بعض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای
کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کاین از رطوبات
بعضے اکل سحرت دلالت کند بر احراق دم و بعضے کمدست دلالت کند بر احراق بلغم و بعضے
اصفر است و دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق سودا و تمام
اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است اول عدم نضج
[ای تمامی اینها که مذکور شد]
دوم شده سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق آنها از خلط
واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الضم بود و باشد از فضل غذا و مهزول را
نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصاً وقتیکه مرتاض باشد از جهت کثرت
[صاحب ریاضت]
تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از
انواع رسوب است رسوب مدی که تفلّ در و مده بود و مخاطی که تفلّ در و خلط خام غلیظ باشد
و بسیار باشد که یافته میشود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلت هر دو
[ای مدی و مخاطی]
در لون و هیأت آنست که مدی متین بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع
تفلّ و تفرق در و بخلاف مخاطی در بن احکام جنس هشتم مقدار بول است بول یا اقل
است از طبعی یا اکثر از وی یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجمله است

بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بشروب و حکم خوردن ممزوج بشروب دارد خوردن
میوه های تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه
و از انجمله است استفراغ مادهٔ محتقنه در بدن چنانکه در بحران ادراری و فرق میان
بحرانی و ذوبانی آن بود که بیماری در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف
ذوبانی و ایضاً در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رائحه حاده باشد و در روز بحران
نباشد و اسلم بول ردی چون اسود و غلیظ چیزی بود که اغزر باشد یعنی استفراغ کرده شود
دفعة کثیراً لا منقطعاً قلیلاً از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف
طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است و از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت
شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است فناء رطوبات
بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از برای آنکه اول دلیل
رطوبت است بعد از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتداء و از انجمله است سده
که در مجاری بول منفذه بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل
و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت
بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل منذر است باستسقاء و دلائل
براز در صفرت و سواد و بیاض و غیرها نزدیک است بدلائل بول فتامل

خاتمه

احکام بول را چو زده فکر یوسفی	بهر تو جمع کرد و جمیع برادران
تاریخ سال تا کرشو در شمنت بدان	قاروره گیر چار صد و سی فرا بران

رسالهٔ بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی آله
الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد می گوید بنده مسکین محمد بدر الدین
بن خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فوائد چند است مسمی
به مختصر البیان فی ضروریات البحران ملتقط از رساله مستغنی عن الاوصاف
در نظر اهل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو و کهن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان
فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جهان محسود اقران
یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانه عصر جالینوس وقار حضرت استاذی حکیم علی حسین عمره
الی تعاقب الملوین که دست شفایش همدست اعجاز است و تدبیر صائبش امراض لا دوا را
خانه برانداز روح علی عباس مجوسی را بجز اتقش ایمان کامل و در جنب مسیحائی او دم
ابی سهل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد مردم دیده و آدمیت نقش نگین مروت یمن همتا
کوهین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عززه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال
بنا بر ضمیمه کردن رسائل مشهوره مطبوعه که سر از قالب طبع بر آورده بودند در قالب تحریر ریخته شد
و ما توفیقی الا بالله التماس بخدمت احبه آنکه اگر سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند
و بذیل عفو پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت تمیز است
و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و دادن

در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی
و طبیعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس
هنگام کارزار لا محاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین قیام
تغیر شگفتگی نموده میشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند
و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین روز
همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش
افعال بمریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیراکه
تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و در ان مخافت بل طلب
قوت و هلاک ست و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت
از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال
مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات بل از محرکات ممانعت
فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت
غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوع ست بقی و
اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد
و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده بحران را تقدم اعراض
لازم ست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر بشب واقع
شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم شوند مثلاً
علامات قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و ورم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم
و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعاء و ثقل بدن و تمدد شراسیف

اسفل و لذع بطن و درد پشت و انطباع برازو فراقر اسهاد و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتغال سرانک و بتاریق
روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصا وقتیکه
بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر
و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم
و غلظت آن بروز هفتم و موجیت نبض تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت
بقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد هست و الا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع
شود در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد
فائده بدانند که هر مرض را اگر آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران
در انحطاط نمیشود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه
در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا ایام
باحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی
روزها نه از باحوری باشد و نه از انذار اما بسبب انحراف بحران دران روز واقع می شود و آن را
ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد دوازده روز اند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم
و سی و هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد **نظم**

دال زا و یا و دال و کاف و کا		کاف دال و کاف زا میدان یقین
لام الف با لام دال و لام زا		میم ایام بحرین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه

دران بحران ناقص افتد و با ریح و خطر باشد هشت روز ست ششم و هشتم و دهم و یازدهم در دوازدهم و شانزدهم و هیژدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده روز است بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم وجهت تسهیل حفظ متعلمان جدولے جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم مے شود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فے الوسط و خلافے برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطباے نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بااختلاف	۲۲	مسهل بلااخلاف	۳۲	مسهل بلااخلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلااخلاف	۳۳	مسهل بلااخلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلااخلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بلااختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلااخلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بلااختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلااخلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بلااختلاف	۲۹	مسهل بلااخلاف	۳۹	مسهل بلااخلاف
۱۰	یوم مسهل بااختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که در امراض حادّه تا سه یوم علامات بحران میمانند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را الیوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود فائده اینهمه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حادّه واقع میشود و اما امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حادّه بود چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بست و یکسال و بقراط بعد آن از چهل روز بحر روز شصتم و هشتادم و صد و بستم از روزهاے بحران شمرده بدانند که در حمی غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت تیزی شکم واقع نشود فائده معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضاے نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهراً سبّبش اینست که یوم بلیله نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگرست باقی براهین اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب و اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایة البیان فیما یتعلق بالبحران مذکورست اینقدر براے تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

خاتمة الطبع

هزاران هزار شکر بدرگاه شافی مطلق و خداے برحق که درین زمان صحت اقتران و آوان تندرستی توامان اُستاد شفیق مبتدیان رفیق طریق منتهیان متداول بین الحکما مستغنی از صفت و ثنا یعنی کتاب لاجواب نسخهٔ نایاب قانون لاثانی موسوم بمیزان الطب از تصنیفات علامه گا

رسالهٔ البحران مصنفهٔ حکیم [illegible] از مصنفات علامه [illegible] رسالهٔ دلائل البول [illegible] رسالهٔ دلائل النبض [illegible] [illegible] در مطبع [illegible] صحت طبع [illegible]